

سید محمد علی حاج لرزاوه

مددجوه

سید محمد علی جمالزاده  
در اصفهان تولد شده. در باره  
تاریخ تولد خود بیکی از دوستان  
خود چنین نوشت « سال تولدم  
را خواسته بودید دوستان آنرا  
از جمله اسرار مگو میدانند  
ولی حقیقت این است که بر  
خودم هم مجهول است ولی یقین  
دارم تاریخ وفاتم روش قر از  
تاریخ تولدم خواهد بود و شاید  
نتیجه آشناei من با قلم و قرطاس  
همین باشد ».

سید محمد علی جمالزاده  
فرزند سید جمال الدین واعظ  
شهر مرثیه خواه است  
تحصیلات مقدماتی را در بیروت  
با نجام رسانید، سپس در فرانسه  
بتحصیل علم حقوق پرداخت .

مدت ۱۵ سال بخدمت سفارت ایران در برلین اشتغال  
داشت سپس از سال ۱۹۳۱ میلادی بعضیت دفتر بین المللی کار  
در آمد. وی از اعضاء وابسته فرهنگستان ایران میباشد.

سید محمد علی جمالزاده از پیشوان مسلم نشر فارسی  
معاصر میباشد. شهرت او با نگارش کتاب « یکی بود و یکی نبود » که  
قریباً چهل سال قبل در برلین انتشار یافت شروع شد و تا کنون ۱۴  
کتاب دیگر او از طرف « کانون معرفت » منتشر گردیده فهرست  
آثار جمالزاده در مقدمه همین کتاب خواهد بود و بعضی از  
آثار او بزمانهای بیگانه ترجمه و انتشار یافته است.

۲۰ ریال



چاپ اول جلد اول در ۵۰۰۰ نسخه

سید محمد علی جمال زاده

# صد و قچه اسرار

«دنباله هزار پیشه»

جلد دوم

چاپ اول

ناشر :



«کانون معرفت»

تهران خیابان - لاله‌زار - تلفن ۳۲۴۳۷  
تلگرافی «معرفت»

## حق چاپ و اقتباس محفوظ

چاپ این کتاب در پنج هزار نسخه در آذرماه ۱۳۴۲ در چاپ در خشان  
پایان رسید.

# فهرست مندرجات

صفحه ۱ — هنریان فلسفی

- ۴ — سعدی و فردوسی رویه‌های فقهه معتقد بتأثیر تربیت فیستند
- ۵ — انسان ضعیف میخواهد آسمانهای اندازه بگیرد
- ۶ — عقیده یکنفر فرنگی درباره ایرانیان
- ۷ — خدا نصیب نکند
- ۸ — بازشقاوت پادشاهان
- ۹ — حضرت رسول (ص) وزنان
- ۱۰ — بازیک مسئله فکری
- ۱۱ — زادوولد حشرات
- ۱۲ — ایرانی و فلسفه
- ۱۳ — نصیحت بدانشمندان و علماء
- ۱۴ — تلفن و قرآن
- ۱۵ — آیا انگلستان پدست ایرانیها مسیحی شده
- ۱۶ — اهمیت اشرف مخلوقات
- ۱۷ — جواب مسئله فکری نمره ۲۵۱
- ۱۸ — انسان یا مرداری است یاسکی
- ۱۹ — جسارت بعلماء
- ۲۰ — انسان بنای خالی که نمیتواند بسازد
- ۲۱ — هفت و صله اوتیکری
- ۲۲ — حکم یکنفر فرنگی در باب فن تاریخ نویسی در مشرق زمین
- ۲۳ — حسن اغلب برادر خوانده دارائی است
- ۲۴ — بادوستان خور آنچه ترا هاست پیش از آنکه بعد از تودشمنان تو بادوستان خورند
- ۲۵ — توصیف طلوع آفتاب بقلم فردوسی
- ۲۶ — بی‌ما‌یه‌فطیر است
- ۲۷ — شمهای از اسرار خلقت
- ۲۸ — خواب تونتبا حمام

- صفحه ۲۲ - کله صابون از کجا آمده است  
 » ۲۲ - مثال  
 » ۲۳ - برای متمدن شدن قانون کافی نیست  
 » ۲۳ - افواف  
 » ۲۳ - حتی متنبی شاعر مشهور عرب هم توکوک معارفته است  
 » ۲۴ - ابن بطوطه در ایران  
 » ۲۴ - نشانه های نادانی  
 » ۲۵ - آدم بکدام سازشان بر قصد  
 » ۲۵ - ازعجا یاب ایران  
 » ۲۶ - فال از حافظ  
 » ۲۷ - مرد عزب با اشتها  
 » ۲۷ - دستور طلب  
 » ۲۸ - شهری از شهرهای ایران که بیش از یازده کروز  
 جمعیت داشته است  
 » ۲۹ - شیان عجیبان  
 » ۲۹ - خداوندا خودت باین مردم رحم کن  
 » ۳۰ - ضبط کامیونها و بارکش ها  
 » ۳۰ - اساتید شعر بی معنی  
 » ۳۲ - یکنفر ایرانی « انتسان »  
 » ۳۳ - « من نادرقلی ام و بول میخواهم »  
 » ۳۴ - عقیده متزلینگ در باب فلسفه  
 » ۳۴ - مراتب سکوت بعقیده شیخ بهائی  
 » ۳۶ - خدماتی که افسار و دهنده اسب بنوع بشر نموده است  
 » ۳۵ - روشادر مقابله راست و دروغ  
 » ۳۵ - آیا اقعماً کارهای دهر از روی قانون است؟  
 » ۳۷ - در طلب شراب  
 » ۳۷ - پنج انگشت قضا و قدر  
 » ۳۸ - یک حدیث شریف  
 » ۳۸ - خط نستعلیق از کجا آمده  
 » ۳۹ - یک مسئله فکری آسان

- صفحه ۳۹ - اخلاق ایرانیان در نظر یکنفر شاهزاده روسی  
 » ۴۰ - جواب نمره ۲۶۷  
 » ۴۰ - شمای از عقاید دختران کلشوم نده  
 » ۴۱ - سخنان زنده  
 » ۴۱ - لباسمان را عوض کردیم و آدم نشدیم  
 » ۴۲ - فلان نامه  
 » ۴۲ - از مطابیبات شاهزاده افسر  
 » ۴۳ - شهر بکهزار و دویست ساله ایرانی در آفریقا  
 » ۴۴ - سرزندگانی  
 » ۴۴ - فقیر و فقر اخودشان کارهای خودشان را انجام میدهدند  
 » ۴۴ - لاطائالت فلسفی آسمان و ریسمان  
 » ۶۵ - این بیت از کیست  
 » ۶۶ - داستان قبایل ایان  
 » ۶۷ - خوشی جنسی از صفات ذاتی نوع بشر است  
 » ۶۸ - در توصیف وصل و کنار  
 » ۶۸ - جواب نمره ۳۰۹  
 » ۶۸ - مشروطه مشیر اسلطنه ها  
 » ۶۹ - مشروطه ایران  
 » ۶۹ - سریعت رین طیاره دنیا  
 » ۶۹ - یک کلمه حرف حسابی  
 » ۷۰ - آیا کلمه روپه و روپه خوانی از کجا آمده است  
 » ۷۰ - اذان و شاهسون  
 » ۷۱ - بیرقایران در عهد صفویه  
 » ۷۳ - یک اندرز سعدی  
 » ۷۳ - منجم زیر ک  
 » ۷۴ - تخمیس حافظ  
 » ۷۵ - ایرانیان در قدیم با کاردو چنگال غذا میخوردند  
 » ۷۵ - این چه تاجی است  
 » ۷۶ - شراب و مستی در نظر حکیم سفائی  
 » ۸۶ - شاگردان مدارس متوجه شیخ بهائی

- صفحه ۷۶ - نسبت مذهب و سودا  
 » ۷۷ - آداب چله بری بنای پسرشدن اولاد  
 » ۷۸ - غیبکوئی در بازی طاق و جفت  
 » ۷۸ - قانون و عدالت  
 » ۷۹ - تأثیر مرور زمان در حلال و حرام  
 » ۷۹ - متعدد آلمال  
 » ۷۹ - چاپای فیل  
 » ۷۹ - شال کشمیری بدوز کاره  
 » ۸۰ - فتحملی شاه نمیخواهد پادشاه انگلستان باشد  
 » ۸۰ - لارطب ولايابس  
 » ۸۱ - از اتفاقات عجیب  
 » ۸۲ - دادوستد روزگار  
 » ۸۳ - حقشناسی ملل  
 » ۸۳ - کتابخانه بزرگ دنیا  
 » ۸۴ - شوکت سلطان محمود غزنوی  
 » ۸۴ - نظم و نثر در نظر فردوسی  
 » ۸۴ - حکمت مکیدن لب یار  
 » ۸۴ - منیت فکر و عقل بر طاعت و عبادت  
 » ۸۵ - واگون اسپی در تهران  
 » ۸۵ - شک و یقین  
 » ۸۵ - امان از دست نادانی که خود را دانایدند  
 » ۸۶ - تلفظ فارسی و ترکی  
 » ۸۶ - اصفهانی در کاشان  
 » ۸۶ - شب تدرانش — مسهول  
 » ۸۶ - اصل کلمات «آسیا» و «اروپا»  
 » ۸۷ - کاسه شکسته  
 » ۸۷ - اشتمل هم گاهی لازم میشود  
 » ۸۸ - سرخر پر رزو  
 » ۸۹ - تفاوت از زمین تا آسمان است  
 » ۹۰ - مشورت تربیتی

- صفحه ۱۰۱ - غیبگوئی سرپرسی ستایکس انگلیسی  
 « ۱۰۲ - حسابهای که کوره ...  
 « ۱۰۳ - سلطان محمد سلجوقی شعر هم میگفته  
 « ۱۰۴ - انسان و میمون  
 « ۱۰۵ - نفس‌شناختی و خداشناسی  
 « ۱۰۶ - تردستی با اعداد  
 « ۱۰۷ - ایالت و عیالت  
 « ۱۰۸ - ترقی معارف در روسیه  
 « ۱۰۹ - در بار سلطنتی یکنفر مغول  
 « ۱۱۰ - عالم‌شدن چه آسان آدم‌شدن چه مشکل  
 « ۱۱۱ - اهمیت ترجمه خوب  
 « ۱۱۲ - چگونه باید زیست  
 « ۱۱۳ - بازهم یک هستله فکری  
 « ۱۱۴ - فغان شاعر از دست مملکت و مردم مملکت  
 « ۱۱۵ - زاپن خورشید طالع آیا خانواده سلطنتی زاپن از  
 اصل ایرانی هستند ؟  
 « ۱۱۶ - سرخ پوستهای آمریکا  
 « ۱۱۷ - بزرگترین کشورهای صناعتی در دنیا  
 « ۱۱۸ - داستان عیاس میرزا ای ملک آرا و میرزا رضای کرمانی  
 « ۱۱۹ - نظر قربانی ایرانی در آمریکا  
 « ۱۲۰ - سه گروه مردم دنیا  
 « ۱۲۱ - شعر ای فارسی زبان وزلف  
 « ۱۲۲ - فورهول نظریه نسبی مشهور انشتین  
 « ۱۲۳ - زبان آباعو اجدادما در دو سه هزار سال پیش  
 « ۱۲۴ - انتقام روزگار  
 « ۱۲۵ - زمان حال پیوستگی بگذشتهای دور و دراز دارد  
 « ۱۲۶ - خوابی که پریش ب دیدم  
 « ۱۲۷ - شتر نماید نمدمال باشد  
 « ۱۲۸ - معلوماتی درباره زبان  
 « ۱۲۹ - فردوسی و سلطان محمود غزنی

- صفحه ۱۴۳ - حضرت آدم در سیستان  
 » ۱۳۳ - حسن کامل زن در زمان انوشیروان  
 » ۱۳۴ - نامه بدست جوانی که میل انتشار دارد  
 » ۱۳۶ - کشف تازه یکنفر از نوابغ خودمانی  
 » ۱۳۸ - ریش سرخ هم و بال جا ن است  
 » ۱۳۸ - پندت های عبیدزاده اکانی  
 » ۱۴۵ - حیات دود قیقه و نیمی  
 » ۱۴۵ - از عجایب ارقام  
 » ۱۴۶ - رمز ارقام در پاره ای از وقاریع تاریخی  
 » ۱۲۶ - زرتشتو امیدو کل  
 » ۱۴۷ - کرامات شیخ ما  
 » ۱۴۸ - انتهای تیر  
 » ۱۴۸ - بنادان آنچنان روزی رساند  
 که صد دانا در آن حیران بیمادند  
 » ۱۴۹ - آرزوی عطار این بود که شاعر بحساب نیاید  
 » ۱۴۹ - فقر و فاقه بی مانند در ایران  
 » ۱۵۰ - زندگانی مطبوع  
 » ۱۵۰ - از سخنان بلند جنبه بعدادی  
 » ۱۵۱ - فکر کردن بخدام عصیت است و مشاهده اش عبودیت  
 » ۱۵۲ - خطاب بخوانندگان عنین

## ۲۴۴ = هذیان فلسفی

سجاد کاغذی است که در ۱۲ اکتوبر ۱۹۳۶ «یار دینیمه» بیکی از دوستان خود نوشته است :

«..... تاکنون درنتیجه آنچه خوانده‌ام و فکر کرده ام  
نتوانسته‌ام قبول نمایم که زمین و آسمان و کروات وجهان  
و کیهان و جهان‌ها و کیهان‌هائی که هنوز عدد آنها را هم  
نمیدانیم و شاید اصلاً عدد پذیر نباشد تنها برای خاطر  
نوع بشر خلق شده و یا آنکه بشر راستی اشرف مخلوقات  
است و یا آن‌که خالق (هر که و یا هرچه هست) برای تکمیل  
و تهدیب چند نفر بشری که در روی کره حقیر زمین که قطره  
ایست از دریا و ذره‌ایست از صحراء و ول میزند و حیلی هم  
احتمال می‌ورد که روزی بکلی معدهوم شده از میان برود  
( چنانکه موجودات زنده دیگری هم از بین رفته‌اند )  
انبیاء و رسولی مخصوصاً فرستاده باشد و این انبیاء و رسول  
را دارای قدرت و علمی بیش از معمول ( دیابیش از آنچه  
برای یکنفر بشر معمولی ممکن است ) نموده باشد .  
همینقدر عقیده دارم که دنیا هم‌لو است از قوا و آثاری که  
هاهیت آنها هنوز بر ما مجهول می‌باشد و شاید تا ابد الاباد  
هم مجهول بماند و گاهی از میان مردم اشخاصی پیدا  
شده‌اند که دارای استعداد و جوش و خروشی بیشتر از  
معمول بوده‌اند آنوقت گاهی این جوش و خروش را در راه

## سید محمدعلی جمالزاده

جهانگیری به مصرف رسانیده اندو قیصر و ناپلیون و اسکندر  
و کورش شده‌اند و گاهی در راه علم و معرفت و کشف  
مجهولات صرف نموده‌اند و کوپرنیک و گالیله و ابن‌سینا  
شده‌اند و گاهی هم بدريانوردي رغبت داشته‌اند و کریستوف  
کلمب و مازلان وغیره شده‌اند گاهی هم در تهذیب نفس  
کوشیده شمس تیریزی و پایزید و بیط‌امی و حسن  
بصری شده‌اند و گاهی هم در راه هدایت و دلالت مردم  
بوده و آنوقت موسی و عیسی و محمد و زرتشت شده‌اند.  
بمعجزه و کرامات هم عقیده ندارم و معجزات را (اگر)  
حقیقتی داشته باشد) مظاهری از قوای مجهوله میدانم که  
رفته‌رفته بعضی از آن بر مامکشوف و معلوم گردیده (از  
قبيل الکتریسیته وغیره) ولی هنوز قسمت اعظم آن بر ما  
مجھول است.

بوجود روح مستقلی هم که پس از مرگ باقی بماند و بداند  
چیست و کجاست و بتواند عودت نماید هنوز نتوانسته‌ام  
عقیده پیدا کنم ولی یقین دارم که اگر چیزی هم در میان  
باشد بکلی (یا اگر بکلی هم نباشد لااقل در قسمت اعظم)  
غیر از آن است که مردم می‌پندارند و به مرفته عقیده‌دارم  
که عقل و ادراک فعلی نوع بشر از فهم معانی اساسی خلقت  
عاجز است و بمنزله مورچه ایست که بخواهد در بباب  
که کشان و بعد و قرب ثوابت و سیارات اظهار رأی و نظر  
نماید. لهذا می‌گویم:

به بینندگان آفریننده را  
نبینی مرجان دوبیننده را  
و بالفعل عالیترین درجه حکمت و بلندترین سخن  
خردمندی را در این کلمه میدانم  
«نمیدانم»

واز آنجائیکه بین «نمیدانم» و «نیست» یکدنیا فرق است  
و بطور قطع «نمیدانم» هم نوعی از ایمان و یقین می‌باشد

## صندوقچه اسرار

وحتی ایمان و یقینی است عاری از فضولی و گستاخی شکی نیست که اگر خدائی باشد و اگر آن خدا ناظر و شاهد عقايد و افکار مخلوق ضعیف خود باشد و با آن عقايد و افکار وقعي بگذارد (گرچه علاوه بسیار بعید پنظر می آید) و اگر برای پاداش و جزای افکار و عقايد خوب بهشتی و برای عقاب افکار و عقايد بد جهنمی باشد در اینصورت عقل و انصاف حکم مینماید که درنظر چنین خدائی کسی که از روی صداقت و دراثر اعتراف بضعف و جهل خود بگوید «نمی دانم» عزیزتر و مؤمن تر از کسی خواهد بود که از روی کوری و فادانی وتقلید وضعف نفس و ترس از عذاب بگوید «میدانم».

اگر درست دقت نمائیم هر آینه بر ما معلوم خواهد گردید که انسان فقط بواسیله حواس خمسه خود (که شاید در آتیه بعد آنها افزوده گردد) تحصیل علم و معرفت مینماید و عقل و فکرهم در واقع نتیجه معلومات و تجربیاتی است که از راه همین حواس خمسه بوجود آمده و رفته رفته استقلالی بخود گرفته است والبته اگر بتوانیم انسان را عاری از حواس خمسه تصور نمائیم شکی نیست که قوّة عقل و شعور و فکر بدرجۀ صفر خواهد رسید.

از طرف دیگر چون حواس خمسه ماناقص و معیوب و ضعیف است تا آنجائیکه مثلاً قوه باصره ما از یک قطعه شیشه محبد کمتر می بیند و اغلب رنگهارا باهم اشتباه میکند و اغلب چیزهارا از قبیل اشعه زیادی که دور مارا گرفته و هر یک مانند اشعه X و اشعه ماقوّه بنفس و مادون احمر دارای خواص غریب و عجیبی است اصلاح نمی بیند و قوه شامه ما که بمراتب از شامه اغلب حیوانات کمتر است و قوه ساممه ما که بسیار ضعیف و محدود است و مثلاً صوت و امواج بر قی را فقط تا حد معینی میشنود و هکذا حواس دیگر ما که همه ضعیف و معیوب و ناقص می باشد. از

## سید محمد علی جمال زاده

اینقرار جای شک و شبه نیست که فکر و شعور و عقل و ادراکمان نیز بهمان<sup>۲</sup> نسبت ضعیف و ناقص و معیوب میباشد و بانتیجه عقاید و افکارمان هم سست و مخیف و بی اساس است چنان که مولوی در همین معنی فرموده:

گر توهم می‌کند او عشق ذات  
ذات نبود و هم اسماء و صفات  
و هم مخلوق است و مولود آمده است  
حق نزائیده است واولم یولد است

عاشق تصویر و هم خویشتن  
کی بود از عاشقان ذوالمن

و باز درجای دیگر فرموده :

ا زخیالی صلحشان و جنگشان

وز خیالی نامشان و ننگشان

یعنی تمام حرفها و عقایدو خیالات انسانی مبنی بر توهمات

بی اساس است و در این صورت آیا بمن حق نمیدهد که در

روی مجموعه حکمت بشری خط بطلان کشیده و تنها این

کلمه ارجمند را روی آن بنویسم :

«نمیدانم»

## ۳۴۵ = سعدی و فردوسی رویه‌مرفته معتقد بتأثیر و

### قر بیت نیستند

( یعنی قربیت را در اشخاص نااهل بی نتیجه میدانند )

سعدی در باب پرورش و قربیت سخنان بلند بسیار دارد و

رویه‌مرفته معتقد است که انسان بالفطره یاخوب و یا بد بدنیا می‌اید

و قربیت در آدمی که فطره بدارست تأثیری ندارد چنان‌که گوید:

چون بود اصل گوهری قابل

قربیت را در او اثر باشد

هیچ صیقل نـکو نداند کرد

آهنی را که بد گهر باشد

## صدوقچه اسرار

جای دیگر فرماید :

پر تو نیکان نگیرد هر که بینیادش بداست  
تر بیت نا اهل را چون کرد گان بر گنبد است

و باز در باب عدم تأثیر تر بیت فرماید :

عاقبت گرگ زاده گرگ شود

گرچه با آدمی بزرگ شود

و باز فرماید :

شمیش نیک زاهن بد چون کند کسی

ذ اکس بتربیت نشود ای حکیم کس

و باز در همین زمینه فرموده :

زمین شوره سنبل بر نیارد در آن ضایع مگردان تخم امید

و هم وی فرموده :

در همه سنگی نباشد زر و سیم گرچه سیم وزرزنگ آید همی

و باز فرموده :

هیچ صیقل نکو نیارد کرد خر عیسی گرش بمکه بر ند

در بوستان هم فرموده :

ز وحشی نیاید که مردم شود

بکوشش نروید گل از شاخ بید

و باز فرموده :

باران که در لطف اتفاق طبعش خلاف نیست

در باغ لاله روید و در شوره زار خس

ولی بعضی سخنان دیگر سعدی دلالت دارد بر اینکه تر بیت

مؤثر است چنانکه فرموده :

سگ اصحاب کهف روزی چند پی فیکان گرفت و هردم شد

و باز در همین معنی فرموده :

جامه کعبه را که می بوسند او نه از کرم بیله نامی شد

بسما عنیزی نشست روزی چند لاجرم همچو او گرامی شد

## سید محمدعلی جمالزاده

ودر جای دیگر فرماید:

هر که در خردیش ادب نکنند  
در بزرگی فلاحت ازو برخاست  
چوب ترا جنانکه خواهی بیج  
نشود خشک جن با تشراست  
و باز هم فرموده:

« وحسن نبات الارض من کرم البذر »

و باز در همین معنی فرموده :

ندانی که سعدی مراد از چه یافت

نه هامون نوشته و نه دریا شکافت  
بخردی بخورد از بزرگان قفا

خدا دادش اندر بزرگی صفا

هر آن کس کمه گردن بفرمان نهید

بسی بر نیاید کمه فرمان دهد

هر آن طفل کو جورآموزگار

نبینند جفا بیند از روزگار

باشد انست که فردوسی هم در موضوع تربیت با سعدی هم عقیده

بوده است و عقیده داشته که تربیت در اشخاصی که فاسد پدناها آمده اند

بی فایده است چنانکه فرموده:

درختی که تلخ است ویرا سرشت

گرش بر نشانی بهاغ بهشت

ورا ز جوی خلدوش بهنگام آب

به بیخ انگیben ریزی و شهد ناب

سرانجام گوهر بکار آورد

همان میوه تلخ بمار آورد

مذهب اسلام برخلاف تربیت را مؤثر میداند چنانکه در حدیث

آمده که :

« کل هولد یولد علی الفطره »

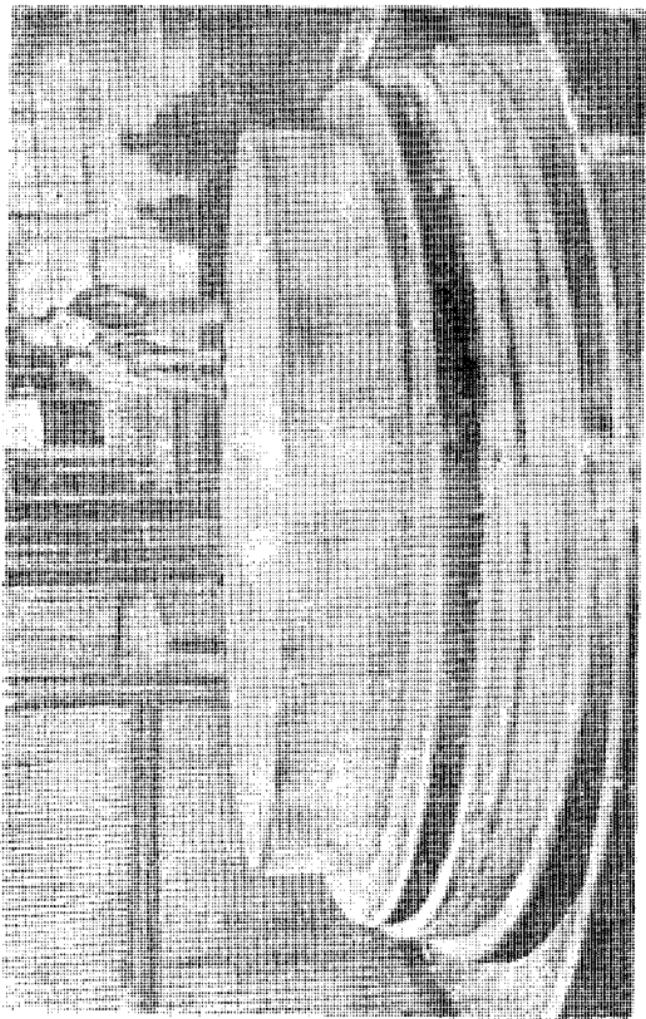
یعنی طفل وقتی بدنیا می آید هیچ ملکه و شخصیتی ندارد و

بعد بر حسب تربیتی که می باید بدیا خوب از آب درمی آید.

از دانشمندان خودمان هم بعضی بهمین عقیده بوده اند چنانکه



مقابل ص ٧



انسان صهيف

## صندوقه اسرار

یکنفر از آنان فرموده ،

خو پذیر است نفس انسانی  
آنچنان گردد او که گردانی .

امروز علماء تربیت در اروپا معتقدند که پاره‌ای از صفات طفل را تابسن ده دوازده سالگی نرسیده ممکن است تغییر داد ولی از آن سن ببعد تقریباً غیرممکن است .

### ۳۴۶ = انسان ضعیف میخواهد آسمان هارا اندازه بگیرد

این تصویری که در مقابله ملاحظه میفرمایید سنگ آسیانیست بلکه عدسی است که برای بزرگترین دوربینهای دنیا (تلسکوپ) و برای رصدخانه معروف امریکا واقع در بالای کوه موسوم به مونتاگون ساخته اند .

این عدسی دارای ۶۰ متر قطر است و ۶۰ خروار وزن دارد و پس از آن که آن را ساختند واژگوره در آوردند شش ماه طول کشید تا سرد شد .

آیا انسان وقتی با این عدسی آسمان هارا دید متوجه خردی و حقارت خود شده از شرارتش خواهد کاست یا نه ؟

### ۳۴۷ = عقیده یکنفر فرنگی درباره ایرانیان (در عهد صفویه)

شاردن سیاح مشهور فرانسوی که در عهد صفویه مکرر با ایران آمده و سالها در آن مملکت اقامت داشته و سیاحت نامه او با غلب زبان‌ها ترجمه شده و از جمله بهترین و جامعترین تأثیراتی است که در باب ایران نوشته شده در باب اخلاق ایرانیان چنین نوشته است (جلد سوم، صفحه ۴۰۳)

«ایرانیان قبل از همه چیز دلشان میخواهد زندگی کنند و خوش باشند . آن سلحشوری سابق خود را از دست داده اند و تنها چیزی را که در دنیا میفهمند عیش و نوش است و هیچ باور نمیکنند که عیش و نشاط را در حرکت و تکاپو

## سید محمدعلی جمالزاده

ودر کارهای خطرناک و پر زحمتی هم میتوان بدست آورد.  
از این گذشته ایرانیان مخفی کار و متقلب و بزرگترین  
متملقین عالم هستند و در دنائت و وفاحت بی همتامیاشند.  
بنایت دروغگو هستند و کارشان همه پر گوئی و قسم و آیه  
خوردن است و برای اندک نفعی حاضرند بدروغ شهادت بدهند.  
ایرانیان وقتی از کسی پولی یا چیزی قرض گرفتند پس نمی  
دهند و بموضع اینکه دستشان بر سد خویش و بیگانه را  
فریب داده دغلی مینمایند. ایرانیان در خدمتگزاری  
عاری از صداقت هستند و در معاملات درستی نمی فهمند و  
چنان در فریب دادن مهارت دارند که محال است انسان  
بدامشان نیافتد .

با اینحال معلوم نیست که این آدم برای چه از آن سردنبیا خود  
را بهزار خطر انداخته باخاک ایران می آمد و سالها هموطنان و هم  
کیشان خود را گذاشته با ایرانیان معاشر و محشور شده بود . شاید  
برای تحقیق در حال ما بیچار گن بوده است.

### ۲۴۸ = خدا نصیب نکند !

این آقا لباسهای نو پوشیده باریش تن اشیده و نونوار دسته گل  
بدست آمده در خانهای را که تصور مینماید خانه معشوقة اوست زده و  
بخانم بدمعنی که در را باز کرده پس از سلام و تعظیم میگوید این گلهای  
را برای هادم و از ل آورده ام واگر او را بزنی بمن بدھید اسباب نهایت  
سعادت و سر بلندی برای من خواهد بود .

خانم پس از آنکه با آن عینک سواری مدتی جوان مادر مرد  
را بر انداز نموده با اوقات تلخی میگوید اولاً معلوم است که شما جوان  
مسرفی هستید که گلهای بین گرانی خریده اید و ثانیاً از ریخت و قواره  
شما خوش نمیاید و تصور نمیکنم جوان سربزیری باشید ثالثاً من دلم  
نمیخواهد که داما دم اینقدر رنگ پریده و علیل بنظر بیاید و رابعاً  
من اصلاً دختر ندارم و تصور نمیکنم نمره خانه را اشتباه کرده اید .

### ۲۴۹ = باز شقاوت پادشاهان

سابقاً مکرر و از آنجمله در تحت نمره ۱۶۷ و نمره ۲۰۱ از

مقابل ص ٨



خدا نصیب نگند



## صندوقچه اسرار

شقاوت و نادانی بعضی از پادشاهان صفویه سخن رانده ایم و اینک  
بشرح زندگانی تأثیرآمیز یکنفر از شاهزادگان آن دوران میپردازیم  
که او نیز بدست شاه اسماعیل ثانی که از شقی قریون مردم دنیا بشمار  
میرود بقتل رسیده است .

اسمش ابراهیم میرزا بود و پس از رسیدن بسن رشد شاه  
طهماسب اول دختر خود گوهر سلطان خانم را بزندگی با و داده حکومت  
خراسان را بدوامفوض داشت و ابراهیم میرزا تا سن ۹۷۹ دوازده سال  
تمام در آنجا حکومت نمود .

این شاهزاده افکار عالی داشته و در تحصیلات علوم و فنون معموله  
و اغلبی از صنایع نفیسه و اعمال بدبختی اطلاع کامل به مرسانیده بود و در  
هر دوزبان پارسی و ترکی شعر میگفته و «جاھی» تخلص میداشته است و  
دیوان اشعارش متنضم برس هنر اربیت میباشد و ادبیات ذیل نمونه آیست  
از طبع او :

نه پنداری که چشمش رسم عیاری نمیداند  
نماید آن چنان خود را که پنداری نمیداند

\*\*\*

گر صدقفا کشم ز خط مشکبوی تو حاشا که آورم سرموئی بروی تو

\*\*\*

و قطعه ذیل را در صفت اسب گفته :

کمان تحرک و فکرت شتاب و خاطر تک  
ضمیر جنبش و اندیشه خون و هم سپر  
بگاه تاختنش هم چنان که آب از باد  
شکنج گیر شود روی گنبد اخضر  
بگرد ساغر باریک لب ز هشیاری  
چنان رود که نجنبیدش ارب در ساغر (الخ)

ابراهیم میرزا تذکره مفیدی با اسم «فرهنگ ابراهیم» در  
ترجم احوال و منتخب اقوال سخنواران نامی تألیف نموده است و  
دارای کتابخانه گرانبهائی بوده مشتمل بر کتب نفیسه و مرقعات ممتاز  
که اغلب آنها از نوادر روزگار بوده است و از قراری که نوشته اندیکی

## سید محمد علی جمال زاده

از این مرفقات محتوی برخطوط استادان بزرگ و خوشنویسان طراز اول و تصاویر استاد بهزاد و نقاشهای بی بدل دیگر بوده و چنانکه حاجی احمد بن میرمنشی قمی نوشه قیمت این مرقع با خراج یک مملکتی برای بری مینه وده است.

بعد از جلوس شاه اسمعیل ثانی ابراهیم مین زاده سال ۹۸۴ بحکم وی بدست شهخال سلطان بقتل رسید و در همان روز ۱۱ فردیگر از شاهزادگان راهم بقتل رسانیدند. زوجه ابراهیم میرزا که خواهر شاه اسمعیل بود از صدور حکم قتل قبل اطلاع به مرسانیده تمام کتاب خانه و مرفقات شوهر را با آب انداخت و جواهر و نفایس خود و شوهر را شکست و آتش زده سوزانید و خود او نیز از فرط بیچارگی و جزع و فزع در همان ماه وفات نمود. گویند وقتی ابراهیم میرزا یقین کرد که رحلت او نزدیک است مکتوب ذیل را بشاه اسمعیل نوشت:

« بخون ای برادر میالای دست

که بالای دست تو هم دست هست

کسی را فلک افسر زر نکرد

که در آخرش خاک برسر نکرد

نهایت آنکه چند ماهی قیرما از قیر شما کهنه تر نماید و بسبب این اعمال زشت بهره از عمر نخواهی برد. مخدوما در مدت هشت ماه که پادشاه شده ای چهل و چهار هزار و دویست و بیست نفر بیگناه دولتی و ملی بفرمان پادشاه عادل کشته شدند که از آنجمله سیصد و بیست نفر ذرید.<sup>۴</sup> رسول خدا بودند و هیچیک بدرجه بلوغ نرسیده معصوم از گناه بودند و در روزی که خدای هر دجهان قاضی باشد چه جواب خواهی گفت: مثل شما مثل بقالی است که دکان نزدیک بگروب آفتاب باز کند و معلوم است که درجه معامله او بچهدا ندازه شود و خوبی جوانی شما گذشته است و چهل و هشت سال گذرانیده اید و خدای غیب دان میداند که در جنگهای با کفار گرجستان همیشه طلب شهادت داشتم و

## صندوقه اسرار

اکنون امیدوارم که بشهاده ملحق گردم .  
 انالله وانا لیه راجعون  
 «بنیاد کرده ای که کنی خان و مان ما  
 ای خان و مان، خراب چه بنیاد کرده ای»  
 صبیه ابراهیم میرزا گوهر شاد بیگم نعش پدر و مادر را از  
 قزوین به مشهد مقدس نقل کرده در حرم و روضه محترم مدفون شان ساخت .  
 عبدی جنابدی در تاریخ آن واقعه گفته است :  
 گل گلزار حیدر کرار خلف آلل احمد ابراهیم  
 بر فلک سودا فرش که نهاد در مقام رضا سن تسلیم  
 بنویسید «کشته ابراهیم» گفت تاریخ سال قتل مرا  
 (۹۸۴)

## ۲۵۰ = حضرت رسول ص و زنان

حضرت رسول اکرم درباره زنان فرموده :  
 «انهن يغلبن العاقل ويغلبهن الجاهل»  
 هولوی رومی در ترجمه این حدیث فرموده :  
 «گفت پیغمبر که زن بر عاقلان  
 غالب آید سخت و بن صاحبدلان  
 باز بر زن جاهلان غالب شوند  
 زانکه ایشان تند و بس خیره روند»  
 حدیث دیگری هم هست که  
 «شاوروهن و خالفوهن»  
 یعنی بازنان مشورت بکنید و هر چه گفتند بنخلاف آن  
 عمل نمائید .

## ۲۵۱ = باز یک مسئله فکری

شخصی دهاتی به همسایه خود در موقع بهار یک کیسه گندم قرض  
 داد که چهار پا بلندی آن و شش پا دوره آن بود و در موقع خرمن آن  
 همسایه دو کیسه گندم برای تأديه قرض خود با آن دهاتی داد که بهمان  
 بلندی کیس دای بود که قرض گرفته بود و دوره هر یک از آن دو کیسه

## سید محمد علی جمال زاده

بجای شش پا سه پا بود. آیا بدھی خود را تمام و کمال پرداخته یانه. جواب آسان است اگر خودتان پیدا نکردید در قسمت نمره ۲۵۸ ملاحظه فرمائید.

## زاد و ولد حشرات = ۲۵۳

بعضی از علماء عقیده دارند که روزی انسان در روی کره ارض پکلی از میان خواهد رفت و حشرات مالک ملک زمین خواهند گردید و در همین زمینه یکنفر عالم حشره شناس حساب کرده که اگر تمام تخمها ائی که یک عدد شیش از نوع شیشه ائی که در برگهای کلم پیدا می شود و در زبان فرانسه آن را «شیش کلم» - *Pou de chou* می خوانند باز بشود و تمام بچه ها زنده بمانند در آخر یک تابستان فقط وزن آنها از وزن تمام انسانی که امروزه در دنیا موجود است بیشتر خواهد بود.

## ایرانی و فلسفه = ۲۵۴

مستشرق آلمانی وزنده نک در کتاب خود موسوم به «عقاید ایرانیان در باب کلیات عالم» (۱) پس از صحبت از اقوام سامی درباره ایرانیان چنین نوشتہ است:

«ایران برخلاف (اقوام سامی) فاقد فلسفه ای بوده که بتوان اسم آن را فلسفه گذاشت و شبیه بفلسفه ای که در مجاورت قلمروی سلاطین ایران در یونان پیداشد و اساساً با مذاهب و طرق فلسفی که از روی اصول و قواعدی تدوین شده باشد سروکاری نداشت و فقط پس از آمدن اسلام با این فلسفه ای در ایران بظهور آمدند ولی آنها کاملاً نک و بوی اسلامی داشتند و جنبه اسلامی آنها بمراتب بر جنبه ایرانیت می چر بید.»

(۱) A. von Wesenonk: «Das Weltbild der Iranierr» mncheu 1933

## صندوقچه اسرار

### ۲۵۴ = نصیحت بدآشمندان و علماء

الشافعی فرموده :

الواجب على العالمين ان لا يقولوا الا من حيث علموا

### ۲۵۵ = تلفن و قرآن

در موقع جنک بین حجّاز و نجد همیش مخصوص («دایلی اکسپرس» درجه بروزگاه خود مینویسد که هوا در شبیه جنگیه عن بستان فوق العاده گرم شده بطوریکه عساکر ابن سعود و امام یحیی را بکلی از جنک بازداشت و سپس راجع بکارهای ابن سعود واينکه دستگاه بی‌سیم را در میدان جنک برای صدور اوامن جنگی بقسمتهای قشونی بکار میبرد شرحی نوشته و متذکر شده که در چند سال پیش از این ابن سعود دستور داد که تلفن بین مکه (پایتخت حجّاز) و ریاض (پایتخت نجد) در قصر اواحدات کنند و لیکن مفتی باقاضی القضاة مملکت تلفن را بدعتمیدانست و آن را مخالف دین میشمرد و این آیه : «اچس من عمل الشیطان» را درمورد تلفن تفسیر میکرد .

ابن سعود در مقابل مخالفت او اظهار داشت که : «گوشی تلفن را بردار و خوب گوش بده» و خود در اطاق دیگر گوشی تلفن مقابل را برداشته و بامفتی شروع بصحبت نمود و گفت : «آیا معتقد هستید که شیطان میتواند قرآن بخواند؟» مفتی : «نه»

ابن سعود : «بنابراین گوش بده...» و شروع بتلاوت بعضی آیات قرآنی در تلفن نمود و بدین وسیله مفتی مجحاب گردیده اعتراض نمود که تلفن از عمل شیطان نبوده و فتوی داد که تلفن مخالف بادین و مذهب نیست .

### ۲۵۶ = آیا انگلستان بدست ایرانیها مسیحی شده؟

سابقاً در همین کتاب «هزار پیشه» در نمره ۴۸۵ شرحی در باب

## سید محمد علی جمالزاده

یکنفر از پاپها که ایرانی الاصل بود مندرج گردید اینک شرحی را که مجله «تعلیم و تربیت» منتشره طهران منتشر ساخته و روزنامه «کوشش» منتشره طهران (در ۱۶ زوئن ۱۹۳۴) نقل نموده در ذیل ملاحظه خواهید فرمود. از این تفصیلات میتوان تاحدی ادعا نمود که ملت انگلستان با کمک ایرانیان بدین مسیح هدایت گردیده است و باید دانست که کشیش ایرانی که در ذیل نام آن دیده میشود و موسوم به ایوبوده اسمش درواقع گیو بوده است و اسم شهر قدیمی انگلستان موسوم به سنت ایوز از اسم آن کشیش ایرانی الاصل آمده است:

اینک شرحی که در فوق بدان اشاره شد :

«چنانکه جرائد انگلستان خبر میدهند اخیراً در شهر قدیمی «سنت ایوز» از بlad اngلستان که کرمهول سردار و مرد سیاسی معروف انگلستان ایام جوانی خود را در آنجا بسر برده است زارعی در ماه فوریه امسال هنگام شخم کردن زمین سکه‌ای ایرانی از زمان ساسانیان یافته است که از لحاظ تاریخی اهمیت فراوان دارد. این سکه در زمان پادشاهی شاپور سوم (برادر و جانشین اردشیر دوم) که پس از شاپور ذو الکتاب بسلطنت رسیده بود) که از سال ۳۸۸ تا ۳۸۳ میلادی در این پادشاهی گرده است ضرب شده و تصویر این پادشاه بر آن منقوش است از کشف این سکه تاریخ نفوذ دیانت مسیح را در انگلستان میتوان دریافت. چه بنابر تحقیقاتی که یکی از روحانیان انگلیس بنام رابت سون در این باب کرده است شهر سنت ایوز را یکی از کشیشان ایرانی نزد بنام، ایوب (گیو) در قرن ششم میلادی بنا نهاده است.

این کشیش ایرانی را پاپ «هرمز داس» که او نیز اصلاً ایرانی بوده و از ۵۱۴ تا ۵۲۳ میلادی مقام پاپی داشته است برای تبلیغ دین عیسی مأمور انگلستان نموده اورا با سقفی کشیشان ایرانی دیگری که درین مملکت به تبلیغ دین مسیح اشتغال داشتند برگزیده بود و شاید سکه‌ای که فعلاً بدست آمده از همان سکه هائی باشد که بعنوان حقوق برای کشیشان مزبور فرستاده می‌شده است.»



١٥ ص مقابل



انسان بنان خالی که نمیتواند بسازد

## صد و قچه اسرار = ۲۵۷ اهمیت اشرف مخلوقات

فردوسي طوسى فرموده :  
یکى مرغ بر کوه بنشست و خاست  
بر آن که نیفزاود و از آن نکاست  
تو چون مرغى واين جهان کوه تست  
چو رفتى جهان را چه انده تست  
**۲۵۸ = جواب مسئله فکري نمره**  
دو كيسه اي که در عوض آن يك كيسه برای ادائی قرض با آن  
روستائی داده شده است درست نصف مقداری است که در كيسه بزرگ  
بوده است ،

## = انسان یا مرداری است یاسگی ۲۵۹

مولانا جلال الدین رومی در «مشنوی» فرموده :  
چون گرسنه میشوی سگ میشوی تند و بدپیوند و بدرگ همیشوی  
چون شدی تو پیر مرداری شوی بیخود و بیحس چودیواری شوی  
پس دمی مردار و دیگر دم سگی چون کنی در راه شیران خوش تکی

## ۳۶۰ = جسارت بعلما

میگویند یکنفر از علماء در مجلس درس خود طلباء را مورد  
عتاب قرارداده گفت «ای آخوندخر» ولی فوراً در مقام تصحیح کلام  
خود برآمده گفت گرچه «خر» زیادی است و همان «آخوند» کافی است.

## ۳۶۱ = انسان بنای خالی که نمیتواند بسازد

این خانم بخدمتکار جوان خود میگوید دختر تومیگفتی با  
شากرد نانوا نامزد شده اید ولی دیشب زیدم با شاگرد قهقهی به  
گردش میرفتی . دختر ک خدمتکار با حجج و حیای تمام جواب میدهد  
آخر خانم انسان که بانان تنها نمیتواند گانی کند.

## ۳۶۲ = هفت و صله لوطیگری

یاد ایامی پنیر که مملکت مالوطی و مشتی و اشخاص حق و  
حساپدان داشت . هرزگی واقعی ولوطیگری زشت از وقتی شروع شد

## سید محمدعلی جمالزاده

که لوطیها و داشها و مشتیها یمان از میان رفتهند.  
در باب هفت وصله لوطیگری عقاید و آراء مختلف است ولی  
با صحیح اقوال از این قرار میباشد:

- ۱- جام بر نج کرمان
- ۲- زنجیریزد
- ۳- گیوه اصفهان
- ۴- چپوق چوب عناب و سرو ته نقره
- ۵- کیسه توتوں ملیله دوز
- ۶- پاشنه کش بر نجی
- ۷- شال ابریشمی

با یاددا نست که بر حسب روایات در بعضی از قلمهای این هفت  
وصله اختلافاتی موجود است.

## ۳۶۳ = حکم یکنفر فرنگی در باب فن تاریخ نویسی

### در هشترق زمین

ارنست رونان از دانشمندان و حکماء معروف فرانسه که در  
باب زبان عبری و طریقه ابن الرشد هم تأثیفات نفیسی دارد و کتاب  
او در باب حیات حضرت مسیح شهرت عالمگیر دارد در باب مورخین  
مشرق زمین چنین نوشته است:

« در هشترق زمین مورخین کارشان در واقع فقط جمع آوری  
ورویهم سوار کردن و پشت هم گذاشتن مطالب است و بس  
اسناد و مدارک و مطالب تاریخی زمان قبل از خودشان را  
می بلعند ولی هضم نمیکنند و آنچه راهم می بلعند چنان  
در معدده آنها دست نخورده و تمام و کمال بجامیماند که  
ممکن است دوباره قطعه قطعه آنها را بیرون آورد. » (۱)

## ۳۶۴ = خست اغلب برادرخوانده دارائی است

چنانکه میدانید روکفلر از متمولین درجه اول امریکا بود که

(۱) Ernest renan (1823-1892)

Jules Lewoalte بنقل از کتاب

«Les contemporains»

1 ers série , p. 200



مقابل ص ۱۷



بادوستان خور آنچه تراست پیش از آنکه بعد از تو  
دشمنان بادوستان خورند

## صندوقچه اسرار

پولش را واقعاً باپارو بلند میکردند ولی معهدها بی نهایت خسیس بود  
چنانکه هر وقت بهممانخانه‌ای میرفت انعامی که بنوکرها و خدمتکار  
هماید ادھیلی ناقابل بود. روزی پیشخدمت یکی از مهمناخانه‌ها که روکفلر  
در آنجا چند روزی منزل کرده بود دل بدریازده باوگفت هیچ میدانید  
دیشب چه خواب غریبی دیدم. گفت نه نمیدانم ولی بگوییم چه  
خوابی دیده‌ای. گفت خواب دیدم که جنابعالی ده دolar بمن انعام  
مرحمت کردید. روکفلر از جود و سخای خود تعجب کنان گفت حقاً  
که خیلی زیاد است ولی چون تو پیشخدمت معقول و ممُّد بی هستی و  
من از تو کمال رضایت را دارم میتوانی تمامش را نگاه بداری.

### ۳۶۵ = بادوستان خور آنچه تورا هست پیش از آنک بعد از تو دشمنان تو با دوستان خورند

این شخص که در حال احتضار می‌بینید سخت متمول و خسیس  
بوده و وراث طماع دورش را گرفته منتظر ند که نفس آخر را بکشد  
و هر چه زودتر داروندار اورابین خود قسمت نموده بروح پر فتوح  
او فاتحه بخوانند. در همان حال شخص محظوظ بصدامده میگوید  
از قرار معلوم آدم بیگانه‌ای بین شما میباشد. میگویند از کجا فهمیدی.  
جواب میدهد چون صدای گریه‌ای بگوشم رسید.

### ۳۶۶ = توصیف طلوع آفتاب بقلم فردوسی

فردوسی در شاهنامه در اغاب م الواقع و مخصوصاً در موقع جنک  
ها در توصیف طلوع خورشید ابیات زیادی دارد که جمع نمودن همه  
آنها وقت زیاد لارم دارد و مجموعه آنها خود دفتر دلپذیری خواهد  
شد در اینجا من باب نمونه فقط بذکر عده‌ای از این‌گونه توصیفه‌ها  
قناعت میرود و جای آن دارد که از میان جوانان بافضل یک‌سفر دامن  
همت بگمرزده تمام ابیاتی را که فردوسی در باب طلوع و غروب  
آفتاب و در وصف صبح و شب گفته بشکل کتاب جداگانه‌ای جمع نموده  
بطبع بر سرافند.

اینک سی فقره توصیف طلوع آفتاب :

## سیده‌محمد علی جمال‌زاده

(۱)

چو خورشید شمشیر رخshan کشید  
شب تیزه را گشت سر ناپدید

(۲)

چو خورشید برزد سر از برج شیر  
سپهر اندر آورد شب را بهزیر

(۳)

چو روز درخshan برآورد چاک  
بگسترد یاقوت بسر تیزه خاک

(۴)

چو خورشید آن قادر قیرگون بدرید و از پرده‌آمد بروان

(۵)

چو خورشید سر برزد از کوهسار  
بگسترد یاقوت بسر پشت قار

(۶)

چو خورشید رخشنده‌آمد پدید زمین شد بسان گل شنبليد

(۷)

چو برزد سر از کوه تابنده شيد  
برآمد سر و تاج روز سپيد

(۸)

چو زد پنجه برپشت خرچنگ شيد  
جهان گشت چون روی رومی سپيد

(۹)

چو بنزد زدریا درفش سپید ستاره شد از تیرگی ناپدید

(۱۰)

چو خورشید بنمود پهناي خويش  
جهان چون ميزرد شد يکسره  
بنشت از بر تنده بالاي خويش  
بزير اندر آورده برج بره

## صندوقه اسرار

(۱۱)

چو خورشید بر زد بهامون در فشن  
رخ شب شد از خنجر او پنفتر

(۱۲)

چو بن زد سر از کوه تابنده شید  
بر آمد سر و تاج روز سپید

(۱۳)

چو شد روی گیتی ز خورشید زرد  
پخم اندر آمد شب لاجورد

(۱۴).

چو خورشید تابنده بنمود تاج  
بگسترد کافور بن تخت عساج

(۱۵)

چو خورشید قابنده بنمود چهر جهان کرد از چهر خود پر زمهر  
(۱۶)

چو خورشید از آن چادر نیلگون  
غمی شد بدرید و آمد بر ون

(۱۷)

چو خورشید تابنده بنمود چهر به سان بتی بادلی پر زمهر  
(۱۸)

چو خورشید بر زد ز خرچگ چنک  
بدرید پیراهن هشک رنگ

(۱۹)

چو بر گنبد چرخ شد آفتاب دل طوس و گودرزش پرشتاب  
(۲۰)

چو خورشید بر کشور لاجورد سرا پرده ای زد زدیبا، زرد  
(۲۱)

چو خورشید زد پنجه بن پشت گاو  
ز هامون بن آمد خروش چگاو

سید محمد علی جمال زاده

(۲۲)

چو خورشید بن چرخ لشکر کشید  
شب تار تا زنده شد ناپدید

(۲۳)

چو از کوه بفروخت گیتی فروز  
دو زلف شب تیره بگرفت روز  
(۲۴)

ز خورشید چون شد هوا لعل فام  
شب تیره بن چرخ بگذارد گام  
(۲۵)

چو بنمود خورشید رخشان کلاه  
چو سیمین سپر گشت رخسار ماه  
(۲۶)

چو خورشید بنمود تابان درخش  
معصر شد آن پرنیانی بنفس  
(۲۷)

چو خورشید بن زد سر از کوه هسار  
سواران توران ببستند بار  
(۲۸)

سپیده چو از کوه سر بردمید شد آن دامن تیره شب ناپدید  
(۲۹)

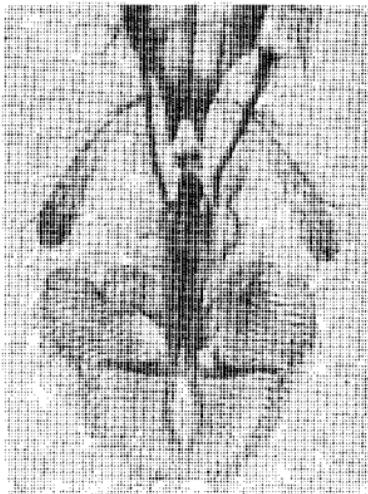
چو گستر دخورشید دیباي زرد بجوشید دریاي دشت نبرد  
(۳۰)

چو گیتی ز خورشید شد روشنای  
رسید اند آن جایگه بیژنا

تصویر مینمایم که یکنفر از مسشتر قین آلمانی توصیفهای فردوسی  
را در باب طلوع آفتاب جمع آوری کرده و گویا درسا النامه پروفسور  
نولد که بچاپ رسانیده است ولی چون درست در خاطرم نمانده بطور  
تحقيق نمیتوانم در این باب بیش از این چیزی بگویم.



مقابل ص ۲۱



شمه‌ای از اسرار خلقت

## صندوقچه اسرار

### = ۳۶۷ بی‌مایه فطیر است

مؤلف کتاب مشهور « سرگذشت حاجی بابای اصفهانی » درباره مردم ایران چنین نوشته است :

« مردم ایران مثل زمین کشتزارند که بی‌رشو حاصل نمیدهند و پیش از حاصل باید مایه گذاشت. فرنگیان می‌گویند مقصود ما خیرخواهی مملکت خودمان است و بس اما این سخن در پیش مأهول ایران حرف مفت است و ما هر خدمتی که می‌کنیم خواه من و خواه پادشاه فرد اهمین که بهمین نیم همه فراموش می‌شود و بهدر میرود ».

### = ۳۶۸ شمه‌ای از اسرار خلقت

تصور نمی‌کنم بتوانید حدس بزنید که عکس مقابل عکس چیست در صورتی که بلاشک تا بحال هزاران مرتبه با آن مواجه شده اید وزهر شراچشیده اید و هنوز هم هر روز می‌چشید و از دستش مینالید و باحتمال قوی قرنها مم باز اولاد شما از دست او خواهند نالید. خداوندما و تمام ملل مسلمانان را از دست این بلای میرم خلاصی بخشد که آهسته آهسته خون مارا مسموم می‌کند و هنوز چاره‌ای پیدانکرده‌ایم که از دست اورهائی یا بیم.

در اینمورد قصه‌ای بخطاطرم آمد که بی‌مناسبت نیست برایتان حکایت کنم. رفیقی داشتم می‌گفت یکنفر از آشنا یان او که از حاجی‌های تاجر تبریزی بود باطیاره بظهر آن آمده بود و بی نهایت خوشش آمده بود دست از تعریف آن بر نمی‌داشت. می‌گفت پرسیدم آخر چه حسنی دارد که تو این‌همه تعریف می‌کنی گفت « مگس یو خدور » یعنی در طیاره مگس نبود.

### = ۳۶۹ خواب تونتاب حمام

روان خفته اگر داندی که در خواب است از آنچه دیدی نی خوش شدی و نی رنجور

## سید محمد علی جمالزاده

چنانکه روزی در خواب رفت گلخن تاب  
بخواب دید که سلطان شده است و شدمغور  
بدید خود را بر تخت ملک واژچپ و راست  
هزار صف ز امیران و حاجب و دستور  
چنان نشسته بر آن تخت بر که پنداری  
درامر و نهی خداوند پد سنین و شهر  
میان غلغله و دار و گیر و بردا برد  
میان آن لمن الملک و عزت و شر و شور  
درآمد از در گلخن بخشش حمامی  
زدش بیای که برجه نه مرده ای در گور  
بجست و پهلوی خودنی خزینه دیدونه ملک  
ولی خزینه حمام سرد دید و تنور  
(از دیوان شمس تبریزی)  
(بقلم مولانا جلال الدین رومی)

## = ۳۷۰ = کلمه صابون از کجا آمده است

دراینکه این کلمه اصلاً فرنگی است حرفی نیست و علمای فرنگستان سابقاً تصور میکردند که این کلمه از کلمه لاتین «Sapo» (Mia آیده ولی اخیراً تقریباً اتفاق حاصل شده که این کلمه از اسم یک شهر ایتالیائی می‌آید که در قرن پانزدهم میلادی هر کیز صابون سازی بوده چنانکه بعدها شهرهای زن در ایطالیا و مارسی در فرانسه من کن صابون پزی شده است و اسم آن شهر ایطالیائی هنوز هم صابون (Savone) است.

حال آنهایی که دشمن لغات بیگانه در زبان فارسی هستند باید برای این کلمه هم یک کلمه از فرس قدیم ویا اقلاً پهلوی پیدا کنند.

## = ۳۷۱ = منال

در جلسه ۱۳۱۱ آذر ۲۰ مجلس شورای ملی صحبت از خالصه و منال دیوانی در میان بود آقای اورنک نطق مفصلی نموده و در ضمن گفت من اضلا میخواهم بدانم منال یعنی چه.

## صندوقچه اسرار

آقای کازرونی در جواب گفت منال یعنی بده و منال ( ناله نسکن ) .

## ۳۷۲ = برای متمدن شدن قانون کافی نیست

نقل از کتابچه یادداشت « یاردینینه » :

« همانطور که پسر ده دوازده ساله‌ای را که زن بدهند از عهده وظایف شوهری بنمی‌اید ملتها واقوام نیز تا بالغ نشده باشند از عهده رعایت واقعی قوانین بنمی‌ایند و برای چنین مردمی هر قدرهم قانون وضع نمایند باز امور مختلف و اوضاع مغشوشه میمانند ».

## ۳۷۳ = اف و اف

یکوقتی در مملکت ماهر کس خود را بروسهها می‌بست و کلمه اف را با آخر اسم خود می‌چسبانید. از آقای منصوراً السلطنه مصطفی عدل شنیدم که مرحوم حاجی محمد باقر کاشی پسر حاجی محمد نقی کاشی در لندن بسفارت ایران رفته بود و کارت ویزیت خود را بنوکر داده بود که بوزیر مختار ایران ( مرحوم علاء السلطنه ) بدهد. علاء السلطنه وقتی می‌بیند که صاحب کارت ویزیت اسم خود را نقی اوف نوشته کارت ویزیت را در مقابل چشم خود او پباره پاره کرده و با اوقات تلخی میگوید مگر نشنیده اید که در قرآن آمده که ولا نقل بهما اف .

## ۳۷۴ = حتی همنبی شاعر مشهور عرب هم توکول ما رفتہ

همنبی شاعر مشهور عرب در حق ما ایرانیان چنین گفته است:  
لا ادب عندهم ولا حساب  
ولا عهود لهم ولا ذمم  
بكل أرض وطئتها اهم  
ترعى بعبد كانها غنم  
ويستخشن الخز حين يلمسه  
وكان يبرى بظفرة القلم

یعنی نه ادب دارند و نه حساب و نه عهد و بیمان سرشان می‌شود و نه از مذایه بیمه دارند بهر سر زمینی پانه‌ام طوایفی از آنها را

## سید محمد علی جمال زاده

دیدم که مانند گله گو سفند رزیر فرمانبرداری بنده‌ای (ترک و مغولی) (۱)  
بس‌می‌بیردند بنده‌ای که می‌توانست باناخن قلم پتراشد اما همینکه  
دستش بخز می‌خورد می‌گفت خشن است.

## ابن بطوطه در ایران = ۳۷۵

ابن بطوطه از سیاحان مشهور عرب است از اهل شهر طنجه در  
شمال مرکش که در سن ۷۰۳ میلادی متولد و در سن ۷۷۸ وفات نموده. و کتاب  
او بچندین زبان ترجمه شده است.

وی یکبار از سن ۷۲۵ تا ۷۳۴ میلادی از بار دیگر از ۷۵۶ تا ۷۳۴ که  
جمعاً ۳۱ سال می‌شود در سیاحت و دنیا گردی بوده و در او آخر گیر و دار  
مغول بایران هم آمد و در سفر نامه خود مطالب بسیار خواندنی نفیسی  
در باب مملکت هانوشه است و از آن جمله در باب شهر هرمز و عجایبی  
که در آن شهر دیده چنین نوشته است که در میان بازار و مسجد جامع  
جه جمه ماهی عظیمی گذارده اند که باندازه نیم بزرگی ارتفاع داشت  
و دو کاسه چشم ان آن مانند دور و رازه بزرگ بود چنانکه مردم از یک  
در را در شده و از در دیگر بیرون میرفتند.

وهم در باب مردم هرمن نوشته که خوارکشان ماهی و خرم است  
و بنیان خودشان می‌گویند «خرما و ماهی قوت پادشاهی».

بنقل از مجله «ناعه ری» منتشره طهران

شماره تیر و مرداد ۱۳۱۴ ه. ش.

## ناشنه های نادانی = ۳۷۶

در اخلاق آدم جاهل فرموده اند: الاجابة قبل ان يسمع - و

المعارضة قبل ان يفهم والحكم بما لا يعلم.

يعنى پذيرفتن قبل از آنکه درست گوش بمطلب داده باشد  
ومعارضه و مجادله پيش از آنکه مطلب درست دستگيرشان شده باشد  
و حکم کردن در باب چيزهائی که معلوم آنها نیست.  
اگر درست دقت کنیم خواهیم دید که اغلب آشنا یا نمان از همین

(۱) بر حسب «العرف الطيب في شرح ديوان أبي الطيب».

## صندوقچه اسرار

نوع مردمند و خودمان هم چندان فرقی نداریم.

### ۳۷۷ = آدم بکدام سازشان بر قصد

ادبیات هر مملکتی پر است از مظاہب ضدونقیض شخص حکیم  
و دانشمندی مانند نظامی گنجوی یکجا در باب شاعری میفرماید:  
کن اکذب اوست احسن او در شعر همیچ و در فن او درجای دیگر می گوید:

شعر است لطیفة الهی مضمون سپیدی و سیاهی

### ۳۷۸ = ازعجا ب ایران

شرح ذیل منقول است از روزنامه «اطلاعات» طهران و در  
صدق و کذب طالب آن را ق این سطور ابدآ اظهار عقیده ای نمینماید.  
در دنیا باندازه ای چیز های غریب و عجیب هست که انسان نماید بدون  
تأمل و تدقیق بی جهت مطالب را انکار نماید.

درسه فرسخی تمام (سفر) یک دهکده کوچکی بنام (موکه)  
واقع است در این دهکده یک خانواده گمنامی که رعیت و به پیشه  
کشاورزی امرار معاش میکنند از زمان های پیش سکونت دارند.  
افراد این خانواده با یک طرز ویژه مرض خطرناک «هاری» را مدارا  
مینهایند که در حقیقت باعث شگفتی و خیلی جالب توجه است بدین  
ترتیب اشخاصی را که حیوان مریض از قبیل سگ و گربه و گرگ و  
غیره گزیده و در مرض خطر سرایت مرض واقع میشوند هر گاه پیش  
از کشتن مدت سه شبانه روز بدان جا بر سند بطور حیرت انگیزی مداوا  
میشوند طرز این مداوا اخیلی ساده و دارای هیچ گونه قید و شرط نیست  
همین که یک قرص خاکستری رنگی را به مریض می خورانند دیگر  
صد درصد نتیجه بخش و محل اطمینان است مداوای نامبرده که شاید  
صدها سال پیش از پیدایش کاشف معروف پاستور در معرض استفاده  
بوده بعلت گم نامی و نداشتن اطلاع همچنان در یک منطقه کوچکی  
بدون اینکه سایر هم میهنان ما از آن فایده ببرند مهم مانده است  
این خانواده کوچک در مقابل شفابخشیدن شگرف خود هیچ گونه چشم

## سیده‌محمد علی جمالزاده

داشتی هم ندارند پولی از کسی فمیگیرند. هدیه قبول نمیکنند فقط چنانکه در بالا اشاره کردیم این درمان را خانوادگی و فرمول آنرا برای خویش محفوظ داشته طرز ترکیب آنرا بکسی نمی‌گویند این درمان گذشته از انسان برای سایر جان داران نیز اثربخش است که هر گاه در موعد معین بخور آنها داده شود از سرایت مرض مصون خواهد بود بنابراین که درین عوام معروف است این قرص مفید را از اجزای یکنوع حشره که در اصطلاح کردی آنرا سرین مار که ترجمه اش (متکای مار) است تهیه مینمایند. این قبیل معالجات بومی که در نقاط مختلف کشور انجام می‌شود شایسته است مورد بررسی آقایان پزشکان واقع شود تابنو به خود مورد استفاده قرار گیرد.

### (ع. ناهید)

## ۳۷۹ = فال از حافظ

در ابتدای این جنگ بین المللی دوم که سهماه دیگر پنج سال نمام طول کشیده در موقعی که اوضاع ایران سخت تیره و تار مینمود از حافظ وال گرفتم غزلی آمد که این یک بیت آن هرآ جواب کافی و شافی گردید :

ای گدايان خرابات خدا يار شماست  
چشم انعام مداريد زانعامي چند .

همین امر و زصبح هم که روز ششم زوئن ۱۹۴۶ است و روزی است که خبر قشون پیاده کردن انگلیس و امریکا در شمال فرانسه رسیده است (این خبر را صبح خیلی زود آقای معاون الدوله غفاری در موقعی که هنوز در تختخواب بودم با تلفون از برلن خبر دادند) باز از حافظ فالی گرفتم این غزل آمد ،

افسر سلطان گل پیدا شد از طرف چمن  
مقدمش یارب مبارک باد برس و سمن  
خوش بجای خویشتن بود این نشست خسروی  
تا نشینیده هر کسی اکنون بجای خویشتن

## صندوقه اسرار

جویبار ملک را آب روan شمشیر تو است  
تودر خت عدل بنشان بیخ بد خواهان بکن  
گوشه گیر ان انتظار جلوه ای خوش می کنند  
بر شکن طرف کلاه و بر قع از رخ بر فکن الخ  
با یدد دانست که کلمه «گل» را در مصر اول میتوان اشاره  
ب مملکت فرانسه دانست که اسم قدیم آن هم «گل» بوده و امر و زهـم  
رئیس ملیون فرانسه هو سوم است به «ژنرال دو گل». خداوند خودش  
عاقبت امور را بخیر نماید.

## ۳۸۰ = هر د عزب با اشتبها

واعظی در منبر مرد ها وزنان را بمن اوچت تشویق و دعوت می نمود جوانی بر خاست که جوانم و غریب و عزب والصوفی ابن الوقت  
زن می خواهم. واعظ گفت آیا در میان جماعت زنی هست که با این  
جوان مزاوجت بخواهد. زنی گفت من. پرسید چه داری. گفت خری  
دارم و از آن زندگی میکنم. گفت این جوان هتمیز است و شایسته  
نیست که از عایدات خری زندگی کند. پس پرسید آیا زن دیگری  
هست. زنی گفت من هستم و از گاوی که دارم زندگی میکنم واعظ او  
را هم شایسته جوان ندانست.

پس زن سومی گفت من باغی دارم. واعظ بجوان گفت که بست  
رسول خدا حق داری یکبار صورت این سه زن را ببینی. چون  
جوان صورت آنها را دید واعظ پرسید که حال بگوید انم کدام راهی  
خواهی. جوان پشت گوش خاریده و گفت دلم میخواهد سورا خر  
شده گاورا جلو بینند از م و بروم بباغ.

(نقل از کتاب نفیس بدیع الزمان در باب مولانا جلال الدین رومی - ملخص از مقالات شمس تبریزی که نسخه  
ای از آن در قونیه است وزارت معارف ایران از روی  
آن عکس برداشته است).

## ۳۸۱ = دستور طلب

ای دو بیت از مولانا جلال الدین رومی در تشویق بطلب از

## سید محمد علی جمالزاده

حيث لفظ و معنی بی نهایت ممتاز و در واقع حکم یک پرده نقاشی را دارد انسان شخص طالب را می بیند که خود را با تمام قوا و با دست و پا بطرف مقصود می کشاند.

لنك ولوک و چفته شکل و بی ادب  
سوی او میغیش و او را میطلب  
گه بگفت و گه به خاموشی و گه

بوی کردن گیر هرسو بوی شه  
چفته بمعنی خمیده و غربیدن بمعنی چهار دست و پاراه رفتن است

**۳۸۳ = شهری از شهر های ایران که بیش از یازده**

## کرو رجھیت داشته است

شرح ذیل مستخرج از مقاله ایست که بعنوان «از دیاد جمعیت ایران در قرن هفتم هجری» بقلم آقای حسینقلی غفاری در مجله «مهر» شماره ۱۱ سال ۱۴ بطبع رسیده و نمونه ایست از سرعت قضاوت بی اساس ما ایرانیان که خیال هیکنیم هر چه را در کتاب نوشته اند بی چون و چرا باید قبول نمود.

«شهر خوارزم که پایتخت دولت خوارزم شاهی و مهمترین شهر آن عصر بود چنانکه در تاریخ جهانگشا و سایر تواریخ آمده است. پس از رسیدن مغول باین شهر ۱۰۰۰۰ نفر از اهالی که برای دفاع بیرون آمده بودند بدست مغولها کشته شدند. پس از ختم جنک مغولان اهالی را بصحب ارادند و از میان ایشان بالغ بر صد هزار نفر را که از پیشه وران بودند جدا کردند و بمالک منطق فرستادند و زنان و اطفال را با سیری بر دند و بقیه مردان را میان خود تقسیم کردند و بهر یک از ایشان ۲۶ نفر رسید و همیان نیم که فاتح خوارزم جوچی پسر چنگیز بود و تقریباً ۱۱۵۰۰ ریال سپاه داشت، بنابراین عده مردان خوارزم رقم ذیل بوده است.

**۱۱۵۰۰ × ۲۶ = ۲۷۹۶۰۰**

اکنون اگر از تعداد کشتگان و کودکان صرف نظر کنیم و عده زنان راهم مسامحة ای با مردان مساوی بدانیم (عده زنان همیشه بیش

## صندو قچه اسرار

از عده مردان است) باز جمعیت خوارزم  $۵۵۹۲۰۰۰ \times ۲ = ۱۷۹۶۰۰۰$  میشود، این عدد بزرگ و شگفت آور جمعیت یک شهر ایران را در قرن هفتم نشان میدهد و ازاين رومیتوان پي برداشته باشند و در این مملکت وجود داشته است و در اين وقت دیگر عبارت عطا ملک جوينى مبالغه آمیز بنظر نمیرسد.»

## ۳۸۳ = شیعیان عجیبان

روزنامه «لاسویس» منطبعه شهر زنو در مملکت سویس در شماره دوم ماه زوئیه ۱۹۴۶ خود مقاله ای منتشر ساخت که ترجمه قسمت اول آن از این قرار است:

«بر استی که در مملکت ما واقعیع عجیب و غریبی اتفاق میافتد، اخیراً در ایالت شویتز در شب مهتاب قوس و قزح دیده شده و در حوالی قصبه موسوم به سن بلن جوانی پیدا شده که سواد خواندن و نوشتن ندارد.

خواهید گفت که این دو واقعه باهم چه ربطی داردولی تصدیق خواهید نمود که غرابت کشف دوم کمتر ازاولی نیست و این کشفیات عجیب اسباب تشویش خاطر گردیده است.» خوشحال مملکتی که کشف یکنفر چوپان بی سواد در آن بقدر کشف قوس و قزح در شب بنظر مردمش عجیب میاید.

## ۳۸۴ = خداوندا خودت باين مردم رحم کن

روز سوم شهر یور ۱۳۲۰ ساعت چهارصیح نمایندگان سیاسی دولت انگلیس و دولت شوروی روسیه بمنزل شخص رئیس وزرای ایران آقای منصور آمده اظهار داشتند که چون دولت ایران در انجام درخواستهای فوری و مهم آن دو کشور همسایه که در بیان داشتهای مؤرخه ۲۸ تیرماه و ۲۵ مرداد ماه ۱۳۲۰ شرح آن داده شده سهل انگاری کرد دولت انگلیس و دولت شوروی خود را ناگزین دیدند بقوای مسلح خود دستور بدنهند که از سرحدات ایران عبور نمایند و اینک واحد های شوروی از طرف شمال و واحد های انگلیسی از طرف مغرب وارد

## سید محمد علی جمالزاده

خاک ایران شده و مشغول پیش روی هستند .  
ببینیم در این موقع فوق العاده باریک و خطرناک که حیات و  
استقلال مملکت ما بموئی بسته بود او اوضاع داخله مازچه قرار بود .  
البته تاریخ این نکات را بعد هاروشن خواهد ساخت و اینک در اینجا  
بنقل چند سطری از کتاب « از سوم تابیست و پنجم شهریور ۱۳۲۰ »  
تالیف آقای داود مؤید امینی (صفحه ۲۵) اکتفا میروند :

### ضبط کامیونها و بارگشتها :

.... بیست سال تمام قسمت عمده بودجه کشور خرج تسلیحات  
و تجهیه مهمات شده بود ولی روز سوم شهریور ماه ستاد جنگ  
خودرا مجبور میکرد از کامیونها و بارگشتهای مردم استفاده  
کند . البته این کار اگر بطور ساده و بمنظور انجام خدمت  
مفیدی صورت میگرفت خیلی خوب بود ولی بدختانه  
در مورد انجام این امر سوء استفاده های عجیب و غریبی  
شد و در مدت زمانی کمتر از هفت الی هشت روز که اوضاع  
آشفته ای در من کن وجود داشت عده زیادی از مأمورین  
بنوایی رسیدند و جیب های خودرا پر کردند .

### ۴۸۵ = اساطید شعر بی معنی

در نمره ۱۱۷۲ این کتاب صحبت از سبکهای ادبی غریب و عجیب  
بمیان آمد اینک در دنباله همان مطلب باشد دانست که در دوره صفویه  
یک نوع شعری رواج یافت که در علم بدیع به « تزیریق » معروف است  
و تزیریق صنعتی است از صنایع بدیع که ظاهرآ اختراع تزیریقی اردبیلی  
است که در شهر شماخی بشغل دلالی مشغول بوده و گاهی شعر های  
محضوصی نیز میگفته و سام میرزا در کتاب خود موسوم به « تحفه  
سامی » این بیت را ازاو آورده است .

روم در پشت کوهی همچو اشتر خار می بینم  
زشادی بشکفم چون گل که در گلزار می بینم  
و تقی کاشی نیز ۲۶ بیت از اشعار اورادر « خلاصه الاشعار » ضبط  
نموده است .

سنڌو قچه اسرار

از قرار معلوم شاعر دیگری نیز موسوم به میرزا سیمای مشهدی در این سبک و شیوه مهارت تمام داشته و در هر ساعتی یک هزار بیت می ساخته است. خواجه هدایت الله رازی متخلص بهداشت هم از مشاهیر سخنوران این صنعت است. هیکویند پنج متنوی بی معنی در مقابل خمسه نظامی موزون کرد و شاه عباس اول بکیفیت سه بیت که در تمام اشعار آن خمسه بامعنی بمنظار آمد حکم کرد تا سه دندان اورا کندند و بپاداش بقیه اشعار وی بهربیتی یک اشرفی صله و جایزه داد و این آیات از «اسکندر نامه» اوست :

اگر عاقلی بخیہ بر ہو مزن

پیغمبر آسیا کهنه حلوا شود . (۱)

طرزی افسار از شعرای عهد شاه عباس دوم صنعت تزریق را  
منحصراً بمتصادر جعلی و لغت تراشی قرارداد و یک دیوان تمام از  
قصاید و غزل‌لیات وغیر آنها بهمین سبک تدوین نمود. طرزی در باب  
اشعار خود و مقلدینش چنین گفته است :

بطرز طرز طرزی طرزی طرز زیدن نه تنز ریق است

که طرزیدن بطرز طرزی همچنین تزریق است

ملافوقي یزدی از شعرای قرن یازدهم هجری طرز طرزی را  
به جو و هنل آمیخته مثنوی «فرهاد و شیرین» را بدان شیوه ساخته  
وازاوست :

براه طرز یاران پا نهادم زکف اسرشته صد هر زه دادم  
مهری عرب که ملک الشعراًی شاه سلطان حسین پسورد روش  
دیگری در صنعت تزريق ایجاد کرد و ملمعاتی از اسننه ڦلاڻه فارسی و  
عربی و ترکی ساخت و کلمات را بر حسب قواعد زبان عرب معرف

(۱) بعضی از مؤلفین نظم این مثنوی هارا بهمیرزا حسین مشرف اصفهانی معاصر صفویه نسبت داده‌اند.

## سید محمد علی جمال زاده

می کرد. بحر طویل و غزاییات او معروف و این دو بیت نمونه ای از آن است :

لی دلیر آب الحیات خرام سرو روانه  
نارالخلیل عذاره والحظ بسوی دخانه  
مشکین سلاسل زلفه لما پریشنهما الصبا  
فتری کدسته سنبل واکرده فی دامانه

### ۳۸۶ = یکنفر ایرانی «انترسان»

یکی از ایرانیانیانی که آشنائی بحال احوالاً مفید و مفرح و سرگذشت‌های اولدنشین و سودمند است حاجی زین العابدین شیروانی می‌باشد. وی در سال ۱۱۹۴ هجری قمری یعنی در حدود یکصد و هفتاد سال پیش در شهر شماخی بدنیا آمده و شش ماهه بود که پدرش باعیال واولاد خود بکر پلارفته مجاورت اختیار نمود. شیروانی تاسن‌هفده سالگی مشغول تحصیل بود و در همان اوقات بجذبات باطن از ظاهر ملول گردید و بخدمت معصوم علیشاه هندی رسید و سپس در بغداد ملازمت نورعلیشاه اصفهانی را گزید. و از آنجا بطبرستان و خراسان و قوهستان و زابلستان و کابل سیاحت کرد و از علمای بزرگ و مشایخ معروف استفاده صحیت نمود و مدتی بسیار در خدمت حسنعلیشاه پسر برد و بعد ازوفات اودربیشاور (سنه ۱۲۱۶) بولايت ینجاب و دهلي و بنگاه و گجرات و دکن رفت و با جوکیان و بر همنان هند مصاحب گشت و مدتی در هندوستان و جزا ایران مملکت سیاحت نمود و آنگاه بولايت سند رفت و از آنجا از راه ملتان بکشمیر رفت و از طریق مظفر آباد و کابل رهسپار ترکستان و بدخشنان گزدید و مدتی با نفشنیدان و چشتیان (از طرق صوفیه) بسر برد و سپس از راه خراسان و عراق به فارس رفت و از راه داراب و هر منز بهمکه مشرف گردید و از مدینه به مصر و شام و یونان و قسطنطینیه رهسپارشد و با در اویش و بکشاشیان و رفاعیان و مولویان و خلوتیان وغیرهم الفت ورزید و از راه دیار بکر و آذر بایجان بظهوران رفت و شرف مصاحب حسنعلیشاه و کوشن علی شاه را دریافت و مدتی هم در خدمت مجدد بعلی شاه همدانی بس برد و از آنجا بشیراز و کرمان و قم شه سفر کرد. وی در باب سیاحت ها و

## صندوقچه اسرار

سرگذشت‌های خودداری تالیفات نفیسه می‌باشد که از آن جمله است:

«ریاض السیاحه»

که در باب آن گفته،

هر که خواهد سیاحت آسان

گوریاض السیاحه را برخوان

و «حدائق السیاحه» و «بستان السیاحه». و قسمتی از «ریاض السیاحه» و تمام «بستان السیاحه» بطبع رسیده و یکی از بهترین تالیفات قرن سیزدهم هجری می‌باشد و وفات شیروانی در سنّه ۱۲۵۳ بوده است.

شرح حال مفصل شیروانی در «گلستان ارم» و «نامه دانشوران» مندرج است.

شیروانی شعرهم می‌گفته و این دو بیت از اوست:

بس راه سپر دیم کمال همه کس را

دیدیم و بجز عشق ندیدیم کمالی

گفتم که جهان و همه اوضاع جهان چیست

بیش خردم گفت که خوابی و خیالی

## ۲۸۷ = «من نادرقلی ام و پول می‌خواهم»

در تاریخ نوشته‌اند که نادرشاه در موقع فتح هندوستان بحدی از مردم آن مملکت پول گرفته بود که مردم از راه استیصال دردهلی قطعه بزرگی نوشتمد بدین مضمون:

«اگر خدائی ترا بندگان باید و اگر پادشاهی از رعیت گزین  
نمی‌باشد با این همه ستم دیار هند خراب و از مردم تهی خواهد ماند»  
و در راه و معابر نادر قراردادند. نادرشاه در موقع عبور از منشی معروف خود میرزا مهدی خان پرسید این چیست و او حقیقت امر را گفت  
نادر جراب داد «من این سخنان که خدایم یا شاهم ندانم من نادر-  
قلی ام و پول می‌خواهم» و از همان تاریخ این جمله ضرب المثل شده است. (۱)

(۱) بنقل از «امثال و حکم» تالیف دهخدا.

## سید محمد علی جمالزاده

### ۲۸۸ = عقیده حکیم بلژیکی هتر لینک در باب فلسفه

تمام فلسفه گذشته و کنونی اعم از فلسفه مغرب و فلسفه مشرق  
که از افکار باختیریان برخوردار گردیده اند در قبال اسرار بزرگ غیر  
از افلاطی و انتقال مجده و لات کار دیگر نکرده اند. مثلاً اگر از آنها بپرسید  
که روح چیست در پاسخ می‌گویند جوهری است مجرد و سیال ... و  
اگر بپرسید جوهر مجرد و سیال چیست می‌گویند یکی از جوهر  
های اصلیه دنیا و اگر بپرسید یکی از جوهرهای اصلیه چیست می-  
گویند جوهری است که وابسته و شریک باذات خداست و اگر بپرسید  
که جوهر شریک ذات خدا چیست بازهم این مجھول را برداشته و  
مجھول دیگر بجای آن می‌گذارند غافل از این که اگر انسان مجھولی  
را برداشته و مجھول دیگر بجای آن بگذارد حقیقت جدیدی را  
درک نکرده و بنابر معلومات او چیزی افزوده نشده است.

### ۲۸۹ = هراتب سلوٹ بعقیده شیخ بهائی

سالک را سه مرتبه است :

اول مقام تفرقه و فرق که هم خود را می‌بیند و هم خدارا .  
دوم مقام جمع یا مجموع که بمقام وصل می‌رسد و بجز خدا  
چیزی را نمی‌بیند .

سوم مقام جمع الجمیع یا صحو که احاطه حاصل می‌آید به  
نحوی که بایک چشم حق را می‌بیند و با چشم دیگر خلق  
را یعنی در آن واحد هر دو را می‌بیند و این تنها مقام  
ابنیا است در صورتی که مقام ائمه هم مقام جمع است .

### ۳۹۰ = خدماتی که افسار و دهنده اسب بنوع بشر نموده است

اولین روزی که انسان توانست اسب را مطیع و منقاد خود  
نموده و ازاوکار بگیرد باید در تاریخ تمدن انسانی روز بزرگی  
بشمار آورد . ژاک دوبوآن دانشمند فرانسوی در کتاب خود موسوم

## صندوقدچه اسرار

به «انقلاب در شرف آمدن» (۱) در این باب چنین نوشته است: «دانشمندان معتقدند که اختراع دهنده و افسار برای اسب پس از آنکه انسان بر اسب دست یافته بود از کلیه پیشوایان اخلاق و مذاهب برای از میان بردن رقیت و عبودیت بیشتر کمک کرده است».

## ۴۹۱ = رسماً در مقابل راست و دروغ

نویسنده مشهور روسی موسوم به دوستویوسکی در کتاب مشهور خود «زمین‌های دست ناخورده» در باب هموطنان خود چنین نوشته است:

«نکته عجیب که با آسانی نمیتوان حل نمود اینکه روسها بکلی در دروغگوئی فرورفته‌اند و در دنیا از آنها دروغگوئر پیدا نمیشود و معهدها هیچ چیزرا بقدر حقیقت و راستی مقدس و محترم نمیشمارند».

## ۴۹۲ = آیا واقعاً کارهای دهر از روی قانونی است؟

شرح ذیل بقلم آقای راشد در روزنامه اطلاعات (تهران) نمره ۳۱۸۲ را بطبع رسمیه است:

«خودم مردی را میشناختم که تو انگر و در نازونعمت بود. در زمستان بسیار سختی یکشبانه روز از خانواده مامه‌مانی کرد. در اطاوهای مجلل و پر از ادایه گران‌بهای کرسی نهاده و بخاری میسوخت و فضای وسیع باغ که از برف پر بود از پشت شیشه‌ها برای ها که زیر کرسی روی دوشکچه‌های گرم و نرم نشسته دودیم منظره تفریحی داشت خدمتکاران متعددی مشغول پذیرائی بودند؛ بهترین گزارصفهان و آب لیموی شیراز و باقلوای یزد دیدیگر شیرینی‌ها و انواع میوه‌های زمستانی را در خانه همیشه داشت. باقی این زندگانی را خودتان می‌توانید قیاس کنید چگونه بوده. آنگاه همین شخص را دیدم در حالی

(1) Jacques Duhoiw «La Révolution qui vient» paris. p. 71.

## سید محمد علی جمالزاده

که یک عبای کهنه پاره بدوش داشت درشدت سرمهای زمستان نزد من آمد و قرآنی خواست که کنار راه بنشیند و قرآن را در دست گیرد شاید مردم ترحم کنند و چیزی باودهند.

( باور کنید اساساً که این داستان غم انگیز را که خود مشاهد آن بوده ام مینویسم بد نم می لرزد و انگشتانم تو انانه ندارد که قلم را نگه دارد ) چنان مبتلا سینه تنگی شده بود که نمیتوانست دو کلمه حرف زند یا ازدواجله بالا آید یکنیز زمین هر طوب در محله های آخر شهر اجاره کرده بود بمبلغ پنجریال در ماه . زیش کورش دخترش دیوانه گشت و از شهر فرار کرد . خود را دریکی از جاههای قنات انداخت و فوت نمود پسرش هبتلا بحصبه گردید و در هنگامی که روی پلاس کهنه زین کرسی کوچک که لحافی پاره پاره روی آن بود در بستر بیماری افتاده بود بواسطه بر فر زیاد طاق زین زمین خراب شد و پسر بیمار زین آوار رفت . استخوان ساق پایش از میان گرد شکن شد و از شدت سرما مجرای بولش یخ بست ... دیگر نمیتوانم باقی این داستان را بنویسم .... )

مولوی در کتاب «مثنوی» قصه‌ای دارد در باب زنی که بیست فر زند زائید و همه مردند و حکمت آنرا از قرار ذیل بیان نموده است . حالا اگر کسی نتواند با مولوی در این باب همعقیده باشد تصور نمی کنم که ایرادی بر او وارد باشد .

و آن قصه از این قرار است :

این حکایت بشنو و وعظی شمر  
تا نگردی خسته از نقص و ضرر

آن زنی هر سال زائیدی پسر  
بیش از شش مه نبودی عمر در

یا سه مه یا چار هه گشتی تباشه  
ناله کرد آن زن که افغان ای الله

نه مهم بار است و سه ما هم فرح  
نعمتم زوئر رو از قوس قزح

## صد و قچه اسرار

بیست فرزندش چنین درگوررفت  
آتشی در جان او افتاد تفت  
تا شبی بنمود او را جنتی  
باغکی سبزی خوشی بی ضئی  
دید در قصری نبسته نام خویش  
آن خود دانستش آن محبوب کیش  
بعد از آن گفتند کاین نعمت و راست  
کو بچانیازی بجز صادق نخاست  
چون توکا هل بودی اندر التجا  
آن مصیبتها عوض دادت خدا  
اندر آن باغ او چو آید پیش پیش  
دید دروی جمله فرزندان خویش  
گفت از من گم شد از تو گم نشد  
بی دو چشم غیب کس مردم نشد  
بلها و مصیبتهائی هم که بر سر حضرت ایوب آمد و شرح آن  
در توریه آمده مشهور است و می گویند جمیله هم فرموده « بلا چراغ  
عارفان است و بیدار کننده هریدان و هلاک کننده غافلان ».

## ۳۹۳ = در طلب شراب

عز الدین شیروانی در طلب شراب گفته والحق بهتر از این  
نمیشود گفت :  
خیز و سیاره می در افق جام انداز  
دانه لعل در آن حقه زرفام انداز  
خنجر برق نمای می روشن بر کش  
سر اندیشه ز تن دور بصد گام انداز

## ۳۹۴ = پنج انگشت قضا و قدر

قضا شخصی است پنج انگشت دارد  
چو خواهد از کسی کامی برآرد

## سید محمد علی جمال زاده

دو بر چشم نهاد و آنگه دو بر گوش  
یکی بر لب نهاد یعنی که خاموش  
(قاسم انوار)  
(وفات در ۸۳۷)

### ۴۹۵ = یك حدیث شریف

بترجمه تحتاللفظی و بنقل از کتاب «مشکوٰۃ المصاٰبیح»:  
«شما در عهدی زندگی میکنید که اگر تنها یك عشاراز  
احکام متروک بدایرد بهلاکت خواهید رسید ولی عهدی  
خواهد آمد که اگر بیك عشار آن احکام عمل نمائید رستگار  
خواهید شد»

### ۴۹۶ = خط نسخه علمیق از کجا آمده

پس از آنکه ایرانیان مسلمان شدند و خط عرب را اختیار  
کردند چند قرن پخت نسخ که ما آنرا خط قرآنی میخوانیم چیز  
نوشتمند و پس از آن خط تعلیق پیداشد ولی باز روح حسن طلب ایرانی  
راضی نبود تا آنکه یکی از خطاطین معروف تبریز موسوم بخواجه  
میر علی در قرن نهم هجری در صدد وضع خط تازه‌ای برآمد که جواب  
ذوق ایرانیان را پدهد. گویندیگانه آرزو و آمالش این بود که خطی  
احداث واختراع نماید که از حیث زیبائی ناسخ تمام خطوط متداوله  
باشد. آورده‌اند که همواره بدرگاه خداوند مینالید و میگفت خدا یا  
باين بنده خطی عطا فرما که متقدمین و متاخرین مانند آن نتوانند  
نوشت تا آنکه شبی در عالم خواب حضرت علی او را فرمود مرد خدا  
درست مرغ آبی وارد ک را نگاه کن و از روی شکل آنها احداث خطی  
کن. میر علی تعجب کنان گفت یا المیر المؤمنین چگونه از روی شکل  
و قیافه مرغان میتوان احداث خط کرد. آن حضرت فرمود چشم و  
منقار و گردن آنها را بین چگونه مدور و محدب و مقعر است و از  
روی آن قواعد وضع خط جدیدی بنما. خلاصه این روایت خواه  
راست یاد روغ خواجه میر علی واضح خط نسخه علمیق (یعنی نسخه و تعلیق)

## صندو قچه اسرارو

است و این خط را در تحت قواعد صحیحه و قوانین مضبوطه درآورد  
و در حق او گفته اند  
نسخ و تعلیق اگر خفی و جلی است  
واضع اصل خواجه میرعلی است  
تا که بوده است عالم و آدم  
هرگز این خط نبوده در عالم  
وضع فرمود او ز ذهن دقیق  
از خط نسخ و ز خط تعلیق  
نی کلکش از آن شکر ریز است  
کاصلش از خاک پاک تبریز است  
خواجه میرعلی از معاریف عهد امیر تیمور و از عاصرین کمال  
خجنده بود و در سنّه ۸۵۰ نوشته اند پس ازاو پرسش موسوم به میر-  
عبدالله نواقص خط نستعلیق را کامل ساخت.

## ۴۹۷ = یك مسئله فکری آسان

از میان بازی ورق باید سیزده ورق را بیرون آورد باین قرار:  
یک لو دولو سه لو چهار لو پنج لو شش لو هفت لو هشت لو نه لو ده لو  
سر باز بی شاه . حالا باید این سیزده ورق را طوری روی هم  
گذاشت که اگر هر تبا یک ورق را بزمین هیندازیم و یک ورق را  
زیر دست بگذاریم بترتیب اینطور بیرون بپاید: یک لو دولو سه لو  
چهار لو پنج لو شش لو هفت لو هشت لو نه لو ده لو سر باز بی شاه  
اگر راه حل را خودتان پیدا نکردید بندمره ۲۹۹ مناجعه  
نماید .

## ۴۹۸ = اخلاق ایرانیان در نظر یکنفر شاهزاده روسی

فرنگیهائی که بایران مسافرت کرده و در باب ایران و ایرانیان  
کتاب نوشته اند عموماً از اخلاق مامذمت نموده اند. لابد ما هم اگر  
بملکت آنها برویم و در حق آنها کتاب بنویسیم از ذکر بعضی معایب  
اخلاقی آنها خودداری نخواهیم کرد . از جمله فرنگیهائی که بایران

## سید محمد علی جمالزاده

آمده و در باب ایران کتاب نوشته‌اند یکی هم شاهزاده روسی موسوم به الکسی سولتیکوف<sup>(۱)</sup> است که تقریباً صد سال پیش در ایران مسافرت کرده و در کتاب خود در باب اخلاق ایرانیان چنین نوشته است :

« درستی صفتی است که در ایران وجود ندارد و همین کافی است برای این که این مملکت در نظر خارجیها نفرت از گذشت بباید . اگر بکاسب و دکانداری احیاناً بگوئید که صحیح العمل نیست با کمال وقار جواب دهد که این حرف دماغ اورا سخت می‌سوزاند . دروغ بطوری در عادات و رسوم این طبقه از مردم ایران (ومیتوان گفت تمام طبقات دیگر) ریشه دوانی نیده که اگر اتفاقاً یکنفر از آنها رفتاری پدرستی بنماید و بقول وعده خود و فاعماید چنانکه گوئی مشکل ترین کار دنیا را کرده و رسماً جایزه و پاداش و انعام می‌طلبید . »

## ۲۹۷ = جواب نمره ۲۹۹

آن سینده ورق را باید با این ترتیب رویهم چید :  
یک لو بی دلو هشت لوه سه لو سر باز چهار لو نه لو پنج لو  
شاه شش لو ده لو هفت لو

## ۳۰۰ = شمه‌ای از عقايد دختران کلشوم نهنه

کی میهمان می‌آید ؟  
جواب :

- ۱-- وقتی ظرفها سر سفره قطارشود !
- ۲-- وقتی لقمه از دست آدم بیفتد .
- ۳-- وقتی پشت کاسه آب خوردن یا کوزه آب عرق کند !
- ۴-- وقتی گر به سرو صورتش را بشوید !
- ۵-- وقتی آب ظرفی را بپاشند آب سلام کند (بقول خانمه‌ها !)

---

(۱) A. soltijkoff. voyag dan L'Inde eten perse, paris 1853. p. 352





لباسمان را هم عوض کردیم و آدم نشدیم

## صندوقچه اسرار

صدا کند ۱

۶- وقتی هیزم زیردیک یا کماجدان پیفوپیف صدا کند ۱

۷- وقتی توی استکان چای تفاله چای پیدا شود.

ملاحظات: اگر تفاله چای بلند و باریک باشد مهمان باریک  
و بلند خواهد آمد.

اگر تفاله چای کوتاه و خیلی باشد مهمان کوتاه و خیلی  
خواهد بود.

اگر تفاله چای شاخه کوچکی داشته باشد مهمان بچه شیر خورده  
در بغل خواهد داشت.

اگر تفاله چای چند تفاله رین همراه داشته باشد مهمان چند  
بچه همراه خواهد داشت.

اگر تفاله چای بالا پائین بروز مهمان رفتگی است.

اگر تفاله چای ته استکان پنشیند یا بخوابد مهمان فقط شب  
را می ماند (۱).

## ۳۰۱ سخنان زنده

سخنان زین از کتاب «مرزبان نامه» استخراج شده است:  
دیو آزموده به از مردم نا آزموده.

سر ناشکسته را بدیوار بین دن نه از دانائی باشد.

گل بدیوار زنی اگر نگیرد نقش آن لامحاله بماند.  
آنگه که نباید بدھی آنگه که باید نباشد.

دانما بچشم نادان حقیر تن از آن باشد که نادان بچشم دانا  
اعتدال نه مساوات است در مقادیر هر چیز بلک اعتدال ساختن  
است بر فوق مصلحت.

بسیار خون ریختن بود که از بسیار خون ریختن بازدارد.

## ۳۰۲لباسخان راهنم عوض کردیم و آدم نشدیم

چند نفر از علماء کرمانشاه در لباس متعدد الشکل

(در موقع رفع حجاب در ایران)

(۱) بنقل از مقاله‌ای که بامضای حAnsarی در روزنامه اطلاعات

(طهران) بدرج رسیده است.

سید محمدعلی جمال زاده

### ۳۰۳ = فلاننامه

#### یا کماتدین تدان

شندیده ام ز فلان خانه درفلان شب رفت  
فلانه زن بسرای فلان بازرگان  
فلان که شوهر او بود گفتش از سر خشم  
فلان فلان شده رفتی دهی فلان بفلان  
جواب داد مگر تو فلانه خانم را  
فلان شبی نشدی در سرای او بهمان  
فلانی این عوض آن ودر عوض گله نیست  
اگر فلان بفلان داده ام و یا بهمان  
ادای قرض بشد فرض و درفلانه خبر  
فلان بزرگ بگفتا کما تدین تدان،  
(میرزا عبدالحسین آیتی)

### ۳۰۴ = از مطابیات شاهزاده افسر

این قطعه را مرحوم شاهزاده افسر در حق پژمان بختیاری  
شاعر بسیار لطیف الطبع این دوره که در اداره پست و تلگراف مامور  
بی سیم بوده گفته است :

هر که با سیم جست وصل بتان  
دلبر ساده ایش در بغل است  
وانکه بی سیم جست چون پژمان  
سر و کارش همیشه با دکل است  
وابیات ذیل نمونه‌ای از طبع گهر بار پژمان بختیاری است :  
در کنج دلم عشق کسی خانه ندارد  
کس جای در این کلبه ویرانه ندارد  
دل را بکف هر که نهم باز پس آرد  
کس تاب نگهداری دیوانه ندارد

## صندوقه اسرار

برگردان جان رشتہزلف توفکنند

امیدرازی است که حاصل شدنی نیست

۳۰۵ = شهر یکهزار و دویست ساله ایرانی در افریقا

شهر عشق

( یک شهر ایرانی در افریقا )

در نزدیکی مومبازا در مستعمره کنیا ( در مشرق افریقا ) جزیره کوچکی است و در آن شهری قدیمی که خرابه قصر های متعددی در آن دیده میشود هنوز وجود دارد. کوچه های این شهر بقدرتی تنک است که آفتاب هیچوقت بر کف کوچه ها نتابیده است. اسم این شهر «لامو» یا شهر مرموز عشق است. این شهر از سایر نقاط جزیره به وسیله تنگه های مختلف دریا جدا شده و در فصل زمستان بوسیله قایق از مومبازا بدانجا میروند و در ایام تابستان میتوان از نی روی بوسیله اتوبیل پایین محل رسید.

روزها این شهر مثل این است که بخواب عمیقی فرورفته باشد ولی همینکه آفتاب غروب میکند و سیاهی تدریجیاً شهر را احاطه می کند ساکنین آن از خانه ها بیرون می آیند. مردم این محل از عقاب ایرانیان قدیم هستند که در سن ۷۰۰ بعد از میلاد این نقطه را فتح نموده اند و هنوز نسبت به نژاد ایرانی خود فوق العاده افتخار کرده و بیاددارند که هزار سال پیش اجدادشان شعر او معماران و جواهر سازان زیر دست بوده اند.

زنان این شهر معروف است که از تمام زنان عرب و جیه ترنند. در طول شب این دلبران طناز خود را در چادر پیچیده واژ کوچه ها عبور میکنند. اگر رغبت بمردی پیدا کنندیک دانه گل یاس از گیسوان خود بیرون کشیده در قدم وی میاندازند و این بمنزله دعوتی است که رد و قبول آن بسته به میل مرد است.

مردم این شهر برای معاش بشغل ماهی گیری و جمع آوری عاج میپردازند. روزگاری پیش عده بیشماری از ایرانیها و اعراب و پر تفالیها در آن دیده میشند ولی امروز فقط چند نفر سیاح

## سید محمدعلی جمالزاده

انگلیسی گاه‌گاه بطرف آن می‌جنوب می‌شوند تا شاید خبری از اسرار اشتهر عجیب این شهر در عشق‌بازی بدست آورند.

## ۳۰۶ = سر زندگانی

حکیم بلژیکی متزلینگ در باب سرخلت و حیات چنین گفته است:

«ذرات کوچک و محققی که حقارت‌شان را نهایتی نیست در این دنیا بهم ریخته و باهم مختلط شده‌اند، این اختلاط نامتناهی ما بین ذرات نامتناهی در فضای نامتناهی در طی زمان تمام‌ناهی بصورت های نامتناهی صورت گرفته است. اگر بخواهیم معماهی حیات را بدانیم لازم است قوانین اصلی این اختلاط و تحولات آن را بدانیم زیرا حیات نتیجه‌این اختلاط است ولی آیا چنین کاری امکان پذیر است؟»

## ۳۰۷ = فقیر و فقر اخودشان کارهای خودشان را انجام میدهند

می‌گویند ارباب ملکی بدیدن یکنفر از رعایای خود رفت و بود چون دید بچه‌ایش خیلی باوشیه هستند پرسید چکار کرده‌ای که بچه‌ها یا تا ینقدر بتورفته‌اند جواب داد چون ما فقیر فقر اخودمان باید کار خودمان را بکنیم.

## ۳۰۸ = لاطالات فلسفی آسمان و ریسمانی

«یار دیرینه» در جواب مناسله یکنفر از دوستان که سرش برای فلسفه دردمی کند نوشته است (در سوم ماه آوریل سنه ۱۹۳۶ میلادی) و ترجمه آن از این‌قرار است:

«..... در تقسیم فلاسفه بدوگروه «روحیون» و «مادیون» مطلب کامل‌های نظرور است که مرقوم داشته‌اید ولی دوستدار جنابعالی اتفاقاً از هیچ یک از این دو دسته نیست و فرق واختلافی بین روح و ماده نمی‌بیند. اینک چند سال است که متوجه این نکته شده بودم که همان‌نظرور که آتش نور و سوزش دارد و یخ سردی و سوزش دیگری جسم هـ اینیز

## صدوقچه اسرار

خصوصیص لاینفکی دارد که از آن جمله است داشتن روح و جان و بعقیده ناقص ارادتمند هیچ علتی ندارد که جسم و روح را از هم جدا و متفاوت بدانیم، بعدها معلوم شد که علمانیز با این عقیده رسیده اند که جسم چیزی جز «انرژی» نیست و در واقع وجود عین حیات است و حیات و روح هم در حقیقت دو چیز مختلف نیستند و آنچه حیات دارد روح هم دارد و چون تمام موجودات زنده هستند و اگر زنده نبودند وجود نداشتند لهذا روح هم ذارند و در عالم وجود بی روح امکان پذیر نیست ولا بد از روی همین استدلال است که حکماً موجودات را عین واحد و خالق دانسته و بوحدت وجود و وحدت موجود قائل شده اند و همه جا روح و جان و خدارا دیده اند و این معنی خیلی به عقل نزدیک می آید و هیچ علتی هم نیست که بیخود بین جسم و روح اختلافات بی اساس قائل شده و بجهت برای خود کار را مشکل ساخت و این کاملاً حکم چراغی را دارد که تصور نمائیم روشنائی آن از شیشه و فتیله و نفت و روغن و هوا مستقل و جدا گازه است. حالا خواهید فرمود ما بین روشنائی چراغ و روح انسانی تفاوت از زمین است تا آسمان بینه هم تصدیق دارم ولی عرض میکنم که تفاوت ما بین دو چیز دلیل نیست که آن دو چیز ذاتاً از هم متفاوت و متمایز باشند و فرق تنها در درجات تکاملی آنها است و لاغر همانطور که روح خدائی هم با روح مالا قابل همانقدر فرق دارد که روح ما با روح چراغ و معهذا چه حکماء و فلاسفه و چه عرفاء و متصوفه روح انسانی را جرقه ای از روح خدائی واژپن تو وحدانیت دانسته اند و جز این هم متصور نیست یعنی همینقدر که انسان بمشیت الهی خلق شده باشد این خود دلیل است که بین او و بین خالقش نسبت و رابطه ای موجود گردیده و همین خود تارضیعی است که روح را با روح آفرین مربوط می سازد ، خلاصه آنکه

## سید محمد علی جمال زاده

علاوه بر گروه مادیون و گروه روحیون گروه ثالثی هم وجود دارد که ارادتمند بدان گروه تعلق دارم منتها شاید باید این مختص نفاوت که آنها (بتحقیق بعضی از آنها) دنیا را مخلوق خالقی میدانند در صورتیکه بنده چون زیاد بین کائنات و خالق فرقی نمی‌بینم در این باب ابدانظری ندارم و همانقدر که خلق چیزی را بدون خالق مشکل میدانم وجود خالقی راهنم بدون خالق دیگری مشکل می‌بینم و چون معتقدم که عقل و فکر بشر هنوز ناقص تراز آنست که با این قبیل مسائل غامضه بی‌بیرد بحکم کلام بلند پایه اذافاتک العلم فالزم الصمت مداخله در معقولات را جایز ندانسته صریحاً می‌گوییم نمیدانم و نمیدانیم و این اقرار صریح بجهل راز هر ایمان کورانه‌ای مقدس تر و عالیتر می‌شمارم و عقیده دارم که اغلب مردم بسیاری از عقایدشان از طریق استدلال نیست بلکه چون با فکر محدود و ناقص و با منطق غلط و بی‌بنیان انسانی موافق تر می‌آمده و در واقع بحال آنها مناسب تر بوده و کار را بر آنها آسان تر می‌ساخته بدان عقاید گردیده‌اند علی‌الخصوص که اغلب مردم یعنی دست کم نهصد و نودونه در هزار آنها و بلکه خیلی بیشتر و حتی اشخاص با سواد و با فضل و حتی معلمین فلسفه در مقابل استدلالات ضعیف چند هزار ساله پدران و مادرانشان محظوظنا هستند بطوری که چه بسا قضایای بسیار مشکوک را از جمله بدیهیات اولیه می‌پندارند و مثلاً بمحض این که در شبی از شباهای تابستان چشمشان بگنبد نیلگون فلک افتاد و منظره بی‌نظیر آسمان پرستاره روحشان را با هتزاز آورد فوراً می‌گویند فتبارک الله احسن الخالقین حقاً که این عوالم غریب و عجیب بی‌خالق نمی‌شود و فوراً دنیا را با ساعتی تشبيه نموده می‌گویند ساعت بی‌ساعت ساز نمی‌شود پس دنیاهم بدنیا ساز محال است در صورتیکه اگر ار آنها بی‌رسی که آقای من بعقل تو آیا این ساعت عجیب

## صندوقه اسرار

تر است یاساعت ساز فی الفور جواب می دهد البته ساعت ساز آنوقت میپرسی درصورتی که ساعت ساز عجیبتر و بدیعتر و کاملتر ازساعت است پس خالق این دنیا و این آسمان و این ستارگان هم باید از تمام آنها کاملتر و عجیبتر و بدیعتر باشد. بازفوراً تصدیق خواهد کرد. آنوقت میگوئی توالان اقرار نمودی که چون آسمان و ستاره ها غریب و عجیب هستند بی خالق نمیشوند پس چطور قبول میکنی که خالق آنها که لا بد بمراتب از آنها عجیبتر و کاملتر است بی خالق باشد. اینجاست که طرف ساکت خواهد ماند و یا آنکه خواهد گفت مقصود من آن خدائی است که خالق نداشته باشد. آنوقت باز باو خواهیم گفت درصورتی که آن خدائی که از هر چه تصور بشود کاملتر و بالاتر است بدون خالق میتواند وجود داشته باشد چرا این دنیا که بهتر است از اوناقصتر و سادهتر است نمیتواند بدون خالق وجود داشته باشد، و اگر وجود کامل بی خالق امکان پذیر است چرا وجود ناقص بی خالق ممکن نیست . آنوقت دیگر بدون شبهه خاموش خواهد شد و اگر اهل مباحثات زوری و مجادلات پادرهوا نباشد ملتفت خواهد شد که افکار او ناقص و از طریق تقلید کورانه و از سر بیفکری محض بوده و تصدیق مینماید که تا آنوقت هر چه گفته و هر چه عقیده داشته همه نتیجه عقل و منطق نبوده (با آنکه عقل و منطق نشری هم اساساً ناقص و خراب و منکسر است) بلکه در اثر مقایسه سهل و ساده بین خدا وساعت ساز بود و اقرار خواهند کرد که :

« قبول العلم بموافقة الحقيقة رجحان و بموافقة النفس خسان »

خلاصه آنکه در قبال این مسائل اساسی و اسرار عظیم اظهار نظر کردن و آری و نه گفتن در واقع جسارت بمقام بلند حقیقت و حکمت و خلقت است و هزارها فرسنگ از ایمان

## سید محمدعلی جمالزاده

واقعی دور است و در حقیقت تمدن و طنز با یمان است در صورتی که اقرار بعجز وجهل ولب فرو بستن و تنها دل را بتجسس و کاوش و تحقیق خوش داشتن در مقابله عقل و حکمت مقبول و حتی اگر خدائی در میان باشد مقبول خدا خواهد بود و هزارها فرسنگ با یمان حقیقی نزدیکتر است. در طی سطور بالا در مرور صحبت از دنیا کلمات «کمال» و غراابت و عجابت پیش آمد توضیح آن زحمت میدهد که این نیز علی سبیل حکایت بوده والا معتقد بودن بکمال عالم نیز از جمله همان موهومات و عقاید زود قبول شده است که تقریباً قاطبه مردم و حتی حکما بدون چون چرا قبول کرده اند و همانطور که مرقوم داشته اید اگر پاره ای از فلاسفه از طرفداران افراطی آن عقیده بوده اند بر عکس چه در ازمنه گذشته و چه فی زماننا هذا اشخاصی هم بوده و هستند که نتوانسته اند با یعنی کمال عقیده پیدا کنند و از شما چه پنهان خود بینه رو سیاه هم از همین اشخاص هستند. مردم عموماً باز چون در شب نگاهشان با آسمان پرسته اند میافتد می گویند جل جلاله حقا که «نیست از دایره یک نقطه برون از کم و بیش» و چون ستاره هارا در همان محلی می بینند که دیشب یا پارسال یاده سال و بیست سال پیش دیده بودند همین را دلیل بر کمال و بر نظم عالم می شمارند در صورتی که باز عقل متین و فکر صحیح حکم می کند که اگر چشم بازو بینا باشد (نه آنکه مثل چشم عموم مردم باز باشد و چیزی را نبیند) در همین دنیا هزارها آثاری را خواهد دید که چندان با نظر کمال و فق نمیدهد مثلاً چون می بینیم که ستاره ها بهم نمیخورند و در مدار حدود مرتب آمیچر خندمی گوئیم جل الخالق آنها را طوری مرتب و منظم ساخته که در این فضای بی پایان میچر خند و در همین نند و هرگز بهم نمیخورند ولی امروز علم آن ثابت است که هزاران ستاره بهم حورده و هنوز هم میخورند و پاره پاره

## صندوقه اسرار

شده اعضای خرد و خاکشی شده آنها در فضای متعلاشی است و در واقع فضای لایتنهای قبرستانی از ستاره‌های خاموش شده و قطعه‌قطعه شده می‌باشد و همانند زمین خودمان همانقدر که آدم زنده بروی آن روان است همانقدر هم آدم مرده زیر خاکش مدفون است.

امروز در کتابهای نجوم مینویسند که واصلایک مثالی می‌خواهم برای جنابعالی بزنم که تاحدی کمک بفهم مطلب مینماید یک روز دستگاه عکاسی خودرا برداشته و وقتی دیده‌ید چند نفر از اطفال در کوچه‌گلو له بازی می‌کنند بدون آنکه آنها ملتافت باشند عکس آنها را در همان حالیکه گلو لهها در حرج کت است بردارید آنوقت وقتی عکس را ظاهر ساختید خواهید دید که هم بچه‌ها و هم گلو لهها که در مقابله چشم خودتان در حرج کت و در غلطیدن و در بهم خوردن و افتادن بودند همه بشکل ثابت و ساکن و بی حرکتی که ابدآ آثاری از هیجان و تلاطم در آن نیست ظاهر خواهد گردید ولی خودتان با وجود اینهمه یقین خواهید داشت که این عکس مطابق با حقیقت واقع نیست و فقط عمل این که شما آن اطفال و آن گلو له هارا باین صورت آرام و منظم (مانند صورت آسمان در شبها) باصفای بهار و تابستان) می‌بینید این است که دستگاه عکاسی شما فقط عکس یک لحظه را توانسته بردارد نه عکس لحظات متواتیه را چنانکه برای فیلم سینما تو گراف بر میدارند. اینکه بچه هارا با گلو له های آنها بکنار گذاشته و بازم توجه آسمان بشویم و پیش خود قدری فکر کنیم که آیا عمر بشر ولو یک کرو رسال هم باشد نسبت با بدیت واژلیت که عمر دنیا است همان نسبت یکصدم ثانیه دستگاه عکاسی را در مقابل عمر آن اطفال و آن گلو لهها نیست و آیا نوع بشر ممکن است که در این مدت بی‌نها یت کوتاه جز سکون و نظم و تر نیب چیز دیگری در کاینات جو و فضا ببینند در صورتی

## سید محمد علی جمال زاده

که اگر خودمادر عوض صدسال و هزار سال و صدهزار سال  
میتوانستیم لااقل یک میلیارد میلیارد سال و یک میلیارد  
میلیارد قرن زندگی بکنیم خیلی احتمال دارد که  
بتوانیم شاهد انقلابات و آشوبها و بی نظمی های خلقت و  
عالیم بوده و برای العین شاهد هیدان مصادفات جوی و  
تلاقي وبهم خوردن و ترکیدن و محوشدن هزارها و میلیونها  
شموس واقمار و ثوابت و سیاره باشیم که بدoun علت بهم  
میرسنند و بهم میخورند و خرد میشووند و در فضای پاشند  
و باز از نو جمع میشووند و تغییر سیر میدهند و میلیونها  
قرون خاموش مانده و بازبدون علت در اثر تصادفاتی از  
نو روشن هی شوند وزندگی را از سر میگیرند و هکذا در  
روی کره زمین خودمان هزارها اندواع اجناس حیوانات  
و نباتات را خواهیم دید که روزی پیدامیشوند و رشد و نمو  
کرده بزرگ میشوند و باز روزی دوچار اضطراباتی  
گردیده معدوم میشوند یعنی دستخوش تحولات اساسی  
هی گردند بدون آنکه بفهمیم چرا میآیند و چرا میروند  
ولاید اگر پیشه ای که عمرش بیشتر از چند ساعت نیست  
عقل و شعوری داشته باشد یقین خواهد داشت که انسان ابدی  
وجاودانی است.

در باب نواقص خلقت یا آنچه بنظر مانقص می‌اید حافظ  
خودمان فرموده:

«پیر ما گفت خطاب بر قلم صنعت نرفت  
آفرین بر نظر پاک خطاب پوشش باد»

که اگر تعابرات لوس و خنک مؤمنین و مقدسین را بکنار  
بگذاریم بخوبی مقصود واقعی لسان الغیب شیراز را می  
رساند. ناصر خسرو هم گفته:

«خدایا راست گویم فتنه از تو است  
ولای از ترس نتوانم چخیدن»  
وهزاران اشخاص با فکر و نادانش دیگر هم همین نظر

## صندوقه اسرار

را داشته‌اند و از آن‌جمله اخیراً در کتابی موسوم به

«Problèmes actuels de l'astrophysique»

(مسائل کنونی نجوم از لحاظ علم فیزیک)

(Prof. Louis houllévique) تألیف لوئی هولویک

پروفسور در اونیورسیتۀ شهر مارسیل (فرانسه) این جمله

جلب نظرم را نمود.

« La pire erreur est de croire que L'univers obéit à un plan d'ensemble à une unité de conception »

یعنی فاحش ترین اشتباهات این است که انسان تصویر نمایید که عالم مطیع یک نقشه‌کلی و تابع یک فرد و شعور واحدی است.

حقیر چون بکوری و ندادانی مقرب نمیخواهم در این زمینه غلوکرده باشم ولی همینقدر میگویم اگر مطلبی مانند کمال ونظم و ترتیب جهان که در نظر کروها مخلوق بکلی ساده و مسلم و محقق می‌آید اینطور طرف انکار اشخاص عالم و باهوش واقع گردیده که با این جرئت و صراحت منکر آن هستند پس این خود ثابت میدارد که اینگونه مسائل باین روشنیها نیست و اشخاص جاہل و کسوته بینی مثل من حق ندارند در آن باب لا ونعم گفته و بهیج و بوج مسئله را حل نموده و بدان خاتمه بدهند.

خلاصه آنکه وقتی عقاید و آراء موروثی را که عموماً با موهومات و خرافات هم مخلوط و ممزوج شده بکنار بگذاریم و باعقل و چشم خداداد و بالحساسات طبیعی دنیا و امور را بسنجهیم می‌بینیم اینقدرها هم منطق و حکمت و عقل و انصاف در جریان و مدار آن مداخله ندارد (از لحاظ انسانی نه خدائی) حالاً از آسمانها صرف نظر کنیم که مشاهده کیفیات آن (مقصود کیفیات زمانی است نه کیفیات

## سید محمدعلی جمالزاده

آنی که موضوع محمول علم نجوم و علوم بچگانه کنونی است) واوضاع مستمر آن چنانکه در فوق گذشت مستلزم میلیونها و میلیاردها سال و قرن است اگر سنگهای را که با اسم تیرشہاب فقط بکره زمین حقیر خودمان میافتد و عدد آنها را در هر شبانه روزی در حدود یک میلیون تخمین زده‌اند هورд تحقیق قراردهیم میتوانیم نقیچه بگیریم که فضای لایتناهی باید معملاً باشد از این دنیا های خردشده و کرات مرده و خاموش شده که لابد اغلب آنها یا الاقل قسمتی از آنها درنتیجه تصادم با کرات دیگر یا بعلتهای مجھوله دیگری خاموش شده است و نشانه و نمونه‌ای از شلوغ و پلوغی‌های آن بالاهاست که مارا بدانجا راهی نیست و یک نگاه ساده بکره خاکی خودمان که تابحال الحمد لله برای یک مشت مخلوق آن که رویه هرفته شش هفت هزار سال بیشتر نیست که اسم ورسم و تاریخی پیدا کرده‌اند ناکنون یکصد و پیست و چهار هزار پیغمبر فرستاده شده آشکار میدارد که (از قرون سالفه و لاحقه هم صرف نظر میکنیم که خدا تنها خودش میداند که مخلوق بیچاره زمین از انسان و گیاه وحیوان چه مصائبی را طی کرده‌اند) در همین یک لحظه عمر خودمان روزی نمیگذرد که یک فاجعه هولناکی رخ ندهد و صدها و هزارها آبادانی را وینان نسازد و هزاران مخلوق بیگناه را طعمه هلاک نسازد و اگر باز قدری باریکتر شویم خواهیم دید که مدام موجودات زنده همیگر را می‌بلعند و پاره میکنند. و می خورند و فاسد میکنند از حیوانات ذرہ بینی گرفته تا شی و پیر و پلنگ و افعی و نهنگ مثل این است که حز برای همین بلعیدن و پاره کردن و جویدن و کشتن برای کار دیگری خلق نشده اند. از حیوانات گذشته هزارها امراض و بلایات غریب و عجیب و حشتناک گیاه وحیوان و نسان را دقیقاً آسوده نمی‌گذارند. از همه اینها گذشته یک فوج عوارض و حوادث

## صندوقه اسرار

طبیعی نیز هانندگرها و سرما و بادوبرق و طوفان وسیل و پیری و هزاران اشده غیر مرئی در کمین مانشته اند و مدام درختهای را شکسته و خانه هارا خراب می‌کنند و گلهای گاو و گوسفند را هلاک می‌سازند و اراضی مزروع را زیر وزبر می‌کنند بدون آنکه ابدآ بتوان دلیلی برای آن پیدا کرد. شارل نیکول (Ch.nicolle) از آدمهای نازنین دنیا و از علماء نمره اول فرانسه که چند روز قبل وفات نمود و علاوه بر تألیفات علمی دارای چندین کتاب هم در حکمت و فلسفه می‌باشد و چند سال پیش هم جایزه نوبل را با ودادند در کتاب خود موسوم به «طبیعت» (La nature) در مورد صحبت از خدا و از تصورات مضحکی که مردم درباره اودارند کلام خود را باین جمله مختصر ختم مینماید:

«وانگهی چنین خدائی را چطور میتوان کامل خواند. آیا کسی را که این گروه در هم و بر هم موجودات را خلق کرده و آنها را بر شته جسم که لا ینقطع از کنایات و پلیدی ها تولید می‌شود بسته واقعاً میتوان کامل خواند. در دستگاه خدائی که علم و حکیمیش می‌گویند این همه تجربیات (تجربیات میگویند) چون ثابت شده که چه در نیات و چه در حیوانات قبل از واع بسیاری بوجود آمده و از میان میروند تاعاقبت انواع معبدودی باقی بماند و درست مثل این است که طبیعت یاخدا یا پروردگار و خالق هر که یاهر چه باشد بخواهد تجربیاتی بنماید و بعضی را بر بعضی دیگر رجحان بدهد) و این همه موجوداتی که ساقط می‌شوند این اغتشاش و بی‌نظمی و این بی‌ربطی و گستگی چه معنائی دارد؟ در کار خدای رئوف و مهر بان این همه یکدیگر را خوردن و بلعیدن که صفحه گیتی را فراگرفته و کلیه موجودات تابع قانون مطابع آن هستند چه حسن و لطفی دارد؟ آیا فقط موجودات را مختلف و دگر گون آفریده که

## سید محمد علی جمال زاده

همدگر را بیلعنده؟ آیا میتوان فهمید اینهمه امر ارض برای چیستشکی نیست که اگر یک آدم دیو صفتی فقط فقط سه مرض سلطان و شقاقلوس و آبله را خلق کرده بود در کتابهای لغت کلیه زبانهای عالم کلمات کافی را نفرین و لفنت کردن بچنین آدمی که جنا یتکارترین مردم روزگار است پیدا نمیشد ....

حالا البته ممکن است بگوئیم اینها تقصیر خدا نیست ودخلی باوندارد ولی بدیهی است که چنین حرفي بچگانه وحاشی از سادگی و کوتاه بینی خواهد بود. انسان برای هر کاری تعبیرات پنده‌امی کند همانطور که فیلسوف مشهور آلمانی کانت در جواب آن مردکی که از او هیپرسید : حکمت آفرینش شیش چیست آن جوابهای غریب و عجیب را داد. لابد این حرفا در نظر جنابعالی غریب خواهد آمد و چگونه میخواهد غریب نیاید در صورتی که از بچگی بما گفته‌اند که «جهان چون چشم و گوش و زلف و ابر و است. که هر چیزی بجای خویش نیکواست» و بزرگان ما فرموده‌اند «لیس فی الامکان ابدع ماکان» و رفیق خودتان لاپنیز (Leibnitz) از بزرگترین فلاسفه عهداخیر گفته «ما در بهترین دنیائی که از آن بهتر امکان پذیر نیست هستیم» و کار بجهائی رسیده که حتی وقتی طفل معصوم عزیز و ملوسمان که در عالم گرانبهاتر از آن چیزی متصور نیست و بی‌گناه‌تر از آن وجودندارد میمیرد باز شکر خدارا بجامی آوریم و می‌گوئیم لابد حکمتی در آن بود چنانکه مولای روم هم در کتاب مثنوی مادری را حکایت میکند که خداوندان راه عطوفت و حکمت بیست تن فرزندان تازه بدنیا آمده اورا یکی پس از دیگری هلاک نموده است. فهمیدن این گونه مطالب و نکات البته برای کسی که تمام عمرش را در تسليیم و رضاگذرانده چندان کارآسانی نیست و مثل این است که هزار سال قبل

## صندوقه اسرار

کسی میخواست بیک نفر دهقان طالقانی بفهماند که زمین  
گرد است و مثل برق در حرکت می باشد و یا آنکه بدون  
ریسمان و سیم میشود در طالقان صدای اذان مسجد گوهر شاد  
را شنید.

دوست عزیزم بزرگان ما گفته اند اگر هیخواهی بخدا  
بررسی از خود بیخودشو این کلام را میتوان بدین طریق  
تفسیر نمود که سرتایای مارا عقاید پوسیده بی اساس گرفته  
است و اغلب چون این عقاید از اشخاص بزرگ و نامی بما  
رسیده جرئت چون و چرا در آن نداریم در صورتی که باید  
دور گوینده را هر که میخواهد باشد خط کشید و کلامش  
را سنجید و سخنان و عقاید را بدون هیچ گونه شوائب ذهنی  
در پرویزن و سرند تمیز و تشخیص ریخته آنهای را که پوک  
وبی مغزا است پدوار ریخت ولی اولین شرط این کار خود  
را فراموش کردن است یعنی باید تمام ذهنیات و مقدسات  
بی اساس و افکار و آراء و حتی چیزهایی را که در نظر ما  
حکم پدیدهای دارد از خود دور کنیم و در واقع از پوست  
خود بیرون بیاییم و با نظر طفل تازه بخشست افتاده نیز ان  
امور و معانی بشویم آنوقت احتمال دارد رفته رفته تا آن  
اندازه ای که برای انسان امروزه در حقیقت ممکن الحصول  
است بحقیقت نزدیک شویم ولو آن حقیقت هم باز نسبی  
باشد نه مطلق آنوقت دنیارا بر نگذیگری خواهیم دید  
و دستگیریمان خواهد شد که آنچه را مردم عموماً ایمان می  
خوانند مجموعه ایست از عقاید و افکار که بارث از هزاران  
سال با یافطرف با کم و بیش تغییراتی بمارسیده و ما آنرا کورانه  
و فقط بعلت اینکه مقبول بزرگان دین و حکمت بسوده  
بدین فته ایم آنوقت از خود میپرسیم آیا واقعاً چون ساعت  
بی ساز نمیشود دنیا هم حتماً باید خالقی داشته باشد و آیا  
این فکر هم که هیچ موجودی بی خالق نمیشود از همان  
عقاید سست و بی بنیانی نیست که عقل ناقص انسانی آنرا

## سید محمد علی جمالزاده

ساخته ولا بد درستگاه خدا و خلقت و حقیقت هیچ وزن  
وبهائی ندارد آیا راستی علمی هست که موجود بی خالق  
غیرممکن باشد. مگر همین امروز با آنکه نوع بشر تازه  
اولین قدم را در علم و تجربه پرداشته و هنوز هزارها و  
کروها فرسنگ باقی است تا بجایی بر سد بوجود بعضی  
چیزها قائل نیست که عقل منطقاً نمیتواند آنرا باور نماید  
از قبیل سرعتهای فوق العاده صدهزار فرسنگ دریک ثانیه  
که بدون آنکه بتوانیم تصورش را هم بکنیم قبول داریم  
و هکذا بسیاری از چیزها و مطالب دیگر که گرچه تصور  
پذیر نیست ولی کم کم بحدی محسوس و عادی شده که دیگر  
آنکار آن برایمان مقدور نیست. آنوقت از رفیقہ ان میپرسیم  
رفیق آیا خالق دنیا جسم است یا روح ؟  
یار و جواب میدهد البته روح  
میپرسیم بسیار خوب ولی این روح کجاست ؟  
— در همه جا .

— آیا در همه جا که می گوئی مقصودت در همه چیز هم هست ؟  
— مقصودت را نمیفهمم .  
— مقصودم این است که آیا این روح مجردی که اسمش را  
خدا گذاشته ای در این سنگ و در این توتوون و در این منز  
گرد و در این کاسه هاست هم هست ؟  
— بله باید باشد .  
— باید باشد نشد . جواب درست بدء .  
— بله هست .

— آیا معتقدی که خدا همه چیز بدان و حکیم و قادر است ؟  
— بله هست .  
— پس از اینقرار چون خدا درست من و در دماغ تو و در  
این آجر و ناو دان هم هست ؟ اینها هم باید همه چیز دان و حکیم  
و قادر باشند .  
— نه مقصودم از خدا این نیست مقصودم روح مجرداست

## صندوقچه اسرار

- آیا مقصودت این است که این روح مجرد همان چیزی است که بر ضد ماده است بدون آنکه حکیم و قادر ورزاق و قهار باشد ؟  
- بله .

- آیا مابین این چیزی که اول اسمش را خدا و بعد روح مجرد گذاشتی با آنچه امر و زجان اشیاء میگویند و فرنگی ها آنرا «ویتنا نیته» میخوانند فرقی هی بینی .

- نه فرقی ذمیبینم .

- آیا این روح یا این جان کی داخل اشیاء شده است ؟  
- همان ازاول .

- یعنی چه همان ازاول .

- یعنی از همان وقتی که خدا آنها را خلق کرده .

- آیا خدا اول آنها را خلق کرد و بعد داخل آنها شد و یا همان وقتی که خواست خلق بکند وارد آنها شد ؟

- والله نمیدانم ولی لا بد بعد داخل آنها شده .

- آیا تو بین خدا و تسلیت و قدرت و تجلیات او فرقی هی بینی ؟

- نه چون اگر فرقی ببینم آنوقت باید قائل بشوم که قبل از خلقت دنیا غیر از خدا چیزهای دیگری هم بوده و این قبول کردنی نیست .

- بارک الله خوب جواب دادی اما بگو ببینم آیا ممکن است وقی مشیت خدا بخلق کردن چیزی قرار گرفت و آن چیز خلق شد اسم همین مشیت را روح و جان بگذاریم ؟ و آیا ممکن است هشیت خدا بخلق کردن چیزی تعلق بگیرد و روح خدا در آن چیز داخل نشود ؟  
- نه ممکن نیست

- پس عقیده داری که از همان وقتی که موجودات بوجود آمدند و تا وقتی که موجود خواهد بود خدا در آنهاست ؟  
- بله چنین است والا لازم میاید که خدا در بعضی جاهای

## سید محمد علی جمالزاده

نباشد و یا جایی و چیزی بدون خدا باشد و این غیر ممکن است

— آیا موجودی ممکن است معدوم شود ؟

— نه ممکن نیست و عقل هم باور نمیکند که چیزی بتواند  
معدوم بشود .

— پس موجودات ابدی هستند ؟

— بله باید چنین باشد .

— یا اگر موجودات ابدی باشند نمیتوان تصور نمود که  
در گذشته هم ابدی واژلی باشند و همانطور که پایان ندارند  
آغاز هم نداشته باشند ؟

— علتی نیست که چنین تصوری محال باشد .

— پس قبول داری که موجودات مادی هم ممکن است واژلی  
و ابدی باشند ؟

— بله .

— از طرف دیگر قبول کردی که خدا در هر چیز و در هر  
جسمی هست و ممکن نیست نباشد .

— بله .

— پس هر جسم مادی در ابد واژل باروح توأم بوده و  
هست !

— بله .

— قریبان سرچیز فهم تو، پس تصدیق داری که جسم و روح  
را نمیتوان از هم جدا ساخت و هر دو ابدی واژلی وجود  
نشدنی ولاینفک هستند .

— در این صورت پس مرگ چیست ؟

— مرگ تغییر شکلی است که ماده میگیرد ولی روح هیچگاه  
از آن جدا نمیشود و باقی هیمانند تادوباره و سایل تجلی آن  
فرامگردد .

— پس روح مادوباره زنده میشود .

— روح مانه بلکه روح ماده و جسم ما .

— مقصودت را نمیفهمم .

## صندوقه اسرار

- مقصودم این است که بچشم ماشکل دیگری میگیرد در صورتی که درنظر عالم و زمان و مکان نه مردنی دربین هست و نه زنده شدن بلکه همه چیز همیشه بوده و جان داشته و همیشه خواهد بود و جان خواهد داشت .

حالاممکن است تصور بفرمائید که فدوی بتناسخ معتقد ولی مطلب بکلی طور دیگر است و آنچه من فرض میکنم (چون نباید فراموش کرد که تمام این حرفها فرضیات است و فرضیاتی است که تاحدی بعقل نزدیک میآید گرچه اولاً خود عقل هم مثل حواس خمسه ناقص و نسبی و انسانی است و ظانیاً بازشدن چشم باز فرد افرضیات تازه تری پیدا خواهد شد) این است که اساساً ماده بی روح غیر ممکن و محال است و همان وجود ماده یعنی بودنش باشکلی و رنگی و وزنی و سایه‌ای زنده بودن اوست و زنده بودن یعنی صاحب روح بودن . ازطرف دیگر عقیده دارم که این روح (یا هرچه میخواهی اسمش را بگذاری) در جای مخصوصی از جسم و ماده تمرکز ندارد بلکه در هر ذره‌ای از ذرات موجود است و انفکاک پذیر نیست و همان طور که وزن و شکل و حجم نیز از هیچ ذره‌ای انفکاک پذیر نیست و هر وقت ذره‌ای را درنظر بگیریم ناچار وزن و شکلی دارد که ممکن است تغییر بپاید ولی معبدوم نمی شود یعنی تاوقتی آن ذره وجود دارد مشخصات ذاتی آنهم وجود دارد و از جمله این مشخصات ذاتی همانا وجود روح و جان است و اگر ادعای کنیم که وجودی ممکن است بدون روح باشد چون روح را خدائی میدانیم مثل آن است که اقرار کرده باشیم که خدا در جایی نیست و هن چنین چیزی را اساساً محال میدانم .

سخن سخن رامی آورد . حالا که بدینجا رسیدیم یک نکته را هم باید تذکر بدهم و آن این است که هابین ارواح ذرات ( مقصودم از ذرات کوچکترین قسمتی است از ماده که تصور

## سید محمد علی جمالزاده

پذیر باشد و گرنه همانطور که هر چیزی را میتوان الى غیرالنها یه بزرگتر و بزرگتر نمود همانطور هم میتوان آنرا الى غیرالنها یه کوچکتر نمود ) کیفیات و تعادلات و آهنگی بوجود میآید که مجموع آنرا میتوان روح اجسام نامیده همانطور که در اورکستر های بزرگ از مجموع صدایها و نغمه های مختلفه یا ک آواز و موزیک جدیدی حاصل میشود که حاوی کلیه آن صدایها و هر یک از آن صدایها و آوازها است و معهدا غیر از یکای ک آنها میباشد . در جسم انسانی هم مجموعه میلیارد ها ارواح ذرات را روح انسانی مینامیم و تا وقتی آن ذرات باهم هستند ارواح آن ذرات هم باهم هستند وارکسترن روح برقرار و جاری است ولی همینقدر که هر ک ذرات جسم را از هم متلاشی ساخت ارواح ذرات هم از هم جدا میشوند و در واقع روح انسانی بدون آنکه از میان برود از هم متلاشی میشود و هر ذره آن باز کم کم با ذرات دیگری از ذرات کون متحدد شده و تشکیل جسم و روح کلی دیگری می دهدند (اعم از آنکه انسانی باشد یا حیوانی و یا نباتی و جمادی) و باز ارکستر شروع می شود ولی معلوم است که این روح جدید با روح سابق ارتباطی ندارد و بکلی از آن متفاوت و متمایز میباشد .

سابقاً در باب تفکیک بین حکمت و اخلاق (که آنرا حکمت عملی هم خوانده اند) صحبتی رفته بود . در این باب بقدرتی کتابهای خوب نوشته شده که شاید بهتر باشد بد کردن این واسایم بعضی از آنها قناعت نموده و بگذرم ولی حالا که باب سخن باز شده است چه عیبی دارد قدری روده درازی بکنم .

چنانکه گذشت خدا در تمام ذرات عالم موجود است خواه این ذرات مادی باشد مانند چوب و زغال و گوشت و خاک و خواه از جنس لطیفتری باشد مثل اتر که هنوز ماهیت آن بر نوع بشر درست معلوم نگردیده است . حالا که قبول

## صندوقچه اسرار

کردیم که خداهم مثل وزن و شکل و خواص ذاتی دیگر اشیاء از آنها انفکاک ناپذیر است باشد هنطقاً قبول نمائیم که وقتی دوچیز بطوری انفکاک ناپذیر شدند که حتی قوهٔ تصویرهم از منفک ساختن آنها عاجز است آن دوچیز صورت وحدت پیدامیکنند و یکی می‌شوند پس از این و میتوان گفت که خدا همین عالم کون است و یا آنکه این عالم خدا است و چون عالم را عموماً طبیعت تعیین می‌کنند و مثلاً وقتی می‌گویند طبیعت چنین و چنان خواسته یعنی عالم و گیتی و سپهر چنین و چنان تقاضا کرده پس فیما بین طبیعت عالم و خدا فرقی نمی‌ماند و رساله مشهور سید جمال الدین افغانی در «رد بر نیچریه» («نیچره») بزبان انگلیسی یعنی طبیعت) بی‌اساس می‌شود و اصلاح برای تمام این مجادلات و مباحثات بی‌مورد تعمیری پیدا نمی‌شود چنان آنکه بگوئیم همه مباحثات لفظی است و قرنها مردم بر سر الفاظ سرو دست یکدیگر را شکسته‌اند.

در اینجا باید توضیح بدهم که در مطالب مسطوره در فوق مقصودم از عالم هرجیز و هرجائی است که خدا در آن باشد و مسلم است که یرون از چنین عالمی که خدا در آن نباشد خارج از تصور است.

حالا که عالم و خدارا بکی دانستیم بسهولت خواهیم دید که کیفیاتی که در این عالم مشهود است که (و هکذا تمام کیفیات غیرمشهود) با آنچه هادرم اسمش را خوبی و بدی گذاشته‌ایم و اساس اخلاق را بر آن مستحبکم ساخته ایم چندان وفق نمیدهد. مثلاً می‌بینیم که مخلوقات همدگر را می‌خورند و می‌ملعند و جذب می‌کنند و می‌انند و بهم می‌خورند و بهم صدمه می‌زنند و مال یکدیگر را می‌برند و در فکر اینکه بهم نیکوئی بگفند عموماً نیستند (بديهی است که تمام این حرفها ارلحاظ ما است نه از لحاظ طبیعت و دنیا) و مثلاً در جنگل‌ها می‌لیلونها مورچه‌ها

## سید محمد علی جمال زاده

در آمدورفت هستند و همینکه یك تنه خشک شده درختی  
بزور باد درنتیجه پوسیدگی افتاده زاران مورچه را زیر  
گرفته هلاک می سازد و وقتی بر قمیز ند درختهای زیبادی  
را می سوزاندو آتش در چنگل افتاده صدها و هزارها حیوان  
بهلاکت میرسند و از اینقرار می بینیم که خوبی و بدی معا  
باهم در این دنیا حکم فرما هستند ولهذا کم کم با این عقیده  
میرسید که لابد طبیعت و دنیا باین کیفیات اعتنائی ندارند  
علی الخصوص که تمام این کیفیات عوارض ظاهری است  
و باسas خلقت و تکوین هیچ خللی وارد نمی آورد و در نظر  
جهان بی پایان مابین چنگل سوخته و چنگل سیز و خرم  
فرمی نیست و هر دو موجود وزنه و مبداء و منشاء تحولات  
جدیده دیگری هستند که مجموع آنها حیات عالم و نفس  
کشیدن و نشو و نمای دنیارا تشکیل میدهد. آنوقت است  
که فکر می کنیم خوب در صورتی که عالم و طبیعت و خدا  
(که همه یکی است) باین چیزها اعتنای ندارند پس لابد  
بکیفیاتی هم که شامل حال هایک مشت جانور دو بال است  
نماید اعتنائی داشته باشد والا ایدر عالم خلقت و خدائی  
با استثناء قائل بشویم و چون قوانین و قواعد عالم استثناء  
پذیر نیست واستثناء در واقع ظلم بدسته ای خواهد بود  
چنین امری بعید و حتی معحال بنظر می آید ولهذا  
همانطور که اگر یک مورچه طعمه مورچه دیگری را  
ربوده و بخورد و یا آنکه گنجشکی مورچه ای را که بحبه  
تویی چسبیده در موقع خودن آن دانه توت ببلعده چنگل بان  
و باغبان ابداً اعتنائی باین امور ندارد و اینکونه پیش آمد  
ها بقدر سرسوزنی چرخ عالم را از گردیدن باز نمیدارد  
و بقول سعدی :

« قضا دگر نشود ور هزار ناله و آه »

بشکر یا بشکایت برآید ازدهنی »

همانطور اگر زیدهم چشم عمر و را سوراخ کند و حسن

## صندوقه اسرار

کلاه حسین را بردارد برای دنیا و طبیعت و کون و مکان  
بکلی مساوی و بی اهمیت است و خلقت ابدآ اعتنائی به  
اینگونه قضایا که مامردم اسم نیک و بد بدان میدهیم ندارد  
ودرواقع ظلم وعدالت و نیکی و بدی و سعادت و شقاوت و  
شئامت و تمام اینگونه چیزها مانند جریان آب و جنبیدن  
برگ درختان و روئیدن گیاه وزن با دافتادن برگها و  
آتش گرفتن درختان در اثر برق و هزارها و کروها کیفیات  
دیگر از این قبیل برای دنیا برآین و یکسان است و  
همانظور که گفته اند :

« فرشته ای که وکیل است برخز این باد

چه غم خورد که بمیرد چرا غ پیروزی »

آنوقت است که انسان فکر میکند پس در این صورت ما  
چرا باین چیزهایی که برای عالم اکبر هیچ اهمیتی  
ندارد اینهمه اهمیت می دهیم و حتی کار را بجایی رسانده ایم  
که خدا و طبیعت را هم در آن امور دخالت داده و مثلا  
تصور میکنیم که اگر لقمه نانی بیک نفر آدمگرسنه بدھیم  
کائنات بما آفرین می گویند و اگر پا روزی یک مورجه  
بگذاریم هوجوادات بما لعنت میفرستند و آسمان بلر زه  
می آید. اندک تعلی معلوم میدارد که نوع بشر این حرفاها  
را برای صلاح و نفع خود درست کرده و برای این که به  
آنها اهمیت زیاد داده شود طبیعت و خدا را هم در آن  
کارها داخل کرده و کار را بجایی رسانیده که امر و زمردم  
عموماً تصویر میکنند که واقعاً ملائکه ای مامور ثبت اعمال  
ما هستند و هر روز صبح صورت اعمال ما را در دفترها  
ثبت کرده از نظر خدا می گذرانند و اگر اعمال ما زشت  
باشد اوقات خدا تلخ میشود و بنای تغییر را میگذارد  
ومارا اگر فتار عقاب میسازد و برای تنبیه ما جهنم میسازد  
و بر عکس اگر نامه اعمال صفر اسلطان و فاطمه کوره که  
چندان فرقی با بوزینه های باغ حیوانات ندارند خوب

## سید محمد علی جمالزاده

بود یعنی مثلا نوشته شده بود که یک کاسه آش کشک بیچه  
یتیمی داده و یا شیشهای سر پیر مرد عاجزی را جسته و  
کشته اند آنوقت خداونداز آنها خوش آمده و باران رحمت  
خود را بمن رعه امید آنها بارانیده است. شکی نیست که  
اینها همه عقاید سخیفه است و اعمال و افعال ما ابدا با  
گردش دوران کاری ندارد و اگر امر وز تمام نوع بشر  
با منتها درجه شقاوت سرهمد گر را بینند و خون یکد گر  
را بیاشامند آتش بتمام جنگلها و آبادی های کرده زمین  
بنزند و جانداری را از حیوانات باقی نگذارد بازدازه  
جنپش یک ذره خاک در نظر دنیا و طبیعت و خدا اهمیت  
ذاره و بر دامن کبریا ش ننشیند گرد: سن زان دول اکرو

(3) از بزرگان دین مسیح

فرموده:

«Si le monde entier se renversait  
ce serait sans raison qu'on sén-  
troublerait . et L'âme recevrait  
de ce trouble plutot du mal que  
du bien »

یعنی اگر تمام عالم زیر و بoven بشود علتی ندارد که خاطر  
انسان مکدر گردد و اگر مگدر گردد ضرر خواهد داشت  
نه فایده

و در همین مورد است که میتوان گفت:  
«گر خدائی هست اورا بامن و تو کار نیست  
گر نباشد پس دگن کار او ما را چه کار»  
اهمیتی که ما بافعال و اعمال خود میدهیم و بعضی را زشت  
و برخی را نیکو میخوانیم فقط و فقط از نظر انسانی است  
و تمام پیغمبرها هم آنچه را برای بقاء نوع بشر و انتظام

## صندو قچه اسرار

امور و سعادتمندی او سودمند دانسته اند آنرا نیک نامیده اند  
و با آن اسم تقوی و ورع داده اند و برای آن ثوابی قابل  
شده اند و بر عکس بکارهائی که بعقیده آنها و بعقیده هر آدم  
عاقلی برای نوع بشر مضر بوده اسم بدی داده و آنرا  
معصیت و گناه خوانده و عقابی برای آن قائل شده اند و  
البته از این لحاظ اخلاق و خوب و بدی کمال اهمیت را  
دارد و هر کسی باندازه قدرت خود باید در حمایت اصول  
اخلاقی ساعی باشد ولی اگر از حدود انسانی قدمی بالاتر  
بگذاریم بر مامسلم و آشکار خواهد گردید که طبیعت خلقت  
و خدا ببقاء وعدم بقاء نوع بشر بکلی بی اعتنا است و  
بالاشک انعدام نوع بشر در روی کره محقر زمین ادنی  
خللی بستگاه عالم وارد نخواهد ساخت و حافظ شیراز  
هم طرفدار همین عقیده بوده آنجائی که فرموده است :  
« بیا که رونق این کارخانه کم نشود

ززهد همچو توئی یا بفسق همچو منی »  
واز آنجائی که اخلاق انسانی است نسبی هم هست یعنی  
نسبت بزمان و مکان فرق می کند چنانکه اجداد ما  
ایرانیان ازدواج خواهر را جایز می شمردند و حتی اگر  
خواهر بیوه بود ازدواج اورا ثواب میدانستند و هنوز  
هم در بعضی قبایل افریقا کشن خویشاوندان و پدر و مادر  
را وقتی پیر شده باشند و از کار عاجز مانده باشند ثواب  
میدانند و بقول حکیم عالی مقام فرانسوی پاسکال آنچه  
را در این طرف کوه خوب محسوب میگردد در آن طرف کوه  
بد مینامند و بد میدانند. پس درخانه اگر کس است یک  
حرف بس است ... »

## ۴۰۹ = این بیت از گیست؟

سابقاً چند بیت را مطرح قراردادیم که عموم مردم ایران می  
دانند و در بین صحبت شاهد میاورند ولی کمتر کسی میداند که گوینده  
آن ابیات گیست. اینک باز یک فقره از این قبیل ابیات را ذیلاً

## سید محمد علی جمال زاده

آورده و از خوانندگان عظام میپرسیم این بیت مشهور از کیست و گوینده آن کدام یک اشعاری مامی باشد.

« عاقل بکنار جوی تا اول میجست

دیوانه پا بر هنر از آب گذشت »

اگر نمیدانید جواب را در تحت نمره ۳۱۳ ملاحظه فرمائید.

## ۳۱۰ = داستان قبائیان

تاریخ مختصر قبائیان آنکه آنان ازواlad ملک بیغوی بن طغان  
معاصر سلطان محمود غزنوی از حکمرانان قبای در ترکستان و بعد  
وانصاف معروف بودند چنانکه خواجه نصیرالدین طوسی فرموده که  
بیغوی بن طغان چون در اوخر عمر گوشش سنگین شده بوده و از شنیدن  
عرايض دادخواهان عاجز بود میگریست و آخر قرار گذاشت که  
دادخواهان جامه سرخ بپوشند تا آنها در میان خلق تشخیص بدند  
وبتحقيق حال آنها بپردازد .

بیغو را پنج پسر بمناد که یکی از ایشان را طبع موزون بوده  
و این اشعار مشهور را باو نسبت میدهند:

ما پنج برادریم کن یاک پشتیم

در قبضه (۱) روزگار پنج انگشتیم

چون فردشوم در نظرها عامیم

چون جمع شویم بر دهنها هشتیم

در تواریخ مسطور است که وقتی سلطان محمود غزنوی پس  
از تسخیر هاو راء النهر از آن پنج برادر خراج خواست ایشان قطعه  
ذیل را بسلطان فرستادند:

ما پنج برادر از قبائیم

دریا دل و آفتاب راییم

ما ملک زمین همه گرفتیم

ما گر بتفرکن سمایم (۲)

---

(۱) یاد رنجه روزگار .

(۲) این مصراج در «مجمع الفصحاء» همینطور ضبط است  
و ای ظاهرا نباید صحیح باشد .





خوش‌جنسی از صفات ذاتی نوع بشر است

## صندو قچه اسوار

گر چرخ بکام ما نگردد

چنین ز همش فرو گشائیم

سلطان محمود چون این قطعه را دید دانست که غروری در  
دماغ آنها حاصل شده پس فرمود تاعنصری جواب آنها را بگوید و  
عنصری چنین فرمود :

نمرود بعهد پور آذر

می گفت خدای خلق مائیم

دادار به نیم پشه او را

خوش داد سزا و ماگوائیم

وسلطان محمود این قطعه را بیجان شکر از سرداران خود  
سپرد واورا بالشکری آراسته بتسبیخ قبا و گرفتاری قبائیان روانه  
ساخت و جان شکر آنها را مستأصل و میحصور ساخت تا این قطعه عجز  
آمیز را بسلطان فرستادند و قبول اطاعت نموده خراجگذار شدند.  
ما پنج برادر از قبائیم

در قحط و نیاز مبتلائیم .

شاها تو عزیز مصر جودی

اخوان گناه‌کار مائیم

ما را که بضاعتی است مزجات

شرمنده حضرت شمائیم

بر حالت زار ما ببخشای

از فضل و کرم که بی نوائیم .

ایکاش با این گونه قطعات بدیع ممکن بود باین جنک تمدن  
سوز بین آلمان وروس و انگلیس و امریکا و زاپون هم خاتمه داد .

## ۳۱۱ = خوش جنسی از صفات ذاتی نوع بشر است

این دخترک در باغ ملی تازه با این پسرک آشنائی پیدا کرده

وازاو میپرسد :

- آیا داداش کوچولو تراز خودت داری ؟

- ذه

- آیا خواهر از خودت کوچکتر داری

- د پس کی را کتک میز نی ؟

### ۳۱۳ = در توصیف وصل و کنار

نظامی گنجوی در قصه سرائی بی همتا است و قطعه ذیل در توصیف وصل و کنار نمونه ای از طبع گهر بار اوست که در مورد بهم رسیدن لیلی و میجنون فرموده است:

لام و الفی گسته از بند

شد لام و الف ز روی پیوند

دو خط مقوس روازه

شد دایره تمام خانه

هر غی نشگفت اگر دو پر یافت

با عدل ترازوئی دوسر یافت

دو شمع گداخت در یکی طشت

جان بود یکی یکی جسد گشت

افقاد دو رشته در یکی تاب

پر شد دو صراحی از یکی آب

بستند دو حلقه بر یکی در

رستنند دو دیده بر یکی سر

دوری ز ره دو قطب شد دور

گشت آینه دو صبح یک نور

### ۳۱۴ = جواب نمره ۳۰۹

بیت معهود یعنی

«عاقل بکنارجوی تاپل می گشت      دیوانه پا بر هنه از آب گذشت»  
از سایر اردو بادی از سخنوران قرن یازدهم است ( بنقل از  
تذکره نصر آبادی ).

### ۳۱۵ = مشروطه مشیر السلطنه ها

معروف است که در استبداد صغیر مشیر السلطنه که در آن موقع

### صندوقه اسرار

صدر اعظم محمدعلی شاه قاجار بود بمردم گفت که شاه ارواحنازداه حاضرند مجلس شورای ملی مرحمت کنند ولی فقط باین شرط که وکلا درسیاست و امور مملکت مداخله نکنند .  
افسوس که هنوز هم مشیرالسلطنهای نوعی در مملکت ها بسیارند و هنوز هم او لهنگشان خیلی آب میگیرد .

### ۳۱۵ = مشروطه ایران

در دنیا المصحبت بالابازم معروف است که بعد از خاتمه انتخابات دوره هفتم مجلس شورای ملی مرحوم سید حسن مدرس از رئیس فظیمه (شهربانی) وقت پرسیده بود که من در دوره ای پیش قریب بچهارده هزار رای داشتم در این دوره اگر فرضًا تمام آن چهارده هزار نفر رهم مرده باشند و یا از ترس شماکسی بمن رای نداده دلم میخواهد بدانم آن یک فقره رائی که من خودم بخودم دادم کجا رفته است .

### ۳۱۶ = سریعترین طیاره در دنیا

سریعترین طیاره در این دنیا ای که بعضی طیاره ها یک ساعتی قریب بدؤیست فرسنگ راه را طی میکنند مگس حقیری است موسوم به سیفو نمیا (Céphonemya) که بیشتر از دو سانتیمتر قدا و نیست و از قرار تجربیاتی که علماء بعمل آورده اند معلوم شده که در هر ثانیه بمیزان متوسط ۴۰۰۰ متر فاصله را طی مینماید یعنی در ساعت ۱۴۶ کیلومتر میپردازد و از این قرار در ظرف ۲۴ ساعت میتواند دور کره زمین پر و از نماید و علمای دارالفنون رزشتر (Rochester) در انگلستان اخیراً توجه متخصصین طیاره سازی را باین نوع مگس که واقعاً میتوان گفت طی الارض مینماید جلب نموده اند .

### ۳۱۷ = یک کلمه حرف حسابی

یکنفر از حکماء عصر گفته که میشود عموماً خود را غمین و مهموم میباشد و چنان احساس میکنی که بارسنگین روز درازرا بر شانه تو نهاده اند و با آنکه در آن روز کار بدی از تو صادر نشده تعجب داری که این کدورت و ملال خاطر را سبب چیزیست . سبب آن این است که بله بدی

## سیده‌حمد علی‌جمال‌زاده

نکرده‌ای ولی در آن روز بکسی خوبی هم ننموده‌ای.

### ۳۱۸ = کلمه روضه‌وروضه خوانی از کجا آمده است؟

آیا یهیچ وقت فکر کرده‌اید که این کلمه روضه و روضه خوانی و روضه خوان از کجا آمده است. البته میدانید که روضه از زبان عنی بمعنی باغ و با غچه است ولی چنان مصیبت حضرت سید الشهداء را روضه میگویند تصور نمی‌رود که عموم همنوعان علت آن را بدانند. پس گوش بدهید تا بعرض بررسانم.

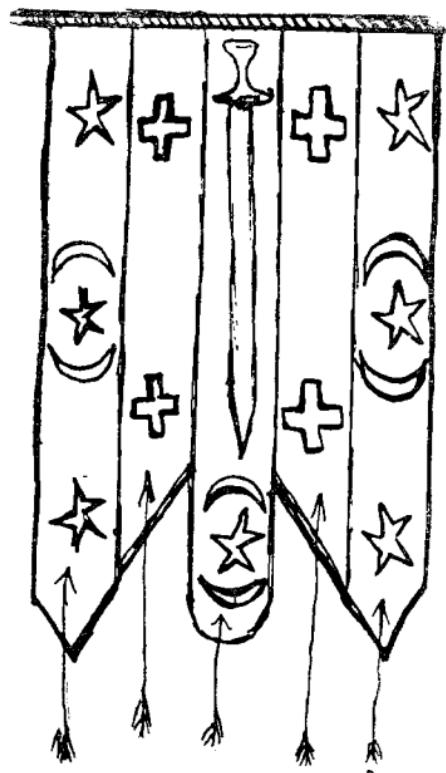
ابن کثیر شامی در ضمن وقایع سن ۳۵۲هـ هجری از ذہبی نقل مینماید که اولین مرتبه هر اسم تعزیه داری حضرت سید الشهداء از سیاه پوشیدن مردم و سیاه پوش کردن بازارها درده اول ماه محرم و بستن دکانها و منع پختن و طبخاخی در عاشورا از طرف معز الدولدیلمی در شهر بغداد بعمل آمد و تا اوایل سلطنت طغرل سلجوقی در بغداد و تا انقره ارض دولت دیالمه در تمام مملک اسلامی هرسوم و برقرار بود و شبیه در آوردن صحرای کربلا تعزیه خوانی هم در عهد شاه طهماسب اول در تاریخ ۹۶۰ ایجاد گردیده است. اما روضه و کلمه روضه باید دانست که ملاحسین کاسفی از علماء مشهور کتابی در باب شهادت حضرت حسین و شهدای دیگر کربلا نوشته که موسوم است به «روضه الشهداء» و چون ذاکرین عموماً در بالای منبر از آن کتاب میخوانند امشان روضه‌خوان گردید و شبیه گردان کسی را میگویند که در تعزیه اداره امور با او است و بقول فرنگیها «رژیسور» میباشد. مقتول نویس هم کسی را میگویند که برای تعزیه شعر میسازد.

### ۳۱۹ = اذان و شاهسون

یکی از دوستان نقل میکرد که شخصی در اطراف مقر ایسل شاهسون بن‌تپه‌ای رفته اذان میگفت شاهسونها که از این رسم بی‌خبر بودند و نمیدانستند اذان چیست دست پاچه شده تفنگ کشیده بودند که آن شخص را بقتل برسانند. همینی در میان افتاده سعی داشت به آنها بفهماند که آن شخص اذان می‌گوید و درباره اذان بیاناتی میکرد شاهسونی که سر کرده دیگران بود خطاب باو گفت زیاد پرگوئی



مقابل ص ۱۷



بیرق ایران در عهد صفویه

## صندوقچه اسرار

نکن بگو ببینم این کاری که این مردمیکنند آیا بگاو و گوسفند خود ری میزند یا نه اگر نمیرساند هر چقدر میخواهد فریاد بکند.

### ۴۳۰ = بیرق ایران در عهد صفویه

قریب بیست سال پیش (در حدود سن ۱۹۲۷ میلادی) که با دوست ارجمند گرامی آقای حاجی محمد نمازی باهم سفری به دانمارک کردیم روزی که بتماشای قبر هاملت از دلاوران تیاتر های شکسپیر نویسنده مشهور انگلیسی رفته بودیم (۱) در نزدیکی شهر هلزنینگور (در بیست هیلی شمالي کوینهاک) موزه ای بود از موزه های بحری موسوم به موزه کرونبورک (Kronborg) که از موقع استفاده نموده چند ساعتی نیز در طالارهای آن گردش کردیم. موزه مزبور دارای مقدار زیادی اشیاء نفیسه بود و از آنجمله چند قطعه قرارداد و قیاله نامچه وغیره در آنجا دیده شده همه بخط فارسی نوشته شده بود و تعلق به زمانی داشت که دانمارکیها در هندوستان دارای مستملکات عمده تری بودند. علاوه بر این نوشته ها دو پرده ابریشمی بزرگ هم در آنجا دیده شد که بیرق همانکه مختلفه بار نگاهای مختلف در روی آن بافته شده بود و قاب کرده بدیوار موزه نصب کرده بودند. در این پرده ها که از قراین معلوم میشد که در قرن شانزدهم میلادی بافته شده صورت پنج بیرق ایران نیز دیده میشد که ذیلاً بطور اخてصار بر حسب تصویری که در آن موقع بعجله کشیده شده بشرح آن میپردازد:

۱- بیرقی است چهار گوش که همن آن سفید است و در وسط آن چنانکه در مقابل دیده میشود.

سه رأس شیر سیاه بافته شده بدون شمشیر دو تا در بالا و دیگری در پائین و در وسط بفاصله های مساوی از یکدیگر. در پهلوی این تصویر این جمله نوشته شده است :

### « Etendard du prince »

(۱) بدیهی است که شاهزاده هاملت وجود خارجی نداشته و آن قبر در عیان آن جنگل در شمال دانمارک نباید قبر هاملت باشد ولی با اسم او مشهور است .

## سیده‌محمد علی‌جمالزاده

یعنی «بیرق شاهزاده».

۲- بیرقی است بزرگتر که در پهلوی آن بخطوزبان فرانسوی نوشته‌اند «بیرق شاه» و شکل آن از قرار مقابل است:

۳- بیرقی است بشکل مقابل که در پهلوی آن باز بن‌بان و خط فرانسوی فقط نوشته شده «ایران».

۴- بیرقی است که در پهلوی آن نوشته‌شده «بین‌ق تجاری» و شکل آن از قرار مقابل میباشد.

۵- قسمت همین تصویر چهارم است که بزرگتر نقش شده است بدون یادداشت مخصوصی.

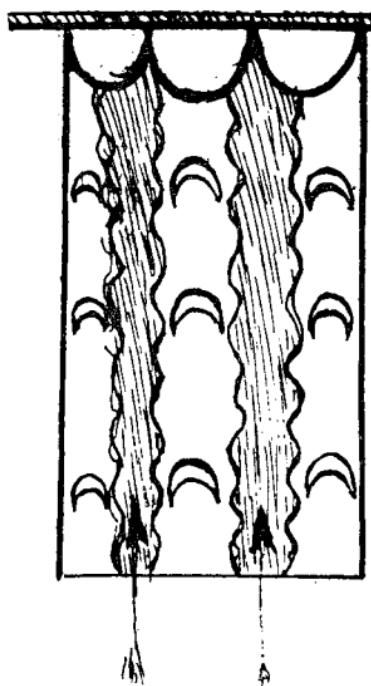
---

در این موقع باید دانست که در مقاله‌ای که لارنس لوکهارت درباره قشون کشی نادرشاه بعمان نوشته و آقای نامور ترجمه‌آنرا در شماره فوریدین ۱۳۱۵ هجری شمسی در مجله «مهر» منتشره طهران مندرج داشته‌اند نوشته شده که فرمانده جهازات ایران لطیف خان نامی بوده و بیرقاودارای زمینه سفید بوده و شکل شمشیر ایرانیان بر زمک سرخ بر روی آن منقوش بوده است.

باز در اینمورد بی‌مناسبت نیست باطلاع خوانندگان عظام پرساند که در یک قطعه مهر استوانه‌ای شکلی که تعلق بدوروه‌هخامنشیان دارد و در موزه ارمیتاژ ذرلنین گراد (پطرز سبوزغ سابق) محفوظ است. در روی این ههر نقش تصویر پادشاهی دیده میشود که دردو طرف ایستاده و در وسط نقش تصویر شیری است (بدون شمشیر) که خدا (ناهید یا اناهیت) در پشت آن شیر ایستاده و اشعه‌ای که از سر او ساطع است درست بشکل اشعه‌ای درآمده که در شیر و خورشید امروز ایران از اطراف سرخورشید که بالای شیر است ساطع میباشد.

از قرایین مستفاد میشود که این مهر در نیمه دوم قرن چهارم

مقابل ص ٧٢



بیرق ایران در عهد صفویه



## صندوقه اسرار

در زمان سلطنت اردشیر سوم ساخته شده است.

با زهم تذکر میدهد که در موزه خانه شهر نیس در جنوب فرانسه سنگ قبری وجود دارد که عکس آن از قرار مقابل است و متأسفانه معلوم نشد که بچه مناسبت عکس شیر در وسط عکس خورشید در بالای آن است.

در باب اینکه شیر و خورشید از کی علامت ایران و نقش بیرق ایران گردیده عقاید مختلف است و از قراری که مورخین (۱) نوشتند مسکوکات یکی از امرای سلجوقی در شهر ایکونیوم (قونیه کنونی در آسیای صغیر) دارای نقش شیر و خورشید بوده و هلاکو پس از آنکه بدان امیر دست یافت نقش شیر و خورشید را نگاهداشت و از همان زمان علامت ایران گردید؛ و یکنفر از مستشرقین عقیده دارد که غیاث الدین کیخوس و بن کیقباد که در سنّه ۶۳۴ هجری سلطنت رسید و در ۶۴۲ وفات یافت چون زیج و طالع خود یا زوجه اش که از شاهزاده خانهای گرجستان بود با شیر و خورشید مطابقت نمود شیر و خورشید را اختیار کرد. هانوی سیاح انگلیسی در کتاب خود (جلد اول صفحه ۱۹۹) نوشتند که خورشید از پشت آن طالع بوده و بیرق ایران را تشکیل میداده است.

## یك اندرز از سعدی = ۳۴۱

شیخ اجل شیخ سعدی فرموده :

چو دستی نشاید گزیندن ببوس

که باغالبان چاره زرقاست ولوس

آیاشما بالاین فکر و رای همعقیدهاید که انسان وقتی دستی را نتوانست بگزد باید ببیوسد ؟

## منجم زیر لک = ۳۴۲

حکایت میکنند که پادشاه بزرگ فرانسه لوئی یازدهم که در

(۱) «تاریخ ایران» تالیف سر جان ملکم (ترجمه فرانسوی) جلد چهارم، صفحه ۳۶۳ در حاشیه.

## سید محمد علی جمالزاده

واقع بانی عظمت فرانسه است منجمی داشت موسوم به‌گالی ئوتی. در موقعیکه در سن ۱۴۶۸ میلادی لوئی یازدهم باشارل متهور از دشمنان ورقای او در شهر پرون میخواست ملاقات نماید از منجم خود پرسید که نتیجه این ملاقات چه خواهد بود او جواب داد که بسیار مبارک و همیون است و از قضا نتیجه بی‌نهایت غیر مساعد گردید و لوئی یازدهم به تریستان از اشرافی که طرف اعتماد او بود سپرد که بدیدن منجم خواهیم رفت و در موقع خدا حافظی اگر من گفتم «آسمان بالا ر ما هست» توفورا اورا بدار بزن واگر بر عکس گفتم «بر خدا حفظت کند» کاری باو نداشته باش. پادشاه پس از ورود از منجم من بوزیر سید آپاهیچ میدانی در چه تاریخی خواهی مرد. گالی ئوتی در جواب گفت متاسفانه علم و بصیرت من با آن درجه نیست که بتوانم روزمرک خود را بدانم ولی همینقدر مسلم است که سه روز پیش از مرگ اعلم‌حضرت هما یونی خواهد بود.

لوئی یازدهم مکرر بصدای بلند گفت «بر خدا حفظت کند» و از منزل او بیرون رفت.

## ۳۴۳ = تخمیس حافظ

یکنفر از شعرای ترکیه موسوم به امین یمینی کتاب دیوان حافظ را تخمیس نمود یعنی به بیتی سه مصرع به مان وزن و قافیه افزوده است و این کتاب موسوم به «جذبه عشق» در اسلامبول بچاپ رسیده است و در اینجا محض نمونه بیت اول دیوان حافظ بطوریکه امین یمینی تخمیس نموده ذکر می‌گردد.

بدرد عشق یکسانند عاقلهای و جاھلها

چو سیل آید پیش اند رچه عالیها چه سافلها

از آن می‌کافکندیک نوش او صد جوش در دلها

الا یا ایها الساقی ادر کأساً و ناولها

که عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشکلها

حالا باید دید آیا این شاعر زبر دستی که بر قطر دیوان حافظ

مبلغی افزوده آیا چیزی هم بمعنی وزن حقیقی آن افزوده یا نه



مقابل ص ۷۵



آیا این چه تاجی است

## صد و قچه اسرار

### ۳۴۴ = ایرانیان در قدیم باکارد و چنگال غذا میخوردند

ابن قتیبه از علمای مشهور قرن سوم عرب (اصلاً ایرانی) در کتاب خود موسوم به «كتاب العرب» در باب ترتیب غذا خوردن ایرانیان عهد خودش را دارد که ترجمه فارسی آن از اینقرار است. «اما ینکه ایرانیان (عجمان) باکارد و چنگال غذای خورند (اما) اکلمه بالبارحین (۱) والسكنین) و آنرا جزو آداب خوب و مفاجر خویش بر میشمارند خودستائی نا به مردی است زیرا بدست غذا خوردن لذت دیگر دارد و افزایشی که ایرانیان در غذا خوردن بکاره بینند هم مفشد غذاست وهم از لذت خوشگواری آن میکاهد».

در «كتاب الاطعمة والاشرب» نیز در باب پریدن نان باکارد اخباری موجود است که بصراحت میرساند که این کار از عادات و رسوم ایرانیان بوده است.

در این مورد تذکر آ باطلایع خوانندگان محترم میرساند که ابن قتیبه سابق الذکر در کتاب خود نوشت که ایرانیان گوشت گرگرا بر گوشت مرغ ترجیح میدهند.

### ۳۴۵ = این چه تاجی است

آیامیتوانید حدس بن نید که این تاج چه تاجی است و متعلق بکیست و در چه مملکتی میباشد؟

اگر از عهده جواب بر نیامدید باید بدانید که این تصویر اساساً عکس تاج نیست بلکه عکسی است که در موقع افتادن یک قطره شیر بر روی بشقاب برداشته شده است (دریک صد هزارم ثانیه) و آنرا بزرگ کرده اند بمقیاسی که ملاحظه میفرمایند.

---

(۱) فاضل محترم آقای همایی در مقاله‌ای که در مجله مهر منظیعه طهران شماره ۱۲ سال دوم منتشر ساخته‌اند احتمال داده‌اند که اصل این کلمه البارجین بوده بمعنی «پاره چین» یا «پر چین»

سید محمد علی جمالزاده

### ۳۴۶ = شراب و هستی در نظر حکیم سنائی (۱)

نکند عاقل هستی نخورد دانا می  
فنهند مردم هشیار سوی هستی بی  
جه خوری چیزی کن خوردن آن چیز تورا  
نی چون سرو نماید بنظر سرو چونی  
گر کنی بخشش گویند که می کردنه او  
ورکنی عنده گویند که او کرد نه می

### ۳۴۷ = شاگردان مدارس متوسطه و شیخ بهائی

فضل محترم آقای علی جواهر کلام در کتاب خود موسوم به «زنده رود» در صفحه ۱۴ در باب معلومات عهد شیخ بهائی چنین نوشته است :

«کتاب «خلاصة الحساب وساير تأليفات رياضي آن عصر را (يعنى عصر شیخ بهائی را) مطالعه نمائید. پاره ای از مسائل بعقیده آنان لایتحل بوده ولی شاگردان مدارس متوسطه امروز باصول معادله بنده همان مسائل لایتحل را بخوبی حل میکنند»

### ۳۴۸ = نسبت هذلوب و سواد

بر طبق مقاله‌ای که روزنامه «العالم العربي» منتشره بیرون منتشر ساخته عده اشخاص بی‌سواد در جبل لبنان در سنه ۱۹۳۴ میلادی نسبت بمناهب مختلفه از قرار ذیل بوده است :

از کاتولیکهای مقیم جبل لبنان	۳۸	نفر از صد نفر بی‌سواد بوده‌اند
از مارونیتهای مسیحی	۴۸	نفر
از طایفه‌های روز	۵۳	نفر
از سنهای	۶۶	نفر
از شیعه‌ها	۸۳	نفر

آیا این ارقام را میتوان دلیل قرارداد که مسلمانها و مخصوصاً شیعه‌ها کمتر بعلم و سواد رغبت دارند؟

\* \* \*

(۱) این آبیات را با نوری نیز نسبت داده‌اند.

## صدندوقچه اسرار

از طرف دیگر بر حسب گزارش رسمی کمیسیون فرعی تحقیقات اقتصادی در توپس در سال ۱۹۲۹ تا ۱۹۳۲ (۱) موقوفیات در توپس از قرار ذیل بوده است :

۱- از فرآنسویهای ساکن توپس از یک هزار طفلی که بدنیا می آمده پیش از آنکه بسن ده سالگی برسند ۱۸۶ نفر آنها می مرد است .

۲- از ایطالیائیها ۲۳۵ نفر می مرد است

۳- از یهودیها « « ۲۷۸

۴- از مسلمانها « « ۴۲۸

و این در صورتی است که مسلمانها که عموماً ساکنین اصلی توپس هستند با آب و خاک آنجا معتاد می باشند .

## ۳۲۹ = آداب چله برای شدن اولاد

در ایران زنهایی که اولادشان نمی شود و می خواهند اولاد دیدا کنمند رسم است چله می بینند و چله برای هم اقسامی دارد که مهمترین آنها از قرار ذیل است :

۱- چله برای باهزاوپا - هزار پارا با قیچی ۷ قسمت کرده آب تمیز و معطر روی آن بربینند و به نیت حامله شدن بس بربینند و بهند نزدیک شوند البته بنوادی صاحب اولاد می شوند ..

۲- چله برای با جفت گر به - جفت گر به را که تازه زائیده است می گیرید شرطش این است که آسمان نبیند بعد هم مقرر است که برای بی وقت نشدن جفت یک شاهی پول سیاه و یک حبه ذغال پهلوی جفت پگذارید تار و زشنیه یا چهار شنبه بعد روی آن جفت آب بربیند و با آب جفت گر به به نیت حامله شدن سر شوئی نمائید انشاع الله بنوادی حامله می شوید ..

۳- چله برای در حمام کلیمیها - روز شنبه یا چهار شنبه بایکی

1- Rapport de la sous-commission d'études économiques en Tunisie(1929-1932) Banit III pp. 140-141.

## سید محمدعلی جمالزاده

از آشنا یان بحمام کلیمی‌ها بروید بهنیت حامله شدن پشت بخزینه بشیفید صد دینار زیر پای راست و صد دینار زیر پای چپ بگذارید دلاک کلیمی یک مشرب آب سرتان میریزد و نیازش را از زیر پاهای بر میدارد انشاع الله حامله می‌شوید. اگر نشدید با یکنفر آشنا یادلاک و یا دست فروش تجدید نیت کنید بزودی حامله می‌شوید.

۴- چله بری با سنک ریزه - چهل موین همراه بردارید و شب چهارشنبه یاشنبه پقیرستان کلیمی‌ها بروید روی هر قبر یک موین بگذارید و یک سنک ریزه بردارید پس از ختم عمل و جمع شدن چهل سنک ریزه هر اجعت کنید سنک ریزه هارا در ظرف آب ریخته به نیت حامله شدن بسر بریزید حامله خواهد شد.

۵- طریق خیلی ساده برای حامله شدن پیش نشین زائو بشوید البته نیت و حضور قلب شرط است.

۶- طریق دیگر - نیم ساعت از شب رفته بفسالخانه بروید نیازی به مرده‌شو بدهید و در تاریکی از روی مرده قدم بردارید البته حامله می‌شوید.

۷- ایضاً - به مرده‌شو شیرینی بدهید و بند تنیان مرده را ازاو بگیرید و با حضور قلب بکمر بیندید البته آستن می‌شوید.

۸- ایضاً - کاسه خشکیده لاک پشت را پیدا کنید و با آن با حضور قلب آب سر بریزید آستن می‌شوید.

## ۳۳۰ = غیبگوئی در بازی طاق و جفت

برای اینکه بدانیم در کدام دست اشیاء طاق و در کدام دست جفت است بپرسش کمنده می‌گوئیم تعداد اشیاء دست راست را در پیکره زوج و تعداد اشیاء دست چپ را در پیکره فرد ضرب نموده حاصل ضربهارا باهم جمع و نتیجه‌ها بگوید که طاق یا جفت است؛ وقتی نتیجه بندست آمد اگر طاق بود دست راست زوج و اگر جفت بود دست چپ زوج است.

## ۳۳۱ = قانون وعدالت

مونتسکیو (Montesquieu) حکیم مشهور فرانسوی

مقابل ص ٧٨



غیبگوئی در بازی طاق و جفت



## صنندوقچه اسرار

فرموده :

« نباید تصور نمود که چون چیزی عنوان قانون یافت مطابق با عدالت است بلکه باید فقط آنچه مطابق عدالت است اسم و عنوان قانون بخود بگیرد ».

### ۳۳۳ = تأثیر مرور زمان در حلال و حرام

شکی نیست که بعمر را یام بسیاری از چیزهایی که حلال است (مانند ازدواج خواهر که ظاهراً در میان نیاکان ماجاین بوده) حرام میشود و بر عکس خیلی چیزهایی هم که حرام است حلال میشود . متحدد المآل زیر تاحدی دلیل بر صحبت این مدعی است چون در همین مملکتی که وزارت معارف آن رسمًا اعلان میکند که کلاه را برداشتن علامت ادب و احترام است چند سال پیش کلاه برداشتن در حضور کسی علامت بی ادبی بشمار میرفت .

نقل از روزنامه « کوشش » منتشره تهران شماره ۱۲۵ دی ۱۳۱۳

ھ . ش :

### « متحدد المآل »

از طرف وزارت معارف بعموم دبیرستانها و دانشکده‌ها ابلاغ شده که محصلین موظف باشند در سر درس برای رعایت ادب و احترام بدون کلاه حاضر شوند .

### ۳۳۴ = جایای فیل

اهمی قصبه جایای فیل دیده چون نمیدانستند چیست و متوجه مانده بودند از خو پرسیدند وی پس از هدتمی تفکر اول مدتی گرئید و بعد مشغول خندیدن شد و چون علت آنرا پرسیدند گفت گرئید چون فکر کردم که بعد از من حال شما بیچار گان چه خواهد شد و خندیدم چون خودم هم نمیدانم این چه آثاری است که در خاک باقی مانده است

### ۳۳۵ = شال کشمیری بدور کلاه

تا زمان فتحعلی شاه و بلکه بعد از آنهم مرسوم بوده که اعیان واشراف ایران شال کشمیر بدور کلاه خود می‌بستند سر جان ملکم مورخ و رجل سیاسی انگلیسی در کتاب تاریخ ایران خود مینویسد

## سید محمد علی جمالزاده

که بتازگی از طرف دولت ایران حکمی صادر شده مبنی بر این که من بعد از کشميری بدور کلاه خود نمینمند تابدینو سیله از واردات شال کشميری با ایران کاسته شود . (۱)

## ۳۴۵ = فتحعلی شاه نمیخواهد پادشاه انگلستان باشد

سر جان ملکم که در زمان فتحعلی شاه چندبار بسته ایلچی - گری انگلستان با ایران آمد در کتابی که در باب «تاریخ ایران» نوشته و مشهور است و بهارسی هم ترجمه شده مینویسد که وقتی در سن ۱۸۰۰ شر فیاب شدم پس از آنکه هدایت نشستم فتحعلی شاه با لبخند گفت کاپیتن ملکم راجع بکار بعد صحبت خواهیم داشت ولی نقدا دلم میخواهد راجع بطلبی که شنیده ام توضیحاتی بمن بدھی . گفتم البته اطاعت مینمایم . گفت گرچه باور نمینکنم ولی آیا راست است که پادشاه انگلستان فقط یک زن دارد ، گفتم عین حقیقت است و پادشاهان مسیحی حق ندارند بیشتر از یک زن داشته باشند . گفت خیلی خوب ولی راست بگو ببینم چندتا متبر دارد ، گفتم پادشاه انگلستان از حیث تقوی و اخلاق مندی دارای مقام بلندی است و هیچ متبری ندارد . شاه بنای خنده را گذاشته و گفت راستی که دلم هیچ نمیخواهد پادشاه چنین مملکتی باشم . (۲)

## ۳۴۶ = لارطب ولايابس . . .

یکی از رفقاء حکایت میکرد که یکنفر از هموطنان مقدس در پاریس ادعای مینمود که مطلبی و چیزی نیست که در قرآن نباشد . میگفت اتفاقا در مقابل اداره کوک که اداره مشهوری است برای تهیه اسباب مسافرت ایستاده بودیم گفتم این اداره کوک در کجای قرآن آمده . فکری کرده و گفت در سوره الجمعه آنجائی که میفرماید : و اذارا و تجارة اولهواً انفصوا اليها و ترکوک فائما الخ .

(۱) «تاریخ ایران» (ترجمه فرانسوی، جلد چهارم ، صفحه ۳۵۳ - در حاشیه ) .

(۲) «تاریخ ایران» (ترجمه فرانسوی، جلد چهارم ، صفحه ۴۰۹ .

## صندوقچه اسرار و ۴۴۷ = از اتفاقات عجیب

شرح ذیل منقول است از روزنامه «اصلاح» منتشره کابل (افغانستان)  
شماره ۱۹ مهر ۱۳۵۴ هجری قمری :

(حمایت دست قدرت)

توسط غلام نبی خان قندهاری اخیراً به وقوع یکی از نوادر  
اتفاقات که دست قدرت رول عجیبی را در طی آن بازی کرده اطلاع  
یافته ایم اینک صورت قضیه را با اطلاع خواهند گان محترم نیز همین سانیم.  
چندی قبل یکی از اهالی اطراف ولایت قندهار که در شهر  
قندهار معاملاتی داشته برای تصفیه و رسیدگی با آن به شهر وارد شده  
ومبلغ دوهزار افغانی از معامله داران خود تخصیل نموده وقصد  
عزیمت را بطرف منزل خویش کرده است در اثنای راه باران شدیدی  
وین اگیر کرده نام بند لدی الور و بدیه قریه ده خواجه که با فاصله کمی  
از شهر قندهار واقع است به یکی از دوستان خود برخورده و بواسطه  
صعبتی که از نزول باران شدید در راه پیش شده بود از قصد عزیمت  
به جای خود منصرف شده و پولی را که همان داشته است امانتاً بدوست  
خود سپرده که بعد از عزیمت و بازگشت از شهر قندهار دریافت دارد  
در اثناهی که دوست شخص هزبور مصروف حساب کردن پولها بوده  
دونفر او باش آنرا دیده و باهم اتفاق کرده اند که بسرقت آن بپردازند  
آنها دوست آنسو شخص را با مهارت تعقیب کرده و محل گذاشتن پول را  
در ذیل خوابگاه او بخود معلوم می کنند و شبانگاه خوده ارا بمنزل  
وی انداخته و چون پولها در زیر سر نامبرده جاداشته علاجی بن بودن  
آن نیافته و بالآخره در بین خود فیصله می کنند که طفل صاحب منزل  
را در صحن اطاق دیگر نقل داده بیدار نمایند هنگامیکه طفل بیدار  
شده و مشغول گریه شد البته پسر و مادرش بیدارشده هر اسان در  
جستجوی وی خواهند پرداخت و درین موقع فرصت بگست آمده آنها  
در ربوتن پول مباردت می کنند.

دزدان این نقشه خود را عملی ساخته طفل را از گهواره اش  
بیرون می کشنند و باز گریه طفل پسر و مادرش هراسان از خواب  
بر خاسته در جستجوی اومی شتابند و در همین اثنا دزدان برس پول

## سید محمد علی جمال زاده

هجوم میکنند از قضای خداوندی دفعتاً سقف منزل باش باران سقوط کرده هردو دزد در زیر خاک مدفون میشوند پدر و مادر طفل از حدوث این واقعه بیشتر هراسان شده طفل خود را در آغوش میکشند و این پیش آمد را با هیجان تمام بحمایت دست قدرت این زدی حواله می نمایند .

علی الصباح جمعیتی که بامداد آن زن و شوهر آمده بودند به کندن و پس کردن خاکها قیام کرده و نعش آندوفن دزد مرده را از زیر خاک در حالیکه کیسه پول را در بغل داشتند پیرون می کشند این امر بیشتر بر مراتب حیرت و تعجب جمعیت می افزاید .  
اینهم یکی از ظواهر و آثار حمایت دست قدرت است که بندگان خود را در دست خصم از تحميل مصیبت حفظ می نماید . «ان الله على كل شی قدیر »

### ۴۳۸ = داد و ستد روزگار

در باب اینکه آیا واقعاً دنیا دارمکافات است یا نه خیلی چیز ها گفته اند و هنوز هم میگویند و مسئله هنوز چنانکه بعضی از اشخاص تصور میکنند حل نشده است . چیزی که هست روزگار کارهائی دارد که بوی مکافات میدهد و از آن جمله است قضیه ذیل :

(Quinte curce) از قراری که مورخ مشهور رومی کنت کورث

که در قرن اول میلادی میزیسته در کتاب خود موسوم به « تاریخ اسکندر » نوشته اسکندر پس از آنکه به پی سپلیس دست یافت از خزینه این شهر ۱۲۰۰۰ تالان (۱) که معادل است تقريباً با ۸۴۰ میلیون بغمیمت برد و برای حمل این ثروت هنگفت امرداد تا ازشوش و بابل دواب بارکش و شترهای زیادی جمع آوری نمایند و چون اسکندر در موقع تصرف شهر پازار گاد ۶۰۰۰ تالان هم در آنجا بدست آورد بود

---

(۱) تالان واحد وزن یونانی است معادل با ۲۶ کیلو گرم (۲۴ من و نیم) و هر تالان طلا مساوی میشده با ۵۶۰۰۰ فرانک طلا و هر تالان نقره با ۵۶۰۰۰ فرانک طلا .

## চند وقجه آسرار

این مبلغ هم بر آن ۱۲۰۰۰ تالان افزوده گردید (۱). حرفی نیست که این مبالغ هنگفت از جاهای دیگر در خزینه پادشاهان ایران جمع آمده بود ولی معهداً مت加وز از دوهزار سال پس از آن تاریخ نادرشاه افشار پس ازفتح هندوستان در مراجعت با ایران در سنه ۱۱۵۲ هجری قمری قریب ۸۰۰ کرور تومان (وباقل تخمین ۳۰۰ کرور تومان) پول و مقداری شمش نقره و طلا با ایران آورد یعنی تقریباً همان مقدار ثروتی که بدست اسکندر از ایران بیرون رفت بدست نادر دوهزار سال بعد از نو وارد گردید.

## ۴۳۹ = حقشناسی همل

شرح ذیل منقول است از روزنامه «اطلاعات» منتشره طهران ۳ تیر ۱۳۱۳ هـ. ش:

### «جشن میلاد سک معروف»

در هفدهم فوریه سال جاری (۱۹۳۴) نظریت صادف باروز ولادت سک معروف انگلیسی موسوم به رید جشن مفصلی از طرف انگلیسها در لندن منعقد شده است. سک مزبور ۱۷ سال داشت و در جنک بزرگ خدمات شایان وذی‌یمیتی بقشون انگلستان نموده بود و علیه‌ذا برای قدردانی از خدمات سک مذکور روز هفدهمین سال ولادتش را جشن گرفته اند.

در ایران پیش‌خواهه خانواده هائی را می‌شناسم که رئیس آن جا نش را در راه آزادی و برای تأسیس مشروطیت و احراق حقوق مردم فدا نمود و کسانش گرسنه ماندند و هنوز هم گرسنه‌اند.

## ۴۴۰ = کتابخانه بزرگ دنیا

بزرگترین کتابخانه دنیا کتابخانه کنگره واشنگتن در امریکا است که قریب ۸ میلیون کتاب و نوشته دارد.

بعد کتابخانه ملی پاریس است با تقریباً ۶ میلیون و نیم کتاب و

(۱) باید داشت که کوچکتر کورث چندان محل و ثوق نیست ولی لابد آنچه را در باب اسکندر گفته از جائی واز روی مأخذی نقل کرده است.

## سید محمد علی جمال زاده

۳ میلیون تصاویر .

بعد کتابخانه لنینگراد (پطرسیورک) در روسیه .

کتابخانه بیتیش موزیوم در لندن مقام هشتمن را دارد با ۳ میلیون و نیم کتاب وغیره بعد کتابخانه ملی آلمان است در شهر برلن (خدامیداند حالا در این بمباردمان های هوائی از آن چه مقدار باقی مانده باشد ) .

### **۳۴۱ = شوکت سلطان محمود غزنوی**

جامی در باب سلطان محمود غزنوی گفته :

برفت شوکت مجدد و در زمانه نماند  
جز این فسانه که نشناخت قدر فردوسی  
آیا واقعاً از سلطان محمود همین باقی مانده است ۱

### **۳۴۲ = نظم و نثر در نظر فردوسی**

فردوسی در باب سخن پر اکنده (نش) و سخن بیوسته (نظم) چنین فرموده است (۱) :

حدیث پر اکنده پر اکنده

چو بیوسته شد جای مغز آکنده

### **۳۴۳ = حکمت مکیدن لب یار**

صیوحی گفته :

زیر لب وقت نوشتن همه کس نقطه نهد  
نقطه خال توازی چیست ببالای لب است

یارب این نقطه لب را که ببالا بنهاد  
نقطه هر جا غلط افقاد مکیدن ادب است.

### **۳۴۴ = هزیت فکر و عقل بر طاعت و عبادت**

در حدیث آمده که حضرت رسول (ص) بحضرت امیر فرمود :  
«اذا تقرب الناس الى خالقهم بانواع البر فتقرب الى الله بالعقل و  
السر تسبيتهم بالدرجات والنفعي عند الناس وعند الله

(۱) البته این در صورتی است که «سخن پر اکنده» و «سخن بیوسته» ترجمه نثر و نظم باشد .

## صندوقدچه اسرار

یعنی مردم بوسیله انواع بروطاعت با آفریدگار خود نزدیکی میجوینند ولی توبوسیله عقل و سر بخدا نزدیکی جو تابدرجات از آنها سبقت بیابی و نزد مردم و خدا عزیز و محترم باشی .

مولوی در همین باب فرموده است :

گفت بیغمبر حلی را کای علی

شیر حقی بهلوانی پر دلی

لیک بر شیری هکن هم اعتمید

اندر آ در سایه نخل امید

هر کسی گر طاعتی بیش آورند

بهر قرب حضرت بیچون و چند

تو تقرب جو بعقل و سر خویش

نی چوایشان بر کمال و برخویش .

## ۳۴۵ = واگون اسبی در طهران

اولین بار واگون اسبی در طهران از طرف بلژیکیها در روز ۲۰ دسامبر ۱۸۹۰ میلادی راه افتاد .

## ۳۴۶ = شک و یقین

گوته حکیم و شاعر بزرگ آلمانی گفته :

یعنی «بوسیله شک میتوان بعمق حقیقت و یقین رسید » و باصطلاح شک دروازه یقین است و انسان تاشک نکند بحقیقت امیرسد لی مولوی بر عکس فرموده :

سالها گر ظن رود با پای خویش

نگذرد زاشکاف بینی های خویش

## ۳۴۷ = امان از دست زادانی که خود را دانا بداند

شاعر در حق مردمان نادان مدعی و از خود راضی فرموده :

دارد هزار در صد و دم نمیزند

یا ک بیضه هر غ داردو فریاد میکند

سید محمدعلی جمالزاده

## ۳۴۸ = تلفظ فارسی و ترکی

معروف است که دو نفر آذربایجانی از دوناچیه مختلف آن ایالت با هم صحبت میداشتند اولی بدمی گفت شما چرا وقتی فارسی حرف میزنید ای را او تلفظ میکنید دومی جواب داد برای اینکه در کلام الله مجید هم «تنیر» «تنور» شده ولی بگوییم شما چرا برخلاف ما اورا ای تلفظ میکنید. اولی جواب داد برای اینکه خود شیخ سعدی هم همین کار را کرده آنجائی که گفته است «نیش عقرب نه از ره کین است».

## ۳۴۹ = اصفهانی در کاشان

ونیز معروف است که یکنفر از اهالی اصفهان گذارش بکاشان افتاد دید مردم شهر از بی بارانی نالانند. گفت اگر صد تو مان بمن بدھید باران میبارانم . قبول کردند و اصفهانی شیشه بزرگی را پراز زنبور کرد و مبلغی قل هوالله در آن دمیده در حمام خالی کرد و بمدم گفت بر وید در حمام را باز کنید . در حمام که باز شد زنبور ها وزوز کنان بجان مردم افتادند . یکی از همسایه اش پرسید داماد من دیدی گفت آری دیدم که فرار میکرد و یک قل هوالله به بیضه اش چسبیده بود.

## ۳۵۰ = شربت رانش = مسهمل

موالی در «مشنوی» بجای کلمه مسهمل کلمه «شربت رانش» را استعمال نموده است آنجائی که فرموده:

«امتحان را کار فرما ای کیا + شربت رانش بده بهر نما»

## ۳۵۱ = اصل کلمات «آسیا» و «اروپا»

بزبان آشوری قدیم اروپا را «ارب» (Ereb) (میگفتند یعنی مغرب و آسیارا «آسو» (Acu) یعنی هشرق و ظاهر) کلمه اروپا و آسیا از همین دو کلمه آمد، است (۱)

---

1-Hans Kohn: «Die Europaisierung des Ostens» 13.

صندوقجهه اسوار

۳۵۲ = کاسه شکسته

(اثر طبع آقای حسین شهریار)

پیر مردی ظریف و آزاده  
ورق زندگانیش ساده  
کلبه داشت چون دلش روشن  
کلمه از روی چون گلش گلشن  
بوریائی و شمع و بالینی  
کاسه و کوزه سفالینی  
خفته بر روی پرده فقر و فنا  
زین پرده نهفته استغنا  
روزی آمد بکلبه درویش  
یکی از «مصلحین خیراندیش»  
کاسه لب شکسته را دید  
که ازان، پیر آب مینوشید  
گفت این کاسه فقر می‌آرد  
خود از این کاسه فقرمیبارد  
زین سخن پیر مرد مستغنى  
گفت با خنده بر از معنی ،  
فقر این کاسه پیش ما آورد  
ورنه کاسه چه میتواند کرد

۳۵۳ = اشتم هم گاهی لازم می‌شود

نرمخوئی هم اندازه دارد و انسان باید در موقع لزوم از  
اشتم هم روگردان نباشد . نظامی گنجوی در این باب فرموده :  
تا چند چویخ فسرده بودن  
در آب چوموش مرده بودن

چون گل بگذار نرم خوئی  
بگذر چوبنفسه ار دوره

سید محمد علی جمال زاده  
 جائی باشد که خار باید  
 دیوانگی ای بکار آید  
 کردی خر کی بکعبه گم کرد  
 در کعبه دوید و اشتم کرد  
 کین هادیه را رهی دراز است  
 گم گشتن خرزمن چه راز است  
 این گفت و چو گفت باز پس دید  
 خردید وجودید خر بخندید  
 گفتا خرم از هیانه گم بود  
 وا یافنش باشتم بود  
 گراشتمی نمیزد آن کرد  
 خر میشد و بار نیز میبرد  
 این ده که حصار بیهشان است  
 اقطاع ده زبان کشان است

### ۳۰۴ = سو خر پرو

امان از دست این مهمناهای خودرو و پر رؤی که رایع مملکت  
 ما هستند و هیچ چیز چاره آنها نمیشود . میگویند یکی از همین  
 گونه مهمناهای ناخوانده او اخر شب سر زده وارد خانه ای شد و چون  
 چیزی یاری تعارف باو حاضر نبود غذائی را که برای فردای بچها  
 گذاشته بودند بینان آوردند و خود صاحب خانه هم محض ادب با او  
 شریک شد بنای صرف شام را گذاشتند ولی پس از چند لقمه صاحب خانه  
 خود را عقب کشیده گفت « هارا شد بس ». مهمان پر رو بدون آنکه  
 اعتنائی بنماید نزدیک تر بسفره شده گفت « ما میخوریم تا هس (هست)  
 میگویند صاحب خانه نیز چون چنین دید از نزدیک آمده بنای خوردن  
 را گذاشت و گفت « اشتها ای ما هم آمد و اپس ». چون دوروزی گذشت  
 و مهمان نمیرفت صاحب خانه بنای ناز کردن گریه ای را گذاشته و گفت  
 « پیشی پیشی فیروزه مهمان یک روز دو روزه  
 مهمان باز بروی خود نیاورده او هم بنای ناز کردن گریه را  
 نهاده و گفت :

## صندوقه اسرار

« پیشی پیشی نسازی مهمان سال درازی »  
چندروز پس از آن باران سختی گرفت مهمان نگاه را به  
آسمان دوخته گفت :

« باران آمد و گل شد      رفتن بخانه مشکل شد »  
صاحبخانه هم سررا از در اطاق بیرون کرده احظه‌ای تماشای  
باران نموده و گفت ،

« از کنار کنار برو      از بغل دیوار برسو »

### ۳۰۰ = تفاوت از زمین تا آسمان است

الساعه که این سطور را مینویسم تا بستان سال ۱۳۲۳ ه . ش .  
است و قشون انگلیس و امریکا در خاک فرانسه با قشون آلمان در  
جنک هستند و ممکن است همین ایام وارد پاریس بشوند . روزنامه  
هفتگی سویسی موسوم به « ولت ووخر » (دنیای هفتگی) در شماره  
امروز خود (۱۱ اوت ۱۹۴۴) شرحی در باب سر بازهای امریکائی و  
روابط دوستانه آنها با صاحب منصب انتشار نوشته که مرد پیاد صاحب  
منصبهای خودمان اند ااخت که سابقاً شلاق بدست در کوچه‌ها میگشند  
وواقعآ شمر جلو دارشان بود .

روزنامه نامبرده اشاره بعادتی هیکنده که در امریکا مرسوم  
است که وقتی مردی باز نی میرقصد مرد دیگری حق دارد جلورفته  
بادست خود بشانه آن مرد بزند یعنی حالا دیگر نوبت من است که  
با این زن بر قسم و آن مرد فوراً از رقص دست کشیده جای خود را  
به آن مرد دیگر واگذار مینماید . روزنامه سابق الذکر مینویسد :  
« تصور نمیر و دکه در هیچ قشون دیگری در عالم و کیل یانا بی بتواند  
دست بشانه سرتیپ خود که بازن قشنگی تازه بنای رقص را گذاشته  
بنهد وجای اورا بگیرد چنانکه اخیراً یکنفر سر باز امریکائی در  
موقعی که سرتیپ هوانوردی موسوم به شناالت باخانه میرقصید جلو  
رفته و دوستانه دست خود را بشانه او گذاشت و سرتیپ نیز فوراً جای  
خود را باوداد .

در قشون انگلیس هم تاحدی روابط بین صاحب منصب و سر باز

## سید محمد علی جمال زاده

از همین قرار میباشد و عکسها ای که این اوآخر از مونتگومری رئیس کل قشون انگلیس و امریکا در خاک فرانسه و هکذا از سران دیگر قشون انگلیس و امریکا دیده میشود جمله دال بر همین معنی است و چه بسادی دیده میشود که این اشخاص در هیدان جنک حتی لباس نظامی هم بر تن ندارند و تصویر مقابله نمونه ایست از طرز رفتار و لباس و سادگی آنها :

### ۳۵۶ = مشورت تر بیتی

همسر یکی از دوستان «ک» که در آمریکا بس میبرد در تاپستان سال ۱۳۰۰ کاغذی از طهران به «رنگین کمان» نوشته بود که ماه مدارای یک سک «برژه» آلمانی شده ایم ولی پاک نیست و همه جارا ترمیکند و از «رنگین کمان» پرسیده بودشما برای اینکه سگستان تربیت بشود و در خانه اداران کنند چه کردید برایم بنویس. «رنگین کمان» شرحی بدین مضمون در جواب نوشت:  
خانم محترم و دوست عزیزم کاغذت رسید . هبارتک باشد که صاحب سک شده اید پرسیده ای برای اینکه تربیت بشود و یاد بگیرد که خانه را ترنباید هکنند چه باید کرد.

منونم که در این خصوص با پریائی تمام دوستانه بالاراد تمندم مشورت نموده ام. راه تربیت سک تازه شما این است که در مردمتی که کمتر از دو ماه نباشد اهل خانه، از کوچک و بزرگ، در موقع ادرار از خانه بگوچه بروید و سک راهم همراخ خود ببرید تا شاهد و ناظر کار شما باشد و در مقابل چشم او دیوار گوچه را خیس کنید و بعد بگذارید بو بکشد و در آن حال با صدای بلند و کلمات شمرده بزبان فارسی باو بگوئید و اشاره بهمان دیوار تر بگنید که «جیش اینجا». این کلمات را بهتر است سه الی چهار بار و احوط پنج بار تکرار نمائید تا ذهنی او بشود ولی چون نوشته اید که آلمانی است و تراوید آلمانی عموماً باهوش و فطانت است بلکه همان سه بار کافی باشد. ضمناً اگر خواسته باشید که بازبانه ای دیگر هم آشنائی پیدا کند شما م اشاع الله چند زبان میدانید عیوبی ندارد که با آن زبانها هم مطلب را با و فرمائید و مثلًا بزبان فرانسه بگوئید «پیسه ایسی» و چون حرف سین در این

۹۰ ص مقابله



مونتگمری و چرچیل در خاک فرانسه



## صندوقچه اسرار

جمله تکرار شده است و سین حرفی است که با آسانی در طبله گوش جا گیر می شود میتوان احتمال داد که این جمله را زودتر از زبانهای دیگر بخاطر بسپارد.

اگر احیاناً این مدت تجربه منقضی گردید و باز دیدید که این حیوان تربیت نپذیرفته است و باز مانند خودمان و بسیاری از هموطنانمان از کنافت کاری لذت میبرد و تشخیص بین پاک و ناپاک را نمیدهد باید همانطور که خودت نوشت «ای شوهرت آقا! دکتر پوزه اورا اول باقدرتی هلاکت ولی روز بروز باشد و قهر بیشتری بنجاست نزدیک ذموده بدان بمالودر حالیکه باشد دست به پشت او ضرباتی وارد میسازد اخاخ گویان با خشونت نشان بدهد و ناسرا بگوید. چون سک است و شاید از سگهای پوست کافت باشد ممکن است از دشنام عمولی «پدرسلک» زیاد متاثر نشود. در اینصورت باید فحش های دیگری پیدا کنید و مسلم است که مثلاً «کوپک اوغلی» باید این بیشتری داشته باشد و اساساً اگر بزن بان ترکی که زبان خشنی است باو فحش بدھید باحتمال قریب یقین بیشتر اثر خواهد داشت. چنانکه میدانید آلمانیها وقتی اوقات شان تلخ میشود به جای اینکه مثل ما بگویند «دیگر جلو زبانم را نمیتوانم بگیرم» میگویند «حالا دیگر با تو آلمانی حرف خواهم زد» و این در موقعی است که باصطلاح روی سگی آنها بالآمد بباشد. باین حساب شاید اگر این بدویار را بزن بان آلمانی هم به سگستان بگوئید بلا اثر نباشد. باید بدانید که «بابن الكلب» عربی بسیار مبتذل و پیش پا افتاده است و جائی که انسان از شنیدن آن خم با بر ویش نیاید سک جادار دکه آنرا تعارف پندارد. اما برای این که سک شما بزن بان فارسی قدیمی نیز که زبان نیا کان هاست کم و بیش آشنازی پیدا کند هر آینه مقتضی است که چند دشنام هم بزن بان فارسی باستانی گاهگاهی وابدھید از قبیل «ای پلید نابکار»، «ای بدگوهر زشت منش».

آمدیم و باز نتیجه نبخشید. آنوقت گمان میکنم لازم باشد که هر دو ساعت به دو ساعت یاخود تو یا شوهرت آقا! دکتر اورا با خود به بیرون منزل بپرید و بگزار دیوارهای که بوی ادرار سگهای

## سید محمد علی جمال زاده

دیگر را میدهد نزدیک سازید و پوزه اش بدان جاها بمالید و ضمنا خوب است که خود دکترهم برای اینکه باوسرمشقی بدهد در همانجا در مقابل چشم مختصر اداری هم بمناید. (اینکه مینویسم مختصر چنانکه میدانید من باب صحبت است والا دکتر هیچ اجباری ندارد که با اختصار بگذراند و بسته باین است که بچه ازدازه احتیاج داشته باشد) .

نمیدانم در نزدیکی باغچه و منزل شما رفت و آمد زیاد است یانه . اگر زیاد باشد کار قدری مشکل میشود و در این صورت بهتر است که این دستوری را که در بالا نوشتم خود دکتر یانوکری که مواظبত از سک را بعهده دارد انجام بدهند ولی گمان میکنم از اوایل شب با آن طرف که هوا گرک و میش میشود شاید زنها هم از عهده انجام آن پرآیند .

آمدیم و باز هم نتیجه مطلوب بدست نیامد. آنوقت شاید مقتضی باشد در گوشه ای از خانه گودالی بعمق ۲۰ تا ۳۰ سانتیمتر (یک قدمی از یک وجب مرد بالغ بیشتر) حفر کنید و قدری از فضولات سکه ها در آنجا بین زید بطوری که عیان و آشکار باشد (البته نباید خشکیده باشد که خاصیتش مسلوب شده باشد) و سگتان را هر دو سه ساعت یک بار بدانطرف پر آنید تا کم عادت کند و در آنجا رفع حاجت نماید بهتر است یک یادونفر از اهالی خانه هم در همان نزدیکی بایستید و او را تشويق نمایید تا خود را تنها و بی صاحب احساس نکند و کار را انجام نداده بر نگردد . تصور میکنم سک شما هم مثل بعضی سک های دیگر شاید بکثافت انسانی هم قناعت نماید.

چنانکه میدانید برای راندن شتر آواز منخصوصی میخوانند باسم آواز حدی (بروزن خودی) که بسیار مطبوع طبع این حیوان در از گردن است نوشته اند که از شنیدن این آواز چنان سر هست میشود که بارهای سنگین بر او سیک میگردد و دنبه نشاط میاید و راههای در از در نظرش کوتاه میاید و دیگر گرسنگی و تشنگی نمیفهمند و گوشها یش را راست میگیرد و مدام بر سرعت سین خود میافزاید و چه بسا این شدت حرکت و سرعت و فرط سر هستی و نشاط منجر به رک او میگردد.

## صندوقچه اسرار

سعدي اشاره بهمين موضوع گفته است «اشتر پشهر عرب در حالت است و طرب». جائي که شتر با همه کند ذهنی و خشونت طبع از آواز باين درجه متاثر شود بطور يقين سك نيز از بعضی آوازها خوش هيا يد و همچنانکه طفل را بكمک لالائي می خواباند سك را نيز هميتوان بمدد آواز تربيت نمود . باید بپيئنيد سك شما از چه نوع آواز و موسيقى خوش هيا يد. گمان ميکنم چون لا بد در ايران بدنی آمده است باید از آوازهای خودمانی بيشتر از آواز فرنگي خوش بیا يد. در این صورت باید دید از ميان دستگاههای هفتگانه موسيقى ايراني کدام دستگاه موافق طبع اوست و بوسيله همان آواز به ترتیش پردازید اما اگر احيانا چون از تزاد آلماني است ولا بد مثل آلمانها موسيقى پرست است واستنباط کرد يد که از موسيقى آلماني بيشتر لذت ميبرد باید بكمک صفحه گرامافون و يا آواز راديوكم کم تشخيص بدھيد که از ساز و آواز کدام يك از موسيقى سازهای بزرگ آن سرزهين موسيقى بيشتر خوش هيا يد: موسيقى واگنر چون زياد سر و صدا دارد تصور نميکنم مقبول خاطرش باشد و عکذا گمان نميکنم از موسيقى مدرن جازهم لذتی ببرد مگر آنکه طبعاً و فطرة نوپسند و تازه طلب وبقول خوانها از گروه «آوان گارد» يعني مانند يك دسته از جوانان امروزي خودمان باشد اما ممکن است از همزي يك باخ که آرام و پدرام و ملاميم و سنگين و آهنه ک داراست بدش نيايد. اينها همه بسته بتجربه و دقت ومطالعه و مشاهده است و هيچ عيبی ندارد که برای تشخيص اين معنى از يك نفر اساتيد عظام نيز که در علم روانشناسی بصير و خبير باشد کمک بطلب ييد .

علوم است که وقتی زمستان برسد و هوای سرد شود بيرون بردن سك چندين مرتبه در روز و يكى دوبار در اوایل شب کار آسانی نخواهد بود . بهتر است در آنوقت اگر زياد باز بوی مدفوع او معذب نباشید در همان نزديکي اطاق نشيمن خودتان گودالي حفر کنيد و بدانجا معتادش سازيد، اينها تمام بسته باستعداد و خوب ذيری حيوان است واميدوا رام حيوان مستعد و تربيت پذيری باشد تابراي بچه های خودتان و کس و کارتان هم نمونه و سمشق واقع گردد. اگر احياناً

## سید محمد علی جمال زاده

از متخصصین امریکائی کسی در طهران باشد میتوانید از وجـودش استفاده بسـزا نمایـد چون آنـها بوسـیله سـیستـم معـروف به «تـست» (بر وزن کـشت باـکـسر اول) بهتر از خـودـمانـیـها از عـهـدـه اـینـذـوـعـکـارـهـا برـمـیـآـینـد. فـرـضـاـهمـ کـهـ متـخـصـصـ درـدـسـتـرـسـتـانـ نـبـاشـدـ اـگـرـ وـاقـعـاـضـورـتـ دـاشـتـهـ باـشـدـ هـمـكـنـ اـسـتـ خـبـرـ بدـهـیـدـ تـاـ باـزـ اـزـ هـمـیـنـ زـنـوـکـهـ هـرـکـنـ مـوـسـسـاتـ فـنـیـ بـینـ الـلـلـیـ گـوـنـاـگـونـ اـسـتـ بـیـكـ نـفـرـ مـتـخـصـصـ مـرـاجـعـهـ نـمـایـمـ وـجـوـابـشـ رـاـ بـرـایـتـانـ بـفـرـسـتـمـ. اـگـرـ خـوـاسـتـیدـ درـینـ خـصـوصـ تـلـگـرـ اـفـاـ بـامـنـ مـخـاـبـرـهـ نـمـایـدـ یـكـ دـوـکـلـمـهـ کـافـیـ خـواـهـدـ بـودـ وـخـواـهـمـ فـهـمـیـدـ وـمـثـلاـ چـوـنـ آـلـمـانـیـ هـیـدـاـنـیدـ هـمـیـنـقـدرـ اـینـ سـهـکـلـمـهـ کـافـیـ اـسـتـ وـیـاـ بـفـرـاـنـسـهـ هـمـیـنـ یـكـ کـلـمـهـ (Constipé) کـفـایـتـ مـیـکـنـدـ وـلـیـ بـهـتـرـاـسـتـ بـهـمـانـ زـبـانـ فـارـسـیـ خـوـدـمـانـ باـشـدـ وـبـادـوـکـلـمـهـ «یـامـدـ» مـطـلـبـ دـسـتـگـیرـمـ خـواـهـدـشـدـ کـهـ مـدـدـکـارـشـنـاسـ ضـرـورـتـ پـیدـاـکـرـدـهـاـسـتـ. رـاهـ دـیـگـرـیـ هـمـ بـرـایـ جـلوـگـیرـیـ سـکـ اـزـ کـشـافـتـ کـارـیـ هـستـ کـهـ کـمـتـرـ باـخـورـاـکـ بـدـهـیـدـ وـمـدـامـ اـزـخـورـاـکـشـ،ـ بـکـاهـیـدـ وـلـیـ عـیـبـشـ اـینـ اـسـتـ کـهـ هـیـتـرـسـمـ حـکـمـاـتـ مـلـانـصـرـالـدـیـنـ تـکـ اـرـشـوـدـکـهـ اـزـبـ عـلـوـفـهـ الـاغـشـ رـاـ هـرـرـوزـ کـمـ کـرـدـ خـرـکـ جـانـ بـجـانـ آـفـرـینـ تـسـلـیـمـ کـرـدـ وـ وـقـتـیـ اـزـمـلـاـ اـحـوـالـ خـرـشـ رـاـ پـرـسـیـدـنـدـ گـفتـ خـوبـ بـهـ رـیـاضـتـ عـادـتـ کـرـدـهـ بـودـ اـمـاـ عـمـرـشـ کـفـافـ نـدـادـ.

نمـیدـانـمـ حـالـاـ درـدـارـالـخـلـافـهـ تـهـرـانـ بـرـایـ مرـدـمـ (پـیـسـوـارـ) عـمـومـیـ بـعـنـیـ مـحـلـ اـدـرـارـکـرـدـ سـاخـتـهـ شـدـهـ اـسـتـ یـانـهـ. اـگـرـ سـاخـتـهـ نـشـدـ باـشـدـ وـاهـالـیـ شـهـرـ عـادـتـ نـداـشـتـهـ باـشـنـدـکـهـ بـرـایـ تـهـیـ سـاخـتنـ آـبـگـاهـ بـمـحـلـ مـخـصـوصـیـ بـرـونـدـ نـبـایـدـ زـیـادـ اـنـظـارـداـشـتـ کـهـ سـکـ بـیـچـارـهـ بـایـنـ آـسـانـیـ هـاـ بـرـفـتـنـ بـجـایـ مـخـصـوصـ عـادـتـ نـمـایـدـ.

ازـتـمامـ اـیـنـهـاـ گـذـشـتـهـ هـیـتـرـسـمـ درـ آـنـ مـحـیـطـ شـماـکـهـ کـشـافـتـ کـارـیـ زـیـادـ اـسـتـ وـبـوـیـ پـلـیـدـیـ وـرـشـوـهـ (الـبـتـهـ توـدـخـتـرـ باـسـوـادـ خـوبـ مـیدـانـیـ کـهـ رـشـوـهـ بـمـعـنـیـ کـشـافـتـ هـمـ آـمـدـهـ اـسـتـ) دـنـیـارـاـ اـگـرـفـتـهـ اـسـتـ اـینـ حـیـوانـ جـوـانـ بـیـ کـسـ وـکـارـ باـیـنـ آـسـانـیـهـاـ بـهـ تـمـیـزـیـ وـپـاـکـیـ عـادـتـ نـکـنـدـ وـلـهـذاـ اـگـرـدـیدـیـ وـاقـعـاـعـلـاقـهـ باـیـنـ حـیـوانـ پـیدـاـکـرـدـهـاـیـ وـدـلـتـ رـاضـیـ نـمـیـشـودـ کـهـ اوـرـاـ اـزـخـانـهـ بـیـرونـ بـیـنـدـازـیـ اوـرـاـ بـهـمـراـهـیـ یـکـنـفـرـ اـزـدـوـسـتـاـنـ

## صندوقچه اسرار

که باطیاره بژنو میآید بفرست تاببینم اینجا بچه وسیله هیتوان را داد تر دیست داد. شاید توله خود من بتواند سرمشق خوبی برای او بشود.

لابد خودت میدانی که اکنون دوائی میسازند باسم کلوروفیل که بوی بدرا از میان میبرد و حتی در خمیر دندان و در سقزه هم داخل میکنند. خوب است فعلا در خوراک سگتان (از او معذرت میخواهم) که اسمش را نمینویسم ولی تقصیر با خودت است که نام و نشان و محل اورا برایم در کاغذ نوشته ای) مقداری از این دوا داخل کنید و اگر در طهران بدست نیامد بنویس تاباطیاره برایت مقداری بفرستم زن من برای سک ما که ماده است و میترسیم آبستن شود شلوار مخصوصی دوخته است که بی شباهت به کمنند های عفت قرون وسطائی نیست و هر چند توله ماباز از هر راه وی راهی بود باردارشد و پنج راس توله چه بیرون اند از اماماشما اگر برای سگتان شلواری بدوزید و روزنه های آنرا محکمه تر بینندید شاید از بوی فضولات او تاحدی مصون بمانید.

لابد شنیده اید که اصحاب کهف مدتی در جلو غاری که اصحاب کهف در آن پنهان شده بودند و بخواب خر گوشی فن و رفتہ بودند و چنانکه در کتاب آسمانی ها آمده است و کلبه هم باسط ذراعیه بالوصید یعنی سگشان آنجا خوابیده و سرش را بروی دودست دم غاز تکیه داده بود در فارسی بدین تانه برای دست و پای حیوانات کلمه مخصوصی نداریم در صورتیکه چنانکه خودت خوب میدانی فرانسویها کلمه «پات» و آلمانها کلمه «فوتن» را در این مورد استعمال میکنند. خوب است از اساتید علم زبانشناسی و فقه اللغة که عموما دور خوان نعمت شما جمعند تحقیق بعمل آوری. شاید آنها در فارسی نیز کلمه ای بدانند که بر ما مجهول است و شاید نیز مناسب باشد از فرنگستان تفاضا نمائید کلمه ای وضع کند و حتی از کجا که در فرس قدیم وزبان آوستائی و پهلوی کلمه ای وجود نداشته باشد. من تقریباً یقین دارم که در لهجه های گوناگون زبان ما کلمه ای برای این مفهوم وجود دارد. ای کشا از طرف وزارت فرهنگ بخششناهه ای بتمام ایالات و ولایات فرستاده

## سید محمد علی جمال زاده

می شد تا در این باره تحقیقات لازمه بعمل می آمد. این خود خدمتی بزبان شیرین فارسی خواهد بود و موجبات سپاسگزاری جاوردانی علاقمندان بزبان و فرهنگ ایرانی را نسبت به توله شما فراهم خواهد ساخت.

علمای روایت و اصحاب درایت و خداوندان حدیث و اخبار مباحثات عریض و طویلی دارند که آیا سک اصحاب کهف در آن مدت طویل رفع حاجت می کرده است یا نه. اکثریت معتقدند که ضبط نفس مینموده است و تصور می کنند با مراجعت با ولیاء دانشکده معقول و منقول این مشکل حل خواهد گردید و در این صورت ممکن است طریقه ای مکشوف گردد که بکار توله شما هم بخورد و راه ضبط نفس را باو بیاموزد. چیزی که هست ممکن است بگوش جمعیت حامیان حیوانات پرسید که چه موجب مندرجات روزنامه هائی که اخیرا از ایران رسیده بتازگی در طهران تاسیس گردیده است وداد و فریاد های «دین ازدست رفت» بلند شود و منجر به بستن دکان و بازار گردد و در جراید خارجه انکاس پیدا نماید و تولید مشکلات سیاسی نماید. قضاوی این امر با خود شماست که در محل هستید و مقتضیات کار را بهتر از من دورافتاده میتوانید تشخیص بدهید. همینقدر باید ملتغت باشد که مبادا پایی مصالح عالیه بمبیان بیاید که دیگر آن سرش پیدا نخواهد بود و توله سک شما کلباً کبیراً خواهد شد و داستانش ازئی بھژریا و بدب اکبر و اصغر خواهد رسید.

نمیدانم شنیده ای یانه که در موقعی که اسرای شام را به جلس یزید بر دند در همان حین که آن ظالم با چوب خیز ران بلیان مقدس شهید کریلا میزد ایلچی فرنگ وارد شد. امروز محقق گردیده است که این ایلچی از مردم جرمی یعنی آلمانی بوده است و از جمله تحف و هدا یائی که برای خلیفه اموی آورده بود یک جفت سک توله نرماده بود از جنس همین «شفر هوند» های شما. از کجا که توله شما از اخلاف آن اکالیب تاریخی نباشد. در هر صورت بلاشك در دربار خلیفه اموی برای جلوگیری از کیا فت کاری آن میهمانهای تازه وارد (منظور میهمانهای دم دار است نه ایلچی و همراهانش) چاره ای اندیشیده

## صندوقچه اسرار

بودند ولابد در کتب تاریخ مسطور است و محتاج به تحقیق و کاوش مدققاً است و ماشاء الله با این همه محققین دانشمندی که با تو و شوهرت معاشر و محسورند برایتان اشکالی نخواهد داشت که حل این مشکل را بدست بیاورید. اگر احیاناً در کتابخانه های ایران بدست نیامد (هر چند با احتمال قوی و حتی به ضرس قاطع می توان امیدوار بود که در کتابخانه آقای حاج حسین آقای ملک پیدا خواهد شد) باید بسفرات خانه های لاتعدول اتحادی کمیز و صغیر و متوسط الحالی که در اطراف واکناف دنیا داریم دستور اکید صادر گردد که کتابهای لازم را بدست بیاورند و از آنها هیکر و فیلم بنداشته با چاپار سیاسی به طهران بسفرستند.

خانم عزیز توهیج ننوشته ای که این توله شما نراست یاما ماده اگر ماده باشد باید بسیار هواظب او باشید چونکه جنس سک ماده از همان یک سالگی در پی مرداست و بکمک قوه شامه پرزوری که دارد پیدا می کند تا بخود بجهنمیید می بینیم دوشیزه بانو شده است و با شکم باد کرده وارد می شود و سر سوزنی هم شرم و حیا ندارد بدبختانه سک ماده گاهی تادوازده بچه می آورد. آمدیم و نصف این عدد را آورد. فکر بیکنید که اگر سه تا از این شش توله ماده باشند و آنها هم هرسال بهار برایتان شش توله پس بیندازند با تصادف هندسى کار تان بسیجا خواهد کشید. یک گله حسابی بوجود خواهد آمد و باید چند تن چوبان برای نگاهداری آنها استخدام نمائید. توله ما با وجود کیسه عصمت و کمر بند عفتی که زنم برایش دوخته بود باز دری از آب درآمد و روزی بر وشنی چشم دوستان دیدیم شکم خانم باد کرده است و مخارج نسبتاً زیبایی بگردان نمان گذاشت. چهار بچه آورد که دوتای آنرا همان دو سه روز اول در اداره مخصوصی که برای همین کار است آمپول زدند و تلف کردند ولی بر طبق قانون مجبور شدیم دوتای دیگر را شش هفته نگاه داریم تا شیر مادرشان را بمندن مبادا که پستانهای سر کار خانم اگر شیرش خالی نشود ورم بکند و عصمت پناهی خدای نخواسته منیض و بستری بشوند. آشیز خانه ما بصورت زایشگاه درآمد. سبد بزرگی در زیر میز ظرف شوئی گذاشتیم

## سید محمدعلی جمالزاده

ویکی از پتوهای وطنی خودم‌ان را که یادگار اصفهان و محصول کارخانه‌های پرادران کازرونی بود در آن سبد پنهان کردیم و چند عدد کاسه و بشقاب برای خوردن و آشامیدن حضرات خریدیم و کنسرت واگواغ شروع گردید. بحمدالله همینکه عده قانونی منقضی شد طالب پیدا کردند و بردند. شاید خیال کنید که هادرشان از غصه بیمار شد. حاشا الله . خم با بر و نیاورد و انگار نهانگار که هر گز هادر بوده و فرزندانی داشته است. جگر گوشه‌ها یش در مقابل چشمش در زنبیل گذاشتند و بردند و این هادر نامه‌ربان را کیک نگزید و تو گوئی که این توله‌ها هر گز زمادر نزاده بودند.

در مملکت ما تآنچائی که از عهد طفو لیت در خاطرم باقیمانده است برای حیوانات احترامی قائل نیستند مگر آنکه حیوان ناطق و عالیجاه و مقرب الحاقان باشد. ای کاش لااقل برای افسان احترامی قائل بودند. در روز نامه میخواذیم که فلان تیمسار مردم را شلاق میزد است و در مقابل کرسی دادگستری دوقورت و نیمش هم باقی است و خود را سردار ملی میخواند. بدینیست بدھید اوراقی بخط جلی چاپ کنند و باریسمان قند بگردن سگتان بیاوینزید مشلا بایون هضمون « مسلمانان، من هم اهل این آب و خاکم، بمن رحم کنید و بجهت من از نید» و حتی همکن است داستان بایین زید بسطامی را (یاعارف دیگری را که حالا اسمش درست در خاطرم نیست و قصه‌اش رادر کتاب «صحرای هیشر» آورده‌ام) هم در رورقه دیگری بنویسید و بگردش بیاوینزید تا بلکه کمتر چوب و سنک ولگد از هموطنان و شیعیان هرتضی علی نوش جان نماید.

سخن بدراز اکشید: تقصیر من نیست. موضوع بقدیری شیرین و بباب دندان است که بمذاق می‌چسید و اختیار قلم از دست بیرون می‌رود. پس اجازه بده که بازنباله سخن را گرفته بمتصداق « بازگو از نجد و از بیاران نجد» بجواب سوالی که کرده‌ای بپردازم .

دوست فائز نینم فراموش نکن که باید در فکر نوکر و خدمتکار تان هم باشید. این بندگان خدا ازین پس هر وقت در گوش و کنار منزل و با غتان چشم‌شان بکثافت سگستان بیفتند هزار سب و لعن بسک و

## صندوقچه اسرار

صاحب آن می‌کنند. می‌گویند خودشان و تواه‌های دوپایشان کم نبود حالا برای ماتوله چهارdest و پا ودم دارهم از بیرون آورده‌اند. ای کاش بهمینقدر اکتفا هیکردن و لی خیر عموماً چنانکه می‌دانید اکتفا نمی‌کنند و با وجود علاوه و احترامی که باقا و خافم دارند چه بسا سخنان دیگری نیز که زیاد مطبوع خاطر ارباب، و بانو نیست بزمیان بیزباقی جاری می‌سازند. مثلاتا پایشان بروی کشافتی هیروود و آلووده هیشود هیگوینت لایق ریش و گیس صاحبتش.

راستی دونکته هست که باید باطلاع تودختر عنیز بر سامن. یکی اینکه بشوهرت بگویرای قریبت توله بهتر است بهمان دستور ملا نصرالدین که خضر راه ما ایرانیان است عمل نماید. خواهد پرسید چه دستوری. قصه ملارا برایش حکایت کن که بچه‌اش هدام می‌شاید و سرتاپای پدرش را ترمیکردو ملا بهر تدبیر و تمھیدی بود و می‌گفتند عمل می‌کرد و چاره بیچاره‌گی نمی‌شد قاتآنکه روزی دیدند که بچه معقول شده است و ضبط نفس می‌کند. تعجب کنان از ملا پرسیدند که ملا چه کردی وجه چاره‌ای پیدا کردی که بچه‌ات ترک عادت نموده است. گفت کار آسانی بود، هر چه گفتم نشاش گوش نکرد من هم باوشاید و دستگیرش شد. حالا باقای دکتر بگو جانم توهم با توله عمل بمثل بکن شاید متنبه شود. این که این.

اما نکته دوم. استدعای مخصوص دارم که این نامه هناظری بخوانی که سکتان ملتفت نشود. البته بخاطر داری که سک قدیمی شما (ایشان هم از قضا از همین نژاد بودند) با آنکه همان هیج سابقه بدی نداشت وقتی بایران آمد بودم چه بالاها بر سر من آورد بطوری که براستی محبوس الیول شده بودم چون بمحض اینکه پا ان مستراحتی که از قضا زیر سر آقا خانم واقع شده بود نزدیک می‌شدم چنان پارس می‌کرد و دندان نشان میداد که زهره ام آب می‌شد. حالا هم می‌ترسم هندرجات این نامه بگوش سک جدید تان برسد و کینه مرا در دل نگاه دارد و حتی ممکن است بحکم توارث و «آناویسم» اولاد او دشمن بازماند گان من بشوند. میدانم که تمام مطالب این کاغذ منحصر در نفع وصلاح اوست ولی حیوان است و آنهم حیوان ایرانی که محال

## سید محمد علی جمال زاده

است نفع وضرر خودرا درست تشخیص بدهد و من دلم نمیخواهد  
بجهت برای خود بازدشمن بتراشم .

چنانکه می‌بینی درجواب پرسش هرچه بعقل ناقص رسید  
نوشتم و امیدوارم بتوانی مورد استفاده قراردهی املازم است بدانی  
که تجریه هزاران بار نشان داده و ثابت کرده است که اگر توله سک  
را بحال خود آسوده بگذارید وزیاد سربرسر نگذارید (میدانم که  
نه توانه شوهرت البته سرافرازین خودرا بسر کثیف سک نمیگذارید  
ولی سربرسر گذاشت اصطلاح است و چنانکه شنیده‌ای من از اصطلاح  
وامثال خیلی خوش می‌آید و از استعمال آن هرگز صرف نظر نمیکنم)  
خودش کم کم راه کار را پیدا خواهد کرد وهمچنانکه گریه خاک بر روی  
کشافت خود میریزد (بدون آنکه درس روانشناسی واستیلیک خوانده  
باشد) سک شما هم سرانجام خواهد فهمید که هر کاری جائی و هر  
نکته مقامی دارد و محض زیر گان و بیشگاه خانم محترمی چون تو  
که چند زبان میدانی و چندین بار بازی سفر کرده‌ای جای پلیدی  
و کشافت کاری نیست و همینکه ملتافت این نکات شد مطمئن باش که  
بخودی خود تربیت خواهد یافت و گلی را که امروز بسر دیگران  
میزند از آن پس بسر خودش خواهد زد و خلاصه آنکه آن استاد همه  
فن حریفی که نامش طبیعت است با خواهد فهمانید که کجا باید  
به خورد و کجا باید معده پر کنند و کجا باید روده خالی کنند و کجا  
بخواهد و برای چه کسی لوس بشود و برای کسی بارس کنند و دست زور  
مندان را که با سنک ولگد جوابش را میدهند پلیسید و پر و پاچه بینوايان  
ومستمندان را بگیر و خلاصه آنکه بحکم «مه فشاند نور و سگ عووو کند»  
کارهائی را که تمام سکها می‌کنند او هم بکنند .

در این زمینه داستانی دارم که هر چند شاید از ادب دور باشد  
ولی درینمایاً ید که ناگفته بگذارم. من حوم دکتر (ج) حکایت میکرد  
که در مشهد رفیق ملائی داشت که از مصاحبت و معاشرتش لذت بسیار  
می‌یافت. روزی اورا برخلاف معمول بسیار افسرده خاطر و متفکر  
دید و هر چه‌اصرار کرد که علت را بداند انکارداشت و از ابراز مافی  
الضمیر اباء و امتناع میورزید. تا اینکه هلاک دیگری که با او سابقه

## صدندوچه اسرار

دوستی همتدی داشت واردشد و از عملت ملال خاطر رفیق خود استفسار نمود. ملا بزبان آمد و گفت او قاتم از این تلغی است که همه میگویند پسرم شیخ قاسم «قین» میدهد. آخوند دیگر سررا جنبانید و خنده دید و گفت خدا پدرت را بیامرزد، این که غم و غصه ندارد. پسر من شیخ جوادهم میداد و وقتی بزرگ شد بخودی خود از سرش افتاد.

منظور این است همانطور که گفتم بطبعیعت واگذارید و یقین داشته باشید که توله شما همینکه سنش قدری بالازرق آدم خواهد شد و این کشافت کاری ها از سرش خواهد افتاد البته بتقدیر آنکه آدم شدن را مستلزم پرهیز از کشافت کاری بدانیم.

در طی این نامه دور و دراز کلمات نامناسب و نامر بوط زیاد تکرار شد. از تو و شوهر عزیزت آقای دکتر معدرت میطلبم و برای رعایت سنه ملی برسم حسن ختام با یک «گلاب بر ویتان» رحمت و ودرد سر را کم میکنم.

## رنگین کمان

### ۴۵۷ = غیبگوئی سرپرسی سایکس انگلیسی

سرپرسی سایکس صاحب منصب انگلیسی که سالهای دراز در ایران مسافرت و سیاحت نموده و کتاب او با اسم «هشت سال در ایران و فارسی هم ترجمه شده و بطبع رسانیده است تقریباً پنجاه سال پیش در موقعی که در ایران بوده در باب شهر بوشهر چنین نوشته است :

« در اوخر قرن اخیر (قرن هیجدهم میلادی) راهشیر از و بوشهر از لحاظ امنیت بهتر از راه عباسی بوده و از همین جهت بوشهر برای مقرب نمایندگی بریطانیا در نظر گرفته شد و کریم خان زند نیز از این موضوع حمایت و تشویق نینمود ولی این جانب پیش بینی میکند که در ظرف بیست سال دیگر مهمنه واهواز در مرغوب خلیج و بندر عباس در مشرق مهمترین بنادر جنوبی ایران محسوب گردیده و بوشهر رو با نحطاط خواهد رفت (۱).

(۱) «هشت سال در ایران» جلد دوم، صفحه ۱۳۲۴.

## سیده‌حمد علی جمال‌زاده

این پیشگوئی درباب محمره واهواز اینک تحقق یافته‌ولی درباب بندرعباس ظاهراً هنوز اثری از آن مشهود نیست.

### ۳۵۸ = حسابهای گه کوره...

مشهور است که بالاک بزرگترین رومان نویس فرانسه (و شاید دنیا) روزی باهمکار خود معروف به «موسیو» باهم نشسته بودند و درباب قطعه تیاتری که دنبال بود باهم دیگر معاً بنویسنده صحبت میداشتند هنوز جز اسم آن قطعه تیاتر کلمه دیگری برای کاغذ نیامده بود ولی بالازاک که در مسئله پول و نقدينه خیلی طماع بود و همیشه با خود حسابها داشت بر فیقش گفت شکی نیست که این تیاتر را اقلایکصد و پنجاه بار خواهند داد اگر هنریار پنجه‌زار فرانک عایدات خالص آن باشد و دوازه درصد آنرا بمامد هند این خوش می‌شود نواد هزار فرانک ولی از طرف دیگر بليط‌های مجانی راهم که حق ماست و بما خواهند داد خواهیم فروخت و اين هم لااقل خوش پنجاه هزار فرانک می‌شود پس از این قرار در حدود یکصد و پنجاه هزار فرانک درآمد مادونفر خواهد شد و بهر کدام مامان تقریباً هفتاد و پنجه‌زار فرانک خواهد رسید. در اینجا رفیقش سخن اورا قطع نموده گفت این فرما یشات بجای خود ولی آیا می‌توانی نقداً از بابت سهم من ده فرانک بمن مساعده بدهی.

### ۳۵۹ = سلطان محمد سلجوقی شعر هم می‌گفته

در تواریخ مذکور است که سلطان محمد سلجوقی در حال نزع این قطعه را ببدهیه گفته بر محمود و لیعهد خود بر خواند و در گذشت (در سن ۵۱ هجری قمری) :

بن خم تیغ جهانگیر و گرز قلمه گشای

جهان مسخر من شد چو من مسخر رای

بسی بلاد گرفتم بیک اشارت دست

بسی قلاع گشادم بیک فشردن پای

چو مرگ تاختن آورد هیچ سود نداشت

بقا بقا خدای است و ملک ملک خدای

## صندوقدچه اسرار

### ۳۶۰ = انسان و میمون

در باب قرابت انسان بامیمون علمای فرنگستان خیلی حرفها زده‌اند و بازهم هیز نند خلاصه عقاید آنها بطور مختصر از این‌قرار است که انسان بامیمون قرابتی دارد (قربات دور یا نزدیک). ارنست هکل (Ern. haeckel) عالم آلمانی (متوفی در سن ۱۹۱۶ میلادی) بر طبق تصویر مقابل در اول حیوانی بوده که ازاودوشاخه منشعب گردیده یک شاخه مشتمل است بر دونوع بوزینه یعنی گوریل و شمیانزه و شاخه دیگر مشتمل است بر دونوع بوزینه (اوران گوتان و گیبون و انسان<sup>(۱)</sup>) باید دانست که خود هکل هم چندان اعتقادی بصحت این عقاید نداشت ولی آنها را اولین قدم در طریق روش ساختن اصل انسان می‌دانست.

پس از جنگ عمومی اول طریقه دیگری پیش آمد موسوم بطریقه «نسب نامه‌ذواشگابی» که بزمباهای فرنگی (Polygenismelis) می‌خوانند و بر طبق اصول این طریقه جدیده انسان بر حسب رنگ یعنی سفید و سیاه و زرد از انواع مختلف بوزینه‌ها آمده است بقرار تصویر مقابل:

بر طبق این طریقه هر یک از سه نژاد سفید و سیاه و زرد انسانی با یک نوع بوزینه شباهت و قرابت دارد یعنی سفید پوست با شمیانزه و سیاه پوست با گوریل و زرد پوست با اوران گوتان.

امروز علماء این طریقه را رد کرده‌اند و عموماً بوحدت نژادی یعنی یک ریشه واحد معتقدند این طریقه را «مونوفی لئوپیسم» (Monophylétisme - میخوانند) و طرفداران این طریق داشترند.

---

(۱) در باب این بوزینه‌ها باید دانست که گوریل در افریقا در مناطق خط استوا زندگانی می‌کند و شمیانزه در افریقا در مناطق حاره و اوران گوتان (آدم جنگلی) در سوماترا و بنائو و گیبون در چین و در جنگلهای هند و مالائی.

## سید محمد علی جمالزاده

پکنفر از علماء نژاد شناس معروف آلمان موسوم به واینرت پس از تحقیقات و تجربیات علمی بسیار بدین نتیجه رسید که مناسبات نژادی بین انسان و بوزینه بیش از آنست که علما قبل ازاو تصویر نموده اند و نتیجه تحقیقات و مطالعات خود را در کتابی موسوم به « در باب مناسبات عمیقه ای که بین نژاد انسان و حیوانات شبیه با انسان موجود است » (۱) منتشر ساخت و ادعا نمود که شباهت انسان با شبیه از حیث ساختمان بدن و نشونما بیشتر است تا شباهت شبیه از ا نوع دیگر بوزینه ها ولهذا باید معتقد بود که انسان و شبیه از یک اصل وریشه هستند (نه اینکه انسان از شبیه آمده باشد) عالم نامبرده اول شجره نسبی برای انسان درست کرد بقرار ذیل .

ولی واینرت کم کم به تکمیل این شجره نسب پرداخت و عاقبت شجره نسب دیگری درست کرد که اصولا در کلیات باشجره نسب اولی که درست کرده بود مطابقت داشت ولی چنانکه ملاحظه می فرمائید اغلب بوزینه های دیگری راهنم که با انسان شباهت داخل داشت و آنها رابطه بطبقه قسمت نمود و بهر دسته اسمی داده است :  
ترجمه جملاتی که بن بان آلمانی در بالای تصویر مقابله آمده بقرار

صفحه ۱۰۵ است :

خلاصه آنکه باید دانست که برخلاف آنچه مشهور است که می گویند اروپائی ها معتقدند که انسان از بوزینه می آید اروپائی های می گویند که میان انسان و بعضی بوزینه ها و علی الخصوص شبیه از لحاظ هیان انسان و بعضی بوزینه ها مراقب تاریخی نشونما بقدرتی شباهتها موجود است که محال است تصویر نمود که این قضیه محض اتفاق است ولهذا تصویر مینمایند که در یک زمانی که تعیین آن امروزغیر ممکن است انسانی یا حیوانی وجود داشته که انسان امروز و شبیه از هر دو از او بوجود آمده اند .

۱- Weinert: « Über den engern Ausschluss des Menschen Geschlechts an ole Menschenaffen ».

## حیو انات عالیہ یا « پریمات »

نیم بوزینهها

بوزینہ  
ہا

بوزینہ‌های پھن دماغ امریکائی	گیبون معروف به گربه دریائی	بوزینہ‌های انسان و بوزینہ‌های شبیه با انسان	آسیائی افریقاًئی	انسان شہمازه
------------------------------------	-------------------------------------	--	---------------------	-----------------

## صدوچه اسرار

این بود بطور خیلی مختصر شرح عقايد فرنگيها درباب حسب ونسب انسان ولی هنوزهم خود فرنگيها تصديق دارند که در اين زمينه مجاهولات بسياري موجود است که معلوم نگريديه و شايد هيچ وقت معلوم نگردد .

## ۳۶۱ = نفس شناسی و خداشناسی

بنقل از دفتر يادداشت « ياردینينه »:  
ميگويند من عرف نفسه قد معروف به يعني کسی که خود را شناخت خدارا هم ميشناسد تصوريميکنم معنى اين حدث چنین باشد که همان طور که انسان از شناختن پروردگار عاجز است از شناختن نفس خود هم عاجز است يعني نه خدا را ميتواند بشناسد نه خود را .

## ۳۶۲ = ترستي با اعداد

اگر هر اسم (و هر کلمه‌اي) را بحساب ابجده بدل با عددانمائيم و آن عدد را مضاعف سازيم (يعني دو برابن نمائيم) و يك بـ آن بيفزايم و مجموع را درده ضرب کنيم و بيست طرح نمائيم باقی ما نده را در يازده ضرب کنيم صد و ده ميشود که اسم «علی» است و اگر آنرا در عشرين که اسم عمر است (عشرين ۲۱ ميشود) ضرب کنيم مطابق اسم عمر ميشود و اگر در يازده ضرب کنيم مطابق اسم «عيسى» ميشود و اگر آنرا در عشرين ۹۲ که اسم «محمد» است ضرب کنيم مطابق اسم «محمد» ميشود

## ۳۶۳ = ايانات و عيالت

معروف است که در موقع انقلاب مشروطه و مستبدانه در آذربايجان وقد علم نمودن سهارخان حکومت آذربايجان با حاجي مخبر السلطنه بود و مشروطه طلبها از ميان خود يك نفر مصلح و خير آنديش را اختيار نهودند که ميانه حکومت و ستارخان را صلح بدهد. وي چون آدم ساده لوح و بيسوادي بود پس از رفتن بدارالحاکمه و صحبت با حاجي مخبر السلطنه بمنزل ستارخان رفت و چون در آنجا جمعیت بوداين عبارت را روی يك ورق كاغذ نوشت يـ واشكـي بـ دـست سـردار مـلـی دـاد «پـيش عـيـالـت بـودـم بـآنـ مـسـئـله رـاضـی نـشـدـ» و مـقـصـودـش اـزعـيـالـتـ «ـاـيـالـتـ» بـودـهـ استـ. خـداـونـدـ ستـارـخـانـ رـا رـاحـمـتـشـ نـمـایـدـ .

سید محمد علی جمالزاده

## ۳۶۴ = ترقی معارف در روسیه

در بهار امسال ۱۹۴۴ میلادی کتابی در شهر زوریخ از شهرهای

سویس بطبع رسمی با اسم «اقتصاد ملی روسیه در عهد ساولیت» (۱) که مؤلف آن پروفسور پروکوپوویچ از علماء مشهور روسیه است که پیش از جنگ عمومی اول مدیر دانشکده حقوق در مسکو بوده و بعدها در زمان صدارت کرنفسکی وزیر تجارت ارزاق گردید. مشارالیه را در اروپا عموماً دانشمند بیطری فی می‌دانند که نوشه‌هایش را میتوان طرف وثوق قرارداد. در فصل اول این کتاب (قسمت پنجم) در باب پیشرفت تعلیمات عمومی وبالارفتمن سطح معرفت در باب معارف دو جدول موجود است که ذیلاً بنقل آنها قناعت می‌ورد :

مؤلف مینویسد که الساعه دیگر در روسیه در بین اشخاصی که سن آنها از ۹ تا ۲۹ سال است آدم بیسواند پیدا نمی‌شود .

جدول نمره ۲ در زیر عده اشخاصی را معین مینماید که در سال ۱۹۳۹ یعنی سال اول جنگ عمومی دوم دارای تعلیمات متوسطه و عالیه بوده‌اند .

---

۱ - SN. Prokopoveicz: «Russlaud Volkswirtschaft unter den Sowjets», Europa. Verlag. Zurich (1944).

احصائیات

سالیانه

اشخاص کے سواد خوازند و نوشمن دارند

اشخاص کے پنجاہ سالہ یا پورتھ مستند  
اشخاص ۹ سالہ تا ۴۹ سالہ

مرد (ها)	مجموع	زنان (ها)	مجموع
----------	-------	-----------	-------

بنسبت ہر یک صد نظر

۱۳/۳	۷/۰	۲۰/۰	۲۶/۳
۲۴/۵	۱۱/۴	۴۰/۶	۵۶/۶
۴۰/۹	۲۴/۹	۸۹/۱	۸۳/۴
		۹۵/۱	

۱۷ اگست ۱۹۳۹ء  
۱۷ دسمبر ۱۹۲۶ء  
۹ دسمبر ۱۸۹۷ء

عمله اشخاصی که دارای تغییلهات همتوسطه و عالیه هستند

در سال ۱۹۳۹				
مجموع	زنانها	مجامعه	مرد ها	زنانها
بنسبت هر صد نفری	در هر ۱۰۰۰ نفری	برآورد	برآورد	اشخاص که تراز ۳۰ سال
۳۲۲	۲۸۸/۱	۳/۶/۸	۹۸۶۶	۴۰۴۳
۱۰۰	۸/۰	۱/۱۲	۲۶۳۸	۱۰۶۲
۷۱	۵/۰	۸/۴	۱۰۶۴	۴۳۴
۳۸	۲/۰	۸/۳	۸۸۷	۶۲۷
۸/۸	۷/۸	۲	۱	۳۷۹
۷/۲	۹/۸		۲	۳۰۹
۷۹۰۷	۶۳۰۲	۱۶۴۰۹	۶۳۰۹	۳۰۰۴
مجموع	بدون تعیین سن	بدون تعیین سن	بدون تعیین سن	بدون تعیین سن

## صندوقه اسرار

تا اینجا از کتاب نامبرده در فوق بوده ولی از مقالاتی که در این اوآخر در روزنامه‌های سویس بطبع رسیده معلومات دیگری بدست می‌آید که جمله دال است بر ترقی فوق العاده معارف در روسیه و از آنجمله است اطلاعات ذیل:

۱ - عدد معلمین در مدارس	در سال ۱۹۱۴ ۲۳۱۰۰	در سال ۱۹۳۷ ۹۶۹۰۰ شده بوده است
۲ - عده اطباء	در سال ۱۹۱۳ ۱۹۷۸۵	در سال ۱۹۳۷ ۱۳۲۰۰ شده بود
۳ - عده مهندسین در روسیه در سال ۱۹۳۷	۲۵۰۰۰	عده علماء « « « «
۴ - عده صنعتگران در روسیه در سال ۱۹۳۷	۱۵۹۰۰	عده صنعتگران در روسیه در سال ۱۹۳۷

باید دانست که ۹۰ الی ۱۸۰ درصد این هنرمندان و اطباء و علماء و صنعتگران از خانواده‌ای دهاتی و کارگر بیرون آمده‌اند.

عدد مدارس عالیه در روسیه در ۱۹۱۴ میلادی یعنی پیش از جنگ عمومی اول ۹۱ بوده و در سال ۱۹۳۹ در موقع ظهور جنگ بین روسیه و آلمان به ۷۰۸ رسیده بود و عدد محصلین در مدارس عالیه هم که در ۱۹۱۴ میلادی ۱۱۲۰۰۰ نفر بود در سنه ۱۹۳۸ رسیده بود به ۱۰۰۰۰ هرسالی ۱۰۰۰۰۰۰ متخصص از این مدارس بیرون می‌آمد عدد محصلین در مدارس عالیه ممالک انگلستان و فرانسه و ایطالی و آلمان و زاپون رویه‌منفته بالغ بود به ۴۰۰۰۰۰ نفر و روسیه بینها ائی ۶۰۱۰۰۰ نفر محصل (مدارس عالیه) هیداشت، اما در باب تعلیمات متوسطه از قراری که حساب کردند قبل از جنگ عمومی دوم از بین هر یک‌هزار نفر ساکنین روسیه ۸۸/۶۴ نفر مرد و ۶۷/۸ نفر زن دارای تصدیق‌نامه متوسطه بوده‌اند و رویه‌منفته از هر ده نفر مرد یک‌نفر و از هر ۱۲ نفر زن هم یک‌نفر دارای تعلیمات عالیه یا متوسطه بوده‌اند.

## میک محمد علی جمالزاده

در سال ۱۹۱۳ عدد مجلدات کتابی که در روسیه بطبع میرسید ۹۰ میلیون بود و در سال ۱۹۳۵ آن عدد به ۴۸۰ میلیون رسیده بود.

در سال ۱۹۱۳ در تمام روسیه ۸۵۹ روزنامه (۲۷۰۰۰۰ شماره در سال) بطبع میرسید و در سال ۱۹۳۵ عدد روزنامه‌ها به ۱۱۴۰۰ رسیده بود با ۳۷۶۰۰۰ شماره در سال.

شاید خواهید گفت بخونهایی که در روسیه ریخته شده نمی‌آمد. اشخاصی هستند که می‌گویند میارزدوهزار دلیل می‌آورند و از آنجمله می‌گویند اشخاصی که در موقع انقلاب روسیه کشته شدند اگر آنها را هم نکشته بودند حالا خودشان مرد بودند یا اگر هم زنده‌مانده بودند طولی نمی‌کشید که خواهند مرد ولی اگر در روسیه انقلاب نشده بود روسیه بهمان حالت زار خود باقی می‌ماند ولی اشخاصی که منکر این افکار و عقاید هستند می‌گویند خدا میداند در میان اشخاصی که کشته شدند چند نفر مثل استالین بودند او اگر استالین در آنوقت جزو کشتگان بود جواب آلمان را کی میداد ولی بدیهی است که مباحثه به مینجا ختم نمی‌شود و این رشته سر دراز دارد و تمام این خونریزیهای این جنگ‌جهانگیر که ساعه دنیارا با آتش خود می‌سوزاند سرهمین گونه مباحثات است و این‌گونه مباحثات ظاهرا هر گز پایان نخواهد داشت.

## ۳۹۵ = در بار سلطنتی یکنفر مغول

ما ایرانیان عموماً عرب و مغول را ازوحشی ترین مردم عالم می‌شماریم ولی نباید فراموش نمائیم که چه عنبه‌اوهجه مغولها در قبال وحشیگری و خونخواری صفات ممتازه‌ای هم داشته اند که در مقام انصاف باید شناخت و شرح زیر درباره جلال و شکوه در بار قوبلای خان نواده چنگیز که از سن ۱۲۶۰ تا ۱۲۹۴ میلادی خاقان چین بود میرساند که خوانین مغول زودبا تمدن خوییگرفته و در ترویج علم و فضل خدماتی نموده اند که شاید تاحدی جبران خونریزیهای آنها را بنماید. شرح ذیل ترجمه است از کتاب «شاهنشاهی مغول و تیمورلذک» تألیف میخائل پراودین که ترجمه فرانسه آن در سن ۱۹۳۷ در پاریس

## ضندوقچه اسرار

طبع رسیده است (۱)

« قوبلای قاآن خاقان چین شده است و در عین حال «تین تسه» یعنی «پس خدا» هم میباشد (۲). از آنجائی که وارث و جانشین چنگیزخان است مالک الرقاب دنیا و از آنجائیکه موسس سلسله یوانیان چین است امپراتور چین خوانده میشود . اوامر قوبلای بعنوان خاقان در چهار خمس قطعه آسیا مطاع است . در جنگی که برای تسخیر چین نمود در میان لشکر آنبوهش دسته هائی دیده میشد که از سواحل رودخانه ولکا و رودخانه دنیپر آمده بودند . قراولان سلطنتی از الایان سفید پوست و مسیحی مذهبی هستند که از قفقاز آمده اند . دورترین ایالت قلمرو سلطنت او عملکرته است که هلاکودر هنرخ آسیا بدان دست یافته و سرحدات آن از جیحون و سیحون تا شامات میرسد و باروم همسر حد است و حکمران آن از قوبلای بعنوان ایلخانی منصوب میگردد . هسکو کاتی که در تبریز بسکه میرسد دارای اسم قوبلای است . پس از مرگ هلاکو (۳) چون نوبت سلطنت بپسرش اباقا رسید نظر باحترام قوبلای از نشستن بتحت سلطنت خودداری نمود و گفت تا امن خاقان نرسد بچنین امری مبادرت نخواهد نمود و باعیان واشراف در بار خود چنین گفت که قوبلای صاحب اختیار و خداوند ماست و محال است که تا امن نفرماید قدم بتحت سلطنت بگذارم .

ابا قاهر وقت برای فیصله امور مملکتی مجبور باقدامی

۱ - Michael Prawdin ; « L'Empire Monzgoel et Tamerlan » Paris. payot, 1937 pp. 97-105.

(۲) لقب پادشاهان چین

(۳) هلاکو (باهاء مضموم) برادر قوبلای میباشد .

## صلند و قچه اسرار

هیشود و میخواهد امری صادر سازد در پهلوی تخت سلطنتی  
بروی کرسی کوتاهی می نشیند و همه کس میداند که تا فرمان  
قوبلای نرسد او بخت خواهد نشست.

عاقبت فرمان قوبلای با انضمام یک تاج و یک جامه  
سلطنتی رسید و حکم خاقان صادر گردید که ابا قاجا نشین  
هلاک است و تمام شاهزادگان مغول باید با امر و احکام  
او اطاعت نمایند.

در چین قوبلای را «شه چو» میخوانند یعنی اوست که اسباب  
اتحاد وحدت خاک چین و مؤسس صلح و آبادی آن اقلیم  
گردیده است.

سلسله یوانیان که قوبلای سر سلسله آنان است بیستمین  
سلسله پادشاهان چین بقلم میرود و برای ستایش اجداد  
قوبلای معبد باشکوهی ساخته شده که چینیان در آنجا  
مغلهارا ستایش مینمایند.

قوبلای از قیویل عنوان «فاتح چین» ابادارد و کم کم رسوم  
وعادات مغولی را کنار گذاشته مغلوب تمدن باستانی چین  
گردیده است. با اینهمه برای اینکه خود و اولادش  
مغولستان را فراموش ننمایند در گوشهای از با غسل سلطنتی  
خود که با حوضها و استخرهای زیاد و ماهیهای غریب و  
عجیب و پلهای بی نظیر و جسمهای فواره ها درختان  
گونا گونی که از اطراف دنیا آورده در آنجا پنځک نشانده  
اند و آن فلهای کهنه که در اطراف آن باستان بی پایان  
در رفت و آمد هستند از مغولستان خاک آورده و در آنجا  
نمونه‌ای از صحرای بی علقم مغولستان را تعبیه نموده اند.  
قوبلای حامی و مروج علوم و صنایع است و از اطراف دنیا  
عدد زیادی از نقاشان و شاعران و معماران و مهندسین  
معروف و بنام در پایتخت خود گردآورده است. یکی از  
کارهایش تمام ساختن کانالی است که بیش از صد کیلومتر  
طول آن است و دشت یانکتسیان را با پکن متصل می‌سازد.

## سید محمد علی جمالزاده

با مرآوت قویم تازه‌ای ترتیب دادند و رصدخانه معتبری بر پا نمودند. هنده سه وجہ و مقابله و مثلاً شات و جغرافی و تاریخ در عهد او ترقی شایانی نمود. کتابهای لغتی که با مرآوت تدوین یافته هنوز هم طرف توجه علماء و نویسنده‌گان چین است. با مرآوت در باب فلاحت و پایگاهی و گله بانی و تربیت کرم ابریشم کتابهای نفیسی تأثیر یافت. در عهد سلطنت اورومان و تیاتر در چین از نویسندگان زیادی نمود ولی چون مغولها خطی که اختصاص بخودشان باشد نداشتند قوبلای خوشدل نبود و دلش می‌خواست بجای خط او یغور که در میان مغولها متداول شده بود خط دیگری برای آنها اختراع نماید و بهمین نظر یکنفر از علمای مذهبی (لاما) را مأمور ساخت که برای مغولها خطی اختراع نماید که مناسب بازبان مغولی باشد.

قوبلای در عین حالیکه سعی داشت حتی المقدور عادات و رسوم قومی خود را محفوظ بدارد از قبول واحد تمدن چینی خودداری نداشت، بتدریج عادات و رسوم قومی خود را چنان تغییر داد که دیگر اثر زیادی از مغولی در آنها دیده نمی‌شد. ولی نیز هانند چنگیز خان رعابت زیادی بشکار دارد ولی اگر چنگیز خان فقط در اوآخر عمر از راه ناچاری از شکار تن بین و مقابله شدن با حیوانات سبع صرف نظر نمود قوبلای بر عکس یوزپلنک‌های تربیت شده‌ای دارد که در تراکاسپ در پشت سر شکارچی سوار می‌شوند و در موقع لزوم خود را بزرین اندام خشکار را صید می‌کنند. راست است که قوبلای خاقان هر فصل بهاری چنانکه عادت در بار چین بوده با جمعیت و سکان و تازیان بسیاری بشکار می‌رود، ولی بجای اینکه مانند مغولها سوار اسب باشد در تخت روان مجللی که بر پشت یک یادوفیل قرار گرفته و در درون بازاری و گلزاریهای نفیس و از بیرون با پوست بین و پلنک مزین است قرار

## صفند و قچه اسرار

میکیرد واژه‌های بتماشای شکار و بجنگ و زد و خورد حیوانات سبع از خرس و گرازو گاومیش و حشی میپردازد. قوبلای نیز مانند چنگیزخان دارای خیمه و خرگاهی برای شکار بود از پوست پلنگ ولی خیمه و خرگاه او در داخل باخز و سنجاب پوشیده شده بود و چنان ساخته شده که بادوباران را در آن رخنه‌ای نیست. قوبلای در پارک ییلاقی «چانگ تو» دارای الاجمیقی است که سقف آنرا با خیز اینی که روی آنرا طلا و آب طلاگرفته‌اند ساخته شده و در هر طرف آن ستونی است بشکل ازدهائی ملوان و چنان سبک ساخته شده که باسانی میتوان آنرا پیاده کرده بجای دیگر بر دولی کمتر اتفاق میافتد که یکصد طناب ابریشمی را که از اطراف آنرا بزمین وصل نموده بازنمایند.

قوبلای کومیس راهم که مشروب آباء اجدادی اوست به شراب و نوشابه‌های گوارای چین ترجیح میدهد ولی کومیسی که او مینمود از پستان ده هزار مادیان سفید و بی‌لکه زبده‌ای است که در سرطويله شاهی بسته‌اند و شیر آنها را تنها کسانی که از تبار چنگیز هستند حق دارند پیاشامند. ساقیهایی که این مشروب را بدست خاقان میدهند، پارچه‌ای جلوی دهان خود بسته‌اند که هیادان نفس آنها پنهان و بی که قوبلای هم آشامد بر سد.

هر یک از چهار تن زوجه قوبلای دارای اردوی مخصوصی است ولی این اردو دیگر تنها مشتمل بر مقداری خیمه و خرگاه نیست بلکه قصر مجللی است و هر یک از همسران چهار گانه خاقان در قصر خود دارای چهار صد تن کنیز و خدمتگذار ارزشان باحسن و جمال و بافضل و هنر میباشند و از این قرار در هر قصری دهالی دوازده هزار تن زندگانی میکنند. قوبلای علاوه بر این چهار زن عده‌ای هم معمشوقه های مخصوصی دارد و ترتیب انتخاب آنها از این قرار است که هر دو سال یکمبار مأمورین شاهی در ایالاتی که زنان

## سید محمدعلی جمالزاده

آن بحسن و جمال مشهور ند کرد و وزیرین دختران را پرای قوبلای می آوردند.

آنگاه از بین چهارصد الی پانصد دختر سی الی چهل دختر را که از هر حیث ممتازند اختیار نموده آنها را برای تعلیم و تربیت و آموختن مراسم لازمه حضور بزنهای با تبعیج به و دانشمندی همیسپارند و از جمله وظایف این پرستاران این است که بینند مبادا این دخترها در موقع خواب عادت بخنفس کشیدن داشته باشند یا آنکه آرام نخوابند و یا آنکه دهنشان خوشبو نباشد و یا آنکه بدنشان عرق کند. آنگاه آنها را ینچ پنج بدسته هائی قسمت کرده و هر دسته مأمور است که بنویت سه روز و سه شب کمر خدمت خاقان را بینندند.

قادصهای مخصوص سوار بر اسبهای راهرو از اطراف مملکت روز بروز میوه هائی را که روز پیش چیده شده بدربار میرسانند در صورتیکه اگر میخواستند این میوه هارا بوسیله عادی بفرستند عموماً ده روز طول میکشند. در بار شاهنشاهی قوبلای بحدی با شکوه است و بقدرتی تجملات مغولی در آنجا با اطرايف صنعتگران چینی جمیع آمد که در بار هیچ شهريار و پادشاهی در عالم بپای آن نمیرسند.

قوبلای پادشاهی است دانا و بصیر و از روی کمال خردمندی بر ترق و فتق امور مملکت پنهان خود میپردازد. بمحض اینکه به مملکت چین دست یافت در صدد لجه‌گوئی و استعمال از مردم برآمد. در حفظ موسسات مفیده ای که یادگار سلاطین سبق چین بود سعی وافی بخرج داد و با تمام قوای خود بتزمیم خرابیهایی که در نتیجه نیم قرن جنک و زدو خورده حاصل شده بود پرداخت. سرشماری مملکت چین که سابقاً یکصد میلیون جمعیت داشت حالا نشان میدهد که بیشتر از ۶۰ میلیون نفوس ندارد و از این ره میتوان

## صندوقچه اسرار

استنباط کرد که جنگهای چنگیخان و جانشینانش چهل میلیون نفوس مملکت چین یعنی ۴۰۰ درصد جمعیت آن کشور را طعمه هلاک ساخته است.

قوبلای بهرده قوانی قطعه‌ای خاک و گاو و بذر میدهد و عده زیادی از مستخدمین رسمی دلتی هدام در اطراف واکناف مملکت در رفت و آمدند و مراقب اصلاحات فلاحتی و بهبودی اوضاع اقتصادی مردم میباشند. بخانواده‌های بی‌بضاعت مجاناً لباس و غذا (برنج و زرت) و خانه و منزل داده میشود و پیران ویتیمان و بیماران و مردم عاجزرا مورده راحم مخصوصه شاهانه قرار میدهند و برای نگاهداری و مواظبت از آنها مقررات رسمی صادر گردیده است. در سرتاسر مملکت مریضخانه‌های تأسیس شده و هر روز از مطبخهای سلطنتی تنها در شهر پکن سی هزار نفر اشخاص گرسنه را غذا میدهند. در سالهای فراوانی که رعایا نمی‌توانند تمام حاصل خود را بفروش برسانند مازاده محصول آنها را دولت خریده و اینبار میکنند که در موقع قحطی و گرانی میان مردم توزیع نمایند.

در هر نقطه‌ای که قحط و غلامه رونماشد از خزینه سلطنتی مردم را مجاناً خوراک میدهند. قیمت ارزاق رسم‌آمیخت گردیده است و احدي حق ندارد گران بفروشد. چن گرسنه وضعیف کم کم روی آبادی و عمران را بخود دیده و مردم از فقر واستیصال استخلاص یافته‌اند.

зорقهای خیز رانی چین در دریای جنوبی در رفت و آمد هستند و چه بسا برای معامله و مبادله جنسی تاجزیره سیلان و سواحل عربستان و حبشه میروند. تجارت مسلمان مذهب از راه خشکی هرسال مقدار هنگفتی اجناس متفرقه از قبیل خزو سنجاب وغیره از عربستان و ایران آورده و در عوض با محصولات چین از قبیل ابریشم و سنگهای قیمتی و ادویه وغیره برمیگردند؛ چین بزرگترین بازار تجاری

## سید محمد علی جمال زاده

عالی است ....

در روسیه و ایران و ترکستان و مغولستان جاده های پستی  
همتازی ساخته شده با پلها و تونلهای زیاد و در هر ۴۰  
الی ۵۰ کیلومتر یک چاپارخانه واقع است با تمام اسباب  
و اثاثیه لازم که مسافرین میتوانند در کمال خوبی در آن  
منزل نموده شب را بگذرانند و حتی برای مسافرین متمول  
واعیان و اش اف هم اسباب پذیرائی از هر جهت فراهم  
است . در چاپارخانه ۴۰۰ رأس اسب رهوار بسته شده  
وعده اینگونه چاپارخانه ها در قلمرو سلطنت قوبلای بالغ  
بر ۱۰۰۰۰ همیباشد با سیصد هزار رأس اسب و علاوه بر این  
چاپارخانه ها ملازم خانه های مخصوصی برای چاپار های  
سلطنتی پنج کیلومتر به پنج کیلومتر ساخته شده و اسم  
چاپار سلطنتی «چاپار برق» است . . .  
صلح و امنیت در تمام مملکت و ممالک تابعه برقرار است  
و او این بار در تاریخ ترکستان و ایران و آسیای صغیر و  
چین و روسیه و بت در تحت لوای واحد از نعمت امنیت و  
صلح برخوردارند .

## = عالم شدن چه آسان آدم شدن چه مشکل = ۳۶۶

مونتینی (۱) حکیم مشهور فرانسوی فرموده :  
«آدم عالم در همه چیز عالم نمیشود ولی آدم با فهم میتواند  
همه چیز را بفهمد حتی نادانی خود را »

## = اهمیت ترجمه خوب = ۳۶۷

ژورژ برانس نقاد دانمارکی مشهور در مورد ترجمه خوب

---

(۱) از حکماء مشهور فرانسه (۱۵۳۳ - ۱۵۹۲). ایکاش یکنفر از جوانان با همت ایرانی کتاب اورا (یا اقلام منتخباتی از آذرا) به فارسی ترجمه میسکرد.

## صندوقچه اسرار

چنین گفته است (۱).

«شکسپیر (نویسنده مشهور انگلستان) دوبار بدنیا آمد یک بار در سن ۱۵۶۴ میلادی در شهر استراحت فورد در ساحل رودخانه ازق و یکباره دویست سال بعد در شهر هانور در آلمان بوسیله ترجمه‌های گیلوم شلگل».

### ۳۶۸ = چگونه باید زیست!

در جواب این سؤال حکیم سنایی فرموده:  
 با همه خلق جهان گرچه از آن  
 بیشتر گمراه و کمتر برهند  
 آنچنان زی که چو میری بزهی  
 نه چنان زی که چو میری بزهند  
 شاعر دیگری هم فرموده:  
 هیچ دانی که وقت آمدنت  
 همه خندان بند و توگریان  
 آنچنان زی که وقت رفتن تو  
 همه گریان بوند و تو خندان

### ۳۶۹ = بازهم یک مسئله فکری

یکنفر دهقان که سک بسیار باهوش و باوفایی داشت می‌گفت چندروز پیش خواستم بشکار بروم و سکم راهم باخود بردم. این سک عادت دارد که تاشکار نمینند زیاد تنند نمیدود و حساب کرده ام که سرعت راه رفتنش درست دونبرابر سرعت راه رفتن خودم است. همینکه دو فرسنگ از منزل دور شدیم یک هرتیه بی‌گشت و راه خانه را پیش‌گرفت و با واژ من که اورا بخود می‌خواندم اعتنای نکرد: بعدها زنم گفت که بمنزل آمد و همینقدر که چشمش بهمن افتاد و باره بطرف توروان شد. همینطورهم بود جون من هم دیدم شکار بدون سک

۱-Georges Braudes; Préface à Peergynt, traduction du Comte prozor.

## سید محمد علی جمالزاده

مزهای ندارد و بطرف خانه برگشتم. چندی بعد قبل از آنکه بخانه  
بررسی باز چندبار سک خودش را بمن رسانید و بازراه خانه را پیش  
گرفت تا آنکه خودم هم بخانه رسیدم. معلوم شد در تمام این مدت  
در رفت و آمد بین خانه و من بوده است.  
حال میخواهیم بدانیم این سک چند فرسنگ راه رفته است.  
جواب را در تحت شماره ۷۷۰ خواهید یافت.

## ۳۷۰ = فغان شاعر از دست مملکت و مردم مملکت

الحدر ای غافلان زین و حشت آباد، الحذر  
الفرار ای عاقلان زین دیو مردم، الفرار  
ای عجب، دلتان نه بگرفت و نشد جانتان ملول  
زین هوا های عفن وین آبهای ناگوار  
عرصه ای نادانگشا و بقعه ای نادلپسند  
مردمی نا سودمند و قربتی ناسازگار  
هر گک در وی حاکم و آفات در وی پادشاه  
حکم در وی قهرمان و فتنه در وی پیشکار  
(لا ادری)

## ۳۷۱ = ژاپن - خورشید طالع

### آیا خانواده سلطنتی ژاپن از اصل ایرانی هستند؟

در بعضی از تواریخ ژاپن ذکر شده که سلسله پادشاهان و  
امپراتوران ژاپونی از نژاد و تبار شاهزادگان ایرانی هستند، یا ینقسم  
که پس از انقراض سلسله هخامنشی بدست اسکندر، عده‌ای از  
شاهزادگان فراری باقصی نقاط آسیا رفتند و در کشور آسمانی ژاپن  
تشکیل سلطنت دادند و خاندان فعلی پادشاهان ژاپن از آن سلسله  
میباشند و عجب اینکه قریب دوهزار سال است که یک سلسله در ژاپن  
سلطنت میکنند. به حال عده‌ای از محققین میگویند نشان آفة اب  
در خشان که روی برج ژاپن است همچنین نشان گل داودی و طرز

## صندوقچه اسرار

کلاه سلاطین ژاپون عین همان نقش هایی است که در عمارت سلطنتی تخت جمشید دیده میشود.

### ۳۷۳ = سرخ پوستهای آمریکا

در باره سرخ پوستهای آمریکا که ساکنین اصلی آن سرزمین بوده‌اند خیلی سخنان گفته و میگویند که معلوم نیست اصل و اساسی داشته باشد. آنچه مسلم است این است که فعلا در حدود ۶۰۰۰ سرخ پوست که آنها را هندی میگویند در خاک ممالک متعدده آمریکا و کانادا و آلاسکا زندگی میکنند و با احتمال قوی زمانی هم که اسیانیو لیها بسرزمین آمریکا وارد شدند عده‌این سرخ پوستها ازین زیادتر نبوده است. بعضی از قبایل قدیمی‌مانند قبیله ناچز (Natchez) بسکلی از همیان رفتہ و قبایل قدیمی دیگری مانند قبیله ناواخوس‌ها باقی هانده‌اند.

در باره اینکه آیا این سرخ پوستها در خود خاک آمریکا از اصل بوجود آمده‌اند و یا آنکه از جای دیگری با مریکا آمده‌اند سخنان بسیار گفته شده و میشود و هنوز بطور قطعی معلوم نگردیده است که حقیقت امر از چه قرار است اما اکثریت دانشمندانی که در این راه کار کرده و تحقیقات بعمل آورده‌اند معتقدند که این سرخ پوستها قریب بیست هزار سال پیش از خاک آسیا و از طریق تنگه بهرینک (میان سیبری و ارض آلاسکا در آمریکای شمالی) بخاک آمریکا آمده‌اند و آمدن آنها نیز بقدرتی در دفعات زیاد بوده است نهاینکه همه در یک بار باهم آمده باشند.

امروز عدد آنها را ۶۰۰۰۰۰ میدانند و این عده در خود ممالک متعدده (اتازونی) و در کانادا و در آلاسکا ساکنند ولی رویه‌های رفتہ سه‌ربع آنها در اتازونی زندگی میکنند.

بعضی از طوایف سرخ پوست مانند ایل ناواخوس در طول زمان بر عده خود افزوده و زیادتر از سابق شده‌اند و همچنین قبیله ایر و کوا که عموماً در نیویورک عمله و فعله در کارهای ساختمانی هستند معلوم است که در نتیجه مزاوجت با سفید پوستها کم کم مقداری از سرخ پوستها دیگر خالص نداشته‌اند و دورگه شده‌اند، معهذا میتوان

## سید محمد علی جمال زاده

با اطمینان تمام گفت که لااقل ۶۰ درصد آنها هنوز خالص مازده‌اند و خون نژاد سفید در بدنشان نیست. خالص ترین آنها طوایفی هستند که در امریکای جنوبی اقامت و سکنی دارند.

این سرخپوستها بزبانهای مخصوصی تکلم می‌کنند که عموماً مخلوطی از زبانها و لوجه‌های گوناگون است (۱) و از لحاظ ترکیب کلام (سنتاکس) بسیار پیچیده می‌باشد و دارای حروفی است که در الفباء‌ای اروپائی وجود ندارد و بهمین علت تلفظ آن برای فرنگیها کارآسانی نیست. امروز ۳۶۵ ایل مختلف سرخ پوست معروف است و تنها ۶۰ تا این ایلات بیشتر از یک هزار نفر نفوس دارد در صورتی که هابقی کمتر از این هستند. زبانهای را که این سرخ پوستها بدان تکلم می‌کنند به ۱۲ دسته طبقه بندی کرده‌اند و هر دسته اسم مخصوصی دارد.

## ۳۷۳ = بزرگترین کشورهای صنعتی در دنیا

بر طبق کتاب مشهور «امریکا و سیم شوروی» (۲) چهار مملکتی که بزرگترین کشورهای صنعتی هستند از سال ۱۸۶۰ میلادی یعنی صد سال پیش تا سال ۱۹۵۸ که سال تالیف آن کتاب است از قرار ذیل بوده است :

سال ۱۸۶۰	سال ۱۹۰۰	سال ۱۹۲۹	سال ۱۹۳۸	سال ۱۹۵۸
ایگلستان	امریکا	آمریکا	آلمان	امریکا
فرانسه	آلمان	آلمان	آلمان	آلمان
آمریکا	انگلستان	انگلستان	انگلستان	شوری
آلمان	فرانسه	فرانسه	شوری	آلمان

## ۱- Polysynthétique

(۲) اسم این کتاب «USA-URSS» است و مولف آن پرسور Rolf wagenfuhr است.

## صندوقجهه اسرار

در آینده خدامیداند تو اناترین کشورهای صنعتی دنیا کدام کشورهایی خواهند بود.

### ۳۷۴ = داستان عباس میرزا هلک آرا و میرزا رضای کرمانی

عباس میرزا هلک آرا بنادر ناصرالدین شاه بود و شرح حال او بصورت کتابی در سال ۱۳۲۵ شمسی در تهران بچاپ رسیده و بسیار خواندنی است. در آن کتاب (صفحه ۱۰۱) چنین میخوانیم :

«آخر سال سوم حکومت من (در قزوین) میرزا رضانامی مدعی شد که خالصه های قزوین فایده کلی دارد یا باید شاهزاده بدهد و یا آنکه خالصه هارا بمن واگذار وده هزار تومان علاوه از جمع دیوانی قلمداد کرده بود. من که قبول نکردم و میرزا رضا قبول کرد و با تقویت کلی از طهران بقزوین آمده ملقب به معین السلطنه شد و از آن جمله اینکه هر چند در عرض این سه سال که من حاکم بودم آنچه برای احترام دارالحکومه یک چاتمه قراول خواستم کامران میرزا نداد ولی به میرزا رضا سه چاتمه قراول دادند و ساین تقویت هارا از روی این قیاس توان نمود. چون دیدم کار حکومت که آنهمه خرابی داشت میرزا رضاهem علاوه شد و دیگر بهیچ وجه پیشافت ندارد از حکومت استعفا کردم.

میرزا رضا هشت هزار تومان دیگر هم علاوه هتقبل شد بدیوان بدهد که حکومت هم با او واگذار شود و حاکم شد و ضمناً قرارداد ماهی دویست تومان به میرزا یوسف مستوفی الممالک (۱) و یکصد تومان بمیرزا عباس معاون المملک

(۱) ماختیال کرده بودیم که میرزا یوسف مستوفی الممالک دیگر رشوه خوار نبوده ولی معلوم میشود گذر عارف و عامی همه بردار افتد. این است علت خرابی مملکت ما که هنوز هم فرقی نکرده است

(ج . ز .)

## سید محمد علی جمالزاده

بدهد و قبول نمود که مبلغی هم بمیرزا علی ملقب باشیم  
حضرت و امین حضور برادر میرزا علی اصغر امین السلطان  
بدهد و چون غیر از آنچه به مستوفی‌الملک و معاون  
الملک دادنی بود بعمل نیامد و نتوانست بر سازند و امین  
حضور و امین حضرت از اورنجیدند امین حضرت سفری  
بقرزین کرد و میرزا رضا آنچه شرایط مهمان نوازی بود  
بجا آورد از آنچمه شبهی در قریه نجف آباد امین حضرت  
مست شده اصرار نمود که با پسر میرزا رضا عمل نامه شروع  
بگذد و تمام پولهای موعود که فرسیده است بهمین معامله  
ختم شود. میرزا رضا تمکین نکرد و قال و قیل شد و کار  
به فحش و افتضاح کشید و امین حضرت با کمال تکدر  
مرا جمعت نمود... میرزا رضا مخدو لا منکوب با مغزول شده  
بطهران آمد. حکومت را بمن تکلیف کردند... قبول  
نکرد... و چون باعث اصلی عزل من و تحریک میرزا  
رضا میرزا یوسف مستوفی‌الملک شده بود ... از  
اعلیحضرت شاهی استدعای کرد سالی دوهزار تومان بر  
مواجب من افزوده شود و من هم مبلغ پانصد تومان باو  
تعارف دادم.

## ۳۷۵ = نظر قربانی ایرانی در امریکا

در سال ۱۹۶۱ میلادی کتابی بعنوان «خرمehrها» آبی رنگ (۱) بزبان انگلیسی بقلم یک خانم امریکائی در امریکا انتشار یافت که شهرت بسیار پیدا نمود و نتیجه عجیبی ایجاد کرد.  
ازینجا بعد منقول از مقاله‌ای است بامضای محمدرضا صفاری که در تحت عنوان «خرمehrها» در مجله‌ای راهنمای کتاب (آبان ماه ۱۳۴۰) بچاپ رسیده است:  
«توصیف خانم میلر در کتاب «خرمehrها» از عقاید ایرانیان

۱- Maxine Adams Miller: « Bright Blue Beads »

## صندوقچه اسرار

واعتقادی که به خرمهره (نظر قربانی) برای مصون ماندن خود و فرزندان و گاو والا غشان از جسم زخم دارند باعث تحولی در اوضاع اجتماعی امریکا شده است. اکنون کلیه مردان امریکا بزنجهیر کلید خود و رانندگان با تموبیل خود یک خرمهره آبی آویخته اند. زنان امریکا ازین مهره ها برای خود دست یافته و گردن بمند میسازند و یا بدسته کیف خود یک مهره آبی میآوینند. داشتن آموزان برای توافق در امتحان یک خرمهره یا خود همراه بر میدارند. داشتن خرمهره آبی در امریکا اکنون علامت موققیت و خوشبختی است. مدیر یکی از شرکتهای بزرگ بازرگانی امریکا که برای انجام دادن یک معامله تجارتی قصد مسافرت داشت در فرودگاه ناگهان متوجه گردید که خرمهره آبی خود را همراه نیاورده است و ناجا ر برای آوردن آن بمنزل بازگشت و یک ساعت حرکت هواپیما را بتأخیر افسداخت. استقبال روز افزون مردم امریکا از مهره های آبی باعث شده است که بهای این خرمهره ها که در ایدران کیلوئی ده ریال بود بطرز شگفت آوری ترقی نماید. در حال حاضر هر حلقه کلید که با آن یک خرمهره آبی آویخته شده است در امریکا یک دلار فروخته میشود. \*

\*\*\*

راستی جای تعجب است که چه بساعلهای بسیار ساده و ناجیز موجب چه معلولها و نتیجه های عظیم و وسیعی میگردد.

## ۳۷۶ = سه گروه مردم دنیا

امروز که ۲۸ آبان ۱۳۴۰ هجری شمسی است در صحن نامه ای که بیکی از دوستان که دچار مشکلات جان آزار زندگی گردیده است نوشته:

... . روزگاری خیال میکردم مردم دنیا عبارتند از دو گروه یکی گروه بیشمار مردم معمولی که باید به رطیقی هست و لوگاهی هم با دروغ و تملق یک لقمه نان بست بیاورند و تو شکم زن و پچه بکنند و یک گروه دیگری که بسیار محدودند و عبارت هستند از

## سپید محمد علی جمالزاده

اشخاصی که ولایت گرسنگی بعینند سرتملق و دروغ وستی فرود نمیآورند . ولی بعدها ملتافت شدم که یک گروه ثالثی هم وجوددارد (خیلی کمتر از گروه اول و خیلی زیادتر از گروه دوم) که سعی دارند باشرف و باحقیقت و آدم باشند ولی در موقع ضرورت از بکار بردن پارهای دستورهای اخلاقی مانند دستورهای سعدی خودمان مضایقه ندارند و مثلاً وقتی از رسائی هیترسندهای مرناک جماعت میشوند و یا وقتی دستی را نمیتوانند بگزند هیبوسند و رویهم رفته بفرموده حافظ عمل میکنند یعنی بادوستان بمروت و با دشمنان بمدارا (نه خیر و سری وستین) رفتار میکنند و آرزوی بسیار محکم و باطنی من این است که با توقیفات آسمانی جزو دسته اول و سوم نیاشم وسی کافی بجا خواهم آورد که این آرزو را عملی سازم تاروزگار و سرنوشت چه خواهد و هر روز شکر خدار ای جامی آورم که یک لقمه نان دارم که حقوق تقاعدهم آنرا تأمین کرده است و بچه ندارم که از زور محبت و برای آسایش او همه چیز را مجبور بشویم زیر پا بگذارم . در تذکرة الاولیاء خواندم که از ترمذی پرسیدند تقوی وجوانمردی چیست گفت تقوی آنکه در قیامت هیچکس دامنه نگیرد وجوانمردی آنکه تو دامن هیچکس نگیری از خدامی خواهم که هر دارای چنین تقوی و چنین جوانمردی نماید ولی آرزو پر جوانان عیب نیست تا چه رسیدم موسفید».

## ۳۷۷ — شعرای فارسی زبان و زلف

بدائل از مجله «سپید و سیاه» :

زلف تنها رشته ایست که تو انسنه است هفادر ترین مردان را سیر خود سازد . شر ای هم سیاهی آنرا بروزگار (۱) و بلندی آنرا بشام هجئ تشبیه کرده اند . اکنون وصف آنرا از زبان جفتائی بشنوید :

جان در آن زلفست کمتر شانه کن تا نگسلی  
هم رگ جان هم تار موی خویش را

\* \* \*

(۱) سیاهی و بلندی گیسورا بشب یلداهم تشبیه کرده اند و بهزار چیز دیگر (ج. ز.)

## صندوقه اسرار

آن همه چین که در ابروی رقیب دیدم  
کاش در زلف توبودی نه در ابروی رقیب

\* \* \*

بسته زلف پریرویان شدن از عقل نیست  
لیک هن دیوانه ام زنجیر میباشد مرا

\* \* \*

امروز سر زلف تو آشته چرا بود . . .  
گویا ز پریشانی دلها خبری داشت

\* \* \*

تا باد صبا در شکن زلف توره یافت  
بهر دل ما سلسه جنبان جنون شد

\* \* \*

در خم زلف کجت دلها غریب افتاده اند  
زلف تو شام غریبان است وما چندان غریب

\* \* \*

بزلفت بسته ای دلها مشتاقان بحمد الله  
عجب جمعیتی روزی شد این جمع پریشان را

\* \* \*

از بهر گرفتاری ما زلف میارای  
ما بسته دامیم تو فکر دگری کن

\* \* \*

نگشاید دلها تا نگشائی سر زلف  
زلف خود را بگشا تا دلها بگشاید

\* \* \*

دل مگریا بسته زلف تو شدکن حال او  
باد میآید خبرهای پریشان میدهد

\* \* \*

دفع سودای سر زلف تو نتواند حکیم  
گرد و صد زنجیر برهر تار موی هن نهد

## سینه‌محمد علی جمالزاده

\* \* \*

دی چوب آن زلف ورخ سوی «هلالی» آمدی  
رنز آرام و قرارش هر یکی سوی دگر  
(گردآوردن: نورانگیز اسبق مراغه‌ای)  
بدیهی است که اگر کسی در صدد برآید تمام اشعار موجودی  
را که شاعرها مادر باب زلف و هو و گیسوی معشوقه و معشوق ساخته‌اند  
جمع آوری نماید بلاشک خود کتاب (و بلکه چند کتاب) مفصل خواهد  
شد.

## ۳۷۸ = فورمول نظریه نسبی مشهور انشتین

چنانکه هیدانید و یاشنیده‌اید و درست نفهمیده‌اید نظریه نسبی  
انشتین عالم مشهور اساس علم را متزلزل ساخت. راقم این سطور  
چون دارای پایه علمی کافی نیست تا کنون مقالات متعدد و چند جلد  
کتاب در باره‌این این نظریه خوانده‌ام و چیز حسابی دستگیرم نشده  
است و همینقدر فهمیده‌ام که عقاید علماء بزرگ هم که امروز متفق  
علیه عموم است ممکن است (و بلکه یقین است) که فردا یا پس فردا  
عرضه تغییر واقع میگردد و آنچه را امروز تمام مردم دنیا سرخ  
می‌بینند شاید همین فردا معلوم و مسلم گردد که سرخ نبوده و مثلاً سیاه  
بوده است، در جائی خواندم که فورمول یعنی خلاصه زیاندار نظریه  
انشتین همچنانکه خود او بین بان حروف و ارقام و بوسیله علایم ریاضی  
بیان کرده از اینقرار است:

$$e = mc^2$$

حالا شما خودتان یک نفر آدمی را که ریاضی دان باشد و فهم  
رسوادش از من خیلی زیادتر باشد پیدا کنید و از او بخواهید که این  
فورمول را برای شماتیسیون و تشریح نماید. لاید خواهید گفت معنی  
این فورمول این است که انرژی مساوی است با ماده ضرب در سرعت  
یا آنکه انرژی عبارت از ماده ضرب در سرعت حرکت یعنی ماده  
چون بسرعت دور حرکت کند مبدل می‌شود به «رادیاسیون» (انرژی)

### صلند و قچه اسرار

۳۷۹ = زبان آباد و اجداد مادر دو سه هزار سال پیش  
چنانکه میدانید ایران ما ساخته و آفریده پارسیان یا فارسها  
میباشد و فارسها یکی از ایلات و عشایری بودند که در حوالی هزار و  
پانصد سال قبل از میلاد مسیح از جانب شمال وارد خاکی که امروز  
ما آنرا ایران میخوانیم شاید در آن اوقات اسم جامع دیگری نداشت  
وارد شدند. بزرگان طایفه فارس مؤسس سلطنت بزرگی شدند که  
سلطنت هخامنشیان (هخامش اسم یکی از نیا کان آنها بود) مشهور  
گردید و کوشش و داریوش از آن جمله میباشد. این پارسیان  
در آن زمان بزمیانی تکلم میکردند که امروز ما آنرا «فرس قدیم»  
میخوانیم واز سنت نوشته هائی که در سینه کوهها و بر بعضی لوحهای  
بسیار معبدود نوشته شده است اثر دیگری از آن باقی نمانده است.  
و کلیه کلماتی (اعم از اسمی عام یا خاص) که امروز از آن زبان در  
دست است از ۴۰۰ کلمه واندی تجاوز نمیکند وازین شش واندی کلمه  
هم مقدار زیادی اسمی اشخاص و اقوام و کشورها و اماکن مختلف  
است.

### ۳۸۰ = انتقام روزگار

عیسی بن‌هی دید یکی کشته فتاده  
حیران شد و بگرفت بدندان سرانگشت  
کای کشته کر اکشتنی تا کشته شدی زار  
تا خود بکجا کشته شود آنکه ترا اکشت  
خدابخواهد این نظر و عقیده اساسی داشته باشد و راست باشد،  
گاهی در زندگانی انسان عکس آنرا همی دیند و عقیده اش درین  
زمینه متزلزل میگردد و چه بسا مرد ستمگر در آسایش میرود و  
فرزندانش دچار بیچارگی و عقوبت روزگار میگردد که آن نیز مایه  
تعجب است.

### ۳۸۱ = زمان حال پیوستگی بگذشته های دور و دراز دارد

گونه حکیم و دانشمند هر رف آلمان که بلاشك یکی از بزرگان

## سید محمد علی جمالزاده

روزگار است (از ۱۷۴۹ تا ۱۸۳۲ میلادی میزبان است) فرموده: «کسی که از سه هزار سال گذشته آگاهی نداشته باشد ولو روز بروز نیز امراض ایجاد نماید در تاریخ کی مانده است.» عین این ایات بالمانی ازین قرار است:

« Wer nicht von dreitausend Jahren  
Sich weiss Rechenschaft Zu geben,  
Bleilet im Dunken unerfahren, Mag  
von Tag Zu Tage leben »

### ۳۸۳ = خوابی که پریشب دیدم

پریشب (آبان ۱۳۴۰ هجری شمسی) خواب دیدم که دولت ایران در میدان اعدام با اسم «سنگ بزهکاران» یک قطعه بن رکاز سنگ سیاه تراشیده نصب نموده است و در بالای آن با خط نستعلیق جلی نقر شده است:

« نام بزهکارانی که در کارهای ملک و ملت ایران یعنی میهن و هم میهنهان خود خیانت نموده اند. نفرین باد بر چنین مردمانی تا بروز فیامت »

دیدم اسم چند نفر از اشخاص معروف که از راه نادرستی و دغلی فروتنید شده اند بر آن سنگ کنده شده بود و بناست نام هر کسی را که در امور عامه خیانت و نادرستی و غل و غش رواه داشته است بر آن سنگ نظر نمایند. مردم شهر را دیدم که دسته بدسته بد و دن آن سنگ میآمدند و بیگهای سیاه کوچکی را که با خود داشتند با تلنگر بدان سنگ پرتاب میکردند و هما نطور که برای اموات فاتحه میخوانند برای اشخاصی که اسمشان بر روی آن سنگ سیاه چهار گوش بلند کنده شده بود لعنت هیئت ستادند.

\*\*\*

امیدوارم این خواب تعییر خوبی داشته باشد و اهالی ایران چنین سنگی را ببینند و برای بمانی آن طلب آمد. رزش نمایند و

## صندوقچه اسرار

بفهمد که در زندگانی آنها دوره تازه‌ای شروع گردیده است.

### ۳۸۳ = شتر فبا یلد نمد مال باشد

سین ترقی فرنگیها را شاید بتوان درین جست که هر کس کاری را آموخته، همان کار را پیشه خود قرار داده است در صورتی که در مملکت ما قرنهاست که بسیاری از اشخاص که کارهای مهم و باصطلاح امروز «حساس» دارند آن کار را فیاموخته‌اند و از عهده بزنمی آیند و نمی‌خواهند بمن وی بزرگواری خود بیاورند که مرد آن کار نیستند بطوری که بیشتر بزرگان مارا می‌توان شتران نمدمال خواند . ملا احمد نراقی (صفا) در این خصوص در کتاب عالی خود «طاق‌دیس» می‌فرماید:

آری آری هر کسی را پیشه‌ایست  
هر دلی ازدر خور اندیشه ایست

شغل پلانگر بود پلانگری  
کی تو اند دوخت دیبا وزری  
گلخنی را پیشه گلخن سوختن  
آتش اند کوره‌اش افروختن  
گر به کشتیبانی آرد رویقین  
هم شود خود غرق وهم کشته نشین

### ۳۸۴ = معلوماتی درباره زبان(۱)

می‌گویند زبان انگلیسی بر روی هم نزدیک به پانصد هزار کلمه دارد . اما اکمتو کسی را می‌توان یافت که بیش از یک پنجم این هقدار را بداند . کلماتی که موجب کلفت شدن کتابهای لغت هستند بیشتر شان من بوط بدانشها گوناگون و حرقه‌های مختلف است و مردم معمولی ن آنها را بکار می‌بینند و نه اصلاً آنها را میدانند . چندین سال پیش یک نفر انگلیسی بنام دورسی (۲) در میان گروهی از میوه چینها تحقیق کرده و نتیجه شگفت‌آوری بدست آورد و آن اینکه بیسوادان

(۱) نقل از مقاله «واژه‌ها» مندرج در مجله «سخن» شماره

آبان ۱۳۶۰، صفحات ۸۳۶ تا ۷۳۹.

## سید محمدعلی جمالزاده

و کم سوادان این گروه بطور متوسط هر گز بیشتر از ۵۰۰ کلمه بکار نمیبرند. اخیراً نیز رئیس دانشگاه معروف لینکافون پس از مدتها گوش دادن بسخنان مردم اعلام داشت که یک فرد در تمام طول عمر خود بطور میزان متوسط بیش از یک هزار کلمه و در بعضی موارد ۱۲۰۰ کلمه بکار نمیبرد ولی بعضی از زبانشناسان با این نظر موافقت نشان ندادند....

بیک حساب دیگر کودکان دو ساله در حدود ۳۰۰ کلمه و شش ساله بین دو تا سه هزار و جوانان بالغ کم سواد ده هزار و حد وسط بزرگسالان ۳۰۰ تا ۷۰۰ هزار کلمه میدانند.

یکنفر از محققان مدعی است که شکسپیر شاعر معروف انگلستان ۲۰،۰۰۰ کلمه در آثار خود آورده است ولی متخصص دیگر معتقد است که ۲۵۰۰۰ کلمه استعمال کرده است. میگویند راسین شاعر مشهور فرانسه شاهکارهای خود را (نمايشنامه) با ۶۰۰ کلمه و ویکتوره و گو با ۲۰،۰۰۰ کلمه آفریده است؛ کلماتی را که در آثار میلتون شاعر قدیمه معروف انگلستان شمرده اند بین ۸ تا ۱۰ هزار تخمین زده اند. شمارش کلماتی را که در دیگر شماره روزنامه معروف فرانسوی «کوتان» آمده است ۳۸۰۰ دانسته اند.

## ۳۸۵ = فردوسی و سلطان محمود غزنوی

در کتاب «تاریخ سیستان» که در حدود سنت بین ۴۴۵ و ۷۲۵ هجری قمری تألیف یافته و شادروان ملک الشعرا بهار آنرا در سال ۱۳۱۶ شمسی در طهران بطبع رسانده است چنین میخوانیم (در صفحه ۷۷ و ۸۰):

«.... وحدیث رستم بن آن جمله است که ابوالقاسم فردوسی شاهنامه بشعر کرد و بر نام سلطان محمود کرد و چندین روزه می بربخواند، میخنود گفت همه شاهنامه خود هیچ نیست مگر حدیث رستم و اندرسیاه من هزار مرد چون رستم هست. ابوالقاسم گفت زندگانی خداوند درازیاد، ندانم اندرسیاه او چند مرد چون رستم باشد اما این دانم که خدای تعالی خوبیشتن را هیچ بنده چون رستم دیگر نیافرید. این

## صد و قجه اسرار

بگفت وزمین بوسه کرد و برفت (۱) . ملک محمود وزیر را گفت این هر دک هر ابتعم ریض دروغ زن خواند ، وزیر گفت بپاید کشت (۲) ، هر چند طلب کردند نیافتند. چون بگفت ورنج خویش خایع کرد و برفت هیچ عطا نایافته ، تا بغیرت فرمان یافت (۳) .

## ۳۸۶ = حضرت آدم در سیستان

و باز در همین کتابی که درمقاله پیش ذکرش گذشت یعنی در «تاریخ سیستان» در صفحه ۹ چنین آمده است:

«اندر کتاب انبیا علیهم السلام علی بن محمد طبری بازگوید که چون آدم علیه السلام از سراندیب بطلب حوا برفت بهیچ جا اقامه نکردمگر بدانجا یگاهی که اکنون سیستان است. آنجا آبروان دید بزریگ ، بخورد ، سبک بود . و باد شمال همی آمد . بخفت ، خواب کرد ، چون پر خاست طهارت کرد و تسبیح کرد ، چون فارغ شد چیزی خواست که بخورد ، جبرئیل علیه السلام بنزدیک او آمد ، او را اندر وقت درخت نار و درخت خرها بیدید آورد و بقدرت بسیاری تعالی ببار آمد و آدم از آن بخورد و هنوز اصل خرما و نار از آنگاه است و آنوقت که گر شاسب رغبت بنا کردن سیستان کرد سبب آن خرما و نار بود که آنجا دید».

## ۳۸۷ = حسن کامل زن در زمان انوشیروان

در تاریخ طبری (ترجمه بلعمی) چنین آمده است که بدستور انوشیروان وصف زیبائی زن را بقرار ذیل نوشته و در خزانه شاهی ضبط کرده بودند:

«کنیز کی باید خوش خلق و بالاتمام ، نه دراز و نه کوتاه ، سفیدلون ، روی و بنا گوش و همه تن تا ناخن پای سفید گوند او بسرخی

(۱) در حاشیه کتاب نوشته اند.

سخن گفتم درست وزود رفت

بعالم نیست مردی همچورستم.

(۲) این روایت جای دیگر دیده نشده است .

(۳) فرمان یافت یعنی در گذشت .

## سید محمدعلی جمالزاده

مایل بگونه ماه و آفتاب ، ابروان طاق جون کمان ، میان دوابرو  
کشاده ، چشمها فراغ ، سیاهی سیاه و سفیدی سفید ، هنگان سیاه  
ودراز ، سرمیانه نه خردونه بزرگ ، بینی بلند و باریک روی کشیده و نه  
سخت دراز و نه بسیار مدور ، موی سرسیاه و دراز ، گردن نه دراز و  
نه کوتاه که گوشواره بر کتف خورد ، بربن و گرد پستانی کوچک و  
گرد و سخت ، سرکتفها و بازویان معتدل ، انگشتان دست باریک نه  
دراز و نه کوتاه ، شکم تابر راست . دو گونه (کفل) از پشت بلندتر  
و آکنده ، میان باریک ، جای گردن بند بر گردن باریک ، رانها  
گرد و آکنده ، زانوها گرد ، ساقها ستیر ، شتالنگهای پاخورد و گرد .  
انگشتان پای خرد و گرفته که چون ببرود کاهم بسود از فربهی .  
فرمانبرداری که جن خداوند خویش را فرمان نبرد . هر گز سختی  
نديده بود . بعن وجا به بنآمده باشد . شرمنگین و باخرد ، با مردمی  
ونسب ، از سوی پدر و مادر پاک . اگر به نفس بنگری بهتر از روی و  
اگر برویش بنگری بهتر از نسب . بدست پرهیز کار . حریص پیختن  
و شستن و دوختن و نهادن و بنداشتن . بزبان خاموش و کم سخن . چون  
بعادت آید خوش عبارت و خوش بان . اگر آهنگ او کنی آهنگ تو  
کند و اگر از و دورش روی از تودور شود . اگر با او باشی روی و چشمانش  
سرخ شود از آرزوی تو .

## ۳۸۸ = نامه بدوست جوانی که میل انتشار دارد

دیر وز دوم بهمن ۱۳۴۰ نامه‌ای از یکی از دوستان جوانم از طهران  
رسید . جوانی است باذوق که چند کتاب نوشته و عشق شدیدی بسیر و  
سیاحت دارد و در شرکت ملی نفت کار میکنند و حقوق خوبی میگیرند  
وزن و پیچه ندارد . در ضمن نامه‌اش چنین نوشته است .

«اخیراً در حینی که شماره‌های سابق «سعن» را مطالعه میکردم  
بشرح حال جیمس جویس<sup>(۱)</sup> که بقلم شما نوشته شده بود بخوردم . . .  
دلم میخواست من هم هانند جویس وطن را برای همیشه ترک میکردم  
و آواره در دنیا میگشتم . گاهی بسرم هیزند مانند هدایت رخت ازین

(۱) نویسنده مشهور ایرانی لندی . (چ. ز.)

## صندوقه اسرار

کشور بکشم و مدتی در خارج آواره بگردم و بعد بخواب ابد فروروم. میل  
بنابودی و انتیمار در من روز بروز شدیدتر میشود ولی هنوز همت  
یاری نکرده است این عمل را که بصورت آرزو در آمده است عملی کنم». در جواب شرح نسبة مفصلی باو نوشتم وازان جمله گفته‌رفیق  
حافظ شیرازی در زمان خود در شهر تنگ و کوچک شیراز در محیطی  
ودر میان مردمی زندگی میکرده است که از محیط و مردم امروز طهران  
با حتمال زیاد بهتر نبوده است ولاید عموماً با تنگستی و در درس عیال  
و اطفال و مشکلات دیگر زندگی دست بگیریان بوده است و معهدها  
دیوانش لبریز است از اشعار نشاط انگیز که انسان را واقعاً بر قصص  
می‌ورد و ضمناً این غزل را که غزل ز بد و پخته است که اختیار کرده‌ام  
و حرجان ساخته‌ام با خط نستعلیق نسبة درشت برایش نوشتم :

«صبا بد تهنیت بیر میفروش آمد - که موسم طرب و عیش و نازو  
نوش آمد الخ و با وفهم‌اندم که حتی مملکت ما هم دارد رو برستگاری  
میرود و تمام این تشنجهات (پریروز در طهران بین دانشجویان و  
پلیس زد و خور دستیخواست واقع شد و عده‌زیادی مجرح و خونین شده‌اند)  
علامت بیداری مردم است یعنی مردمدارند بیدار می‌شوند و بیدار که شدن  
براه خواهند افتاد و براه که افتادند کم کم (ولوراه را نیز چندبار گم  
کنند) عاقبت بجهائی که در خیر و صلاحشان است خواهند رسید و با این  
مقدهات البته نباید مأیوس بود و انگهی می‌گوئی چون معنی زندگی  
را نمی‌فهمم می‌خواهم خود کشی کنم مگر معنی مرک را فهمیده‌ای .

\* \* \*

اتفاقاً از دوست ایرانی وجوان دیگری که در انگلستان دارم  
هم نامه‌ای رسیده بود با اشعاری که خودش بزبان فارسی ساخته بود  
واز یأس شدید و سیری و خستگی از زندگانی واز دنیا و مافیه‌ها حکایت  
می‌کرد و از آنجمله این دو بیت است:

«کوچه ها آکنده از بر فی سیاه  
جانم از بر فی سیاهی خیزتر»  
«نیستی ؟ افسانه هایی پر هر اس  
زندگی ؟ شعری هراس انگیزتر»

## سید محمد علی جمال زاده

در جوابی که باوههین امروز نوشتمن اشاره بناءً دوست جوان  
طهرانی نمودم و سطیری از جواب خود را برایش بیان نمودم و در بیان  
چنین نوشتمن: «آلمانها میگویند» *Hab'Sonne im Herzen* است  
یعنی آفتاب را باید در دل داشته باشی. دنیای واقعی دنیائی است  
که هر کس برای خودش می‌آفریند. نالیدن واژدنیا و از مافیهان از ارضی  
بودن هم باید اندازه داشته باشد والاحکم مرض را پیدا میکند و  
کم کم انسان را بجانی میکشاند که تصور میکند باید برای دیگران  
لوس» بشود و دل مردم را بحال خود بسوزاند و منتظر تسلیت و تشفی  
از خارج باشد در صورتیکه تسلی و تشفی (اگر وجود داشته باشد)  
باید از سرچشمۀ روح و روان خودمان برخیزد و بیرون بجهد و در  
صورتی که خواهی نخواهی مرک و عدم در پیش است زیاد جائز و ولز  
کردن شاید موضوعی نداشته باشد. ممکن هم هست این حرفهای  
من از جای گرم برخیزد. چه عیبی دارد؟ خدا بخواهد از این داشته  
باشد . »

## ۳۸۹ = کشف تازه یکنفر از نوابغ خودمانی

روزنامه «اطلاعات» در شماره چهارشنبه ۲۸ مهر ۱۳۳۸ ش  
مینویسد:

## زمین گرد نیست!

بنا بااظم‌هار این شخص فرضیه کروی بودن زمین  
وقانون جاذبه نیوتون باطل است!

حسین گلزار که چندی پیش خبر اختراع موشك از طرف او  
در مطبوعات منعکس شد، برای رد نظریه «گالیله» و «نیوتون» با  
خبر نگاران داخلی و خارجی مصاحبه کرد و گفت:  
زمین کروی نیست بد لیل آنکه چون زمین در فضای معلق میباشد  
و همیشه از غرب بشرق در گردش است این میساند که در قسمت قطب  
دارای برآمدگی میباشد که چون لنگری از گردش قطبین بطرف

## صندوقچه اسرار

خورشید همانع نماید و چنانچه گرد میبود می توانست که از قطبین  
هم بگردش در آید!

## قانون جاذبه :

دیگر اینکه مطابق قانون جاذبه نیوتن گردش سیارات بدور  
خورشید بر اثر جاذبه خورشید و گریز از مرکز آن سیاره میباشد، اگر  
چنین باشد که خورشید بتوازن سیاره نپتون را که دو بیلیون و هشتاد  
هزار میلیون کیلومتر با خورشید فاصله دارد بسمت خود بکشد پس  
در زمانیکه هاه بین زهین و خورشید قرار میگیرد . نزدیکترین  
فاصله هاه تا خورشید یکصد و چهل و پنج میلیون کیلومتر میشود  
میباشد بگردش در آید و یا در زمانیکه زمین ما بین ماه و  
خورشید قرار میگیرد چون دو نیرو از یکجهت بن ماه وارد  
میشود بایستی قمر مدار خود را تغییر دهد در حالیکه چنین وضعی  
پیش نمی آید و این میساند که گردش سیارات به مدار خورشید طبق  
قانون دیگری انجام میگیرد.

## مسئله سوم:

مسئله سوم حرارت خورشید است.

چون فضای ما بین سیارات کامل اسراز دهیباشد با وجود اینکه خورشید  
شش هزار درجه حرارت دارد باز نمیتواند صد و چهل و پنج میلیون  
کیلومتر فضای سرد اطراف را گرم نموده و پس از گذشتن از جو و  
تقلیل یافتن ، حرارت موجود را بزمین برساند .

آقای گلزار برای این قسمت از فرضیه خود نیز دلائلی آورد  
و در پایان مصاحبه اعلام کرد که در ماه یخبندان است و گودالهاییکه  
در سطح ماه دیده اند بر اثر انجماد پیداشده است.

\* \* \*

بدیهی است که چون هن سوادم کم است ازین مطالب سر در  
نمیآورم ولی آنها که سوادشان از من هم کمتر است این مسائل را  
با سانی قبول میکنند و بریش فرنگیها میخندند اما آنها که واقعاً با  
علم و با سوادند میگویند خداوندان اکسی را که عقل ندادی چه دادی !

## سید محمد علی جمالزاده ۳۹۰ = ریش سرخ هم و بال جانست

ظهیر فاریابی فرماید:  
عالی بن فراز منیر گفت  
که چو پیدا شود سرای نهفت  
ریشهای سفید را ز گناه  
بغشید ایزد بریشهای سیاه  
باز ریش سیاه روز آمید  
باشد اندر پناه ریش سفید  
مرد کی سرخ ریش حاضر بود  
چنک در ریش زد چو این بشنود  
گفت ماخود درین شمارنه ایم  
در دو گیتی به هیچ کارنه ایم.

## ۳۹۱ = پند های عبید زاکانی

عبید زاکانی که وفات او را در سنّه ۷۷۲ هجری قمری نوشته‌اند  
رساله‌ای دارد با اسم «رساله صد پند و پندگانست که بپذیرند یا نپذیرند(۱)»  
بسته بهم وذوق خوانندگانست که بپذیرند یا نپذیرند(۱) :  
«تا توانید سخن حق هکوئید تا بر دلها گران مشوید و مردم  
بی سبب از شما نن بخند»

\* \* \*

«مسخر گی وقوادی و دف زنی و غمازی و گواهی بدروغ دادن  
و دین بدنیا فروختن و کفران نعمت پیشه سازید تا پیش بن رگان عزیز  
باشید و از عمر برخوردار گردید»

\* \* \*

«از همسایگی زاهدان دوری جوئید تا بکام دل توانید  
زیست» .

\* \* \*

---

(۱) از همین سخنان میتوان با خلاق مردم و خصوصیات اجتماعی  
آن زمان پی برد.

## صندوقچه اسرار

« در کوچه‌ای که مناره باشد و ناق (۱) مگیرید تا از دردرس  
مؤذنان بدآوازایمن باشید. »

\* \* \*

« خود را از بندنام و ننک بر هانید تا آزاد توانید زیست »

\* \* \*

« از بهر جماع سرد و حلال عیش بر خود حرام مکنید ». »

\* \* \*

« دختر خطیب در نکاح می‌اورید تا ناگاه خر کنه نزاید ». »

\* \* \*

« زن مخواهید تا قلتبان نشوید »

\* \* \*

« طعام و شراب تنها مخورید که این شیوه کار قضیان و جهودان  
باشد »

\* \* \*

« در خانه مردی که دو زن دارد آسایش و خوشدلی و برکت  
مطلوبید ». »

\* \* \*

« از خاتونی که قصه « ویس و رامین » خواند وامردی که بنک و  
شراب خورد مستوری توقع مدارید » :

\* \* \*

« بر زنان جوان شوهر بسفر رفته ..... و جوانی که بدست سلیطه  
پیش گرفتار باشد ... رحمت آرید تا خدا بر شما رحمت آرد ». »

\* \* \*

« از دشنام گدایان و سیلی زنان چربی کنان وزبان شاعران (۲)  
و همسخرا گان نرجید ». »

\* \* \*

---

(۱) منزل و اطاق.

(۲) هیتوان افزود و نوشته روزنامه نویسان.

## سید محمد علی جمال زاده

«هر دغل که بتوانید در نرد و قمار بکنید تا مقام ر(۱) تمام  
گفته شوید و اگر حریف سخت شود سوگند سه طلاق بخورید که سوگند  
در قمار شرعی نیست».

\* \* \*

«بر لب جوی و کنار حوض مست مر وید تا ناگاه در آب نیفتد»

\* \* \*

«غلام بچگان ترک را تابی ریشند بهر بها که فرشند بخرید  
و چون آغاز ریش آوردن کنند بهر بها که خرند بفر وشید».

\* \* \*

«راستی و انصاف و مسلمانی از بازار یان مطلبید».

\* \* \*

«بر پای منبر واعظان بی وضو تیز مدهید که علمای سلف جایز  
نداشته اند»

\* \* \*

«حیج مکنید تا حرص بر هنر اج شما غلبه نکند و بی ایمان و  
بی مروت نگردید»

\* \* \*

«از دیوئی عار مدارید تا روز بی غم و شب بی فکر توانید  
زیست».

\* \* \*

«بهر حال از مرک بپرهیزید که از فدیم مرک را مسکروه  
داشته اند».

\* \* \*

«تخم به حرام اندازید تا فرزندان شما فقیه و شیخ و مقرب  
سلطان باشند».

\* \* \*

عجیب علاوه بر آنچه در فوق مذکور گردید پنهانی دیگری هم

---

(۱) قمار باز

## صلند و قجه اسرار

دارد که از نقل آن در اینجا خودداری شد.

\* \* \*

عبدیح حکایات خوشی نیز دارد که برای تفریح خوانندگان پاره‌ای از آنها را درینجامایا وریم.

همدانی بخانه خود میرفت . جوانی خوش صورت را دید که از خانه‌ای بیرون می‌آید . برنجید و گفت لعنت براین زندگانی باد که توداری . هر روز بخانه مردم رفتن چه معنی دارد تا جانت برآید . زنی بخواه چنانکه ما نیز خواسته ایم تا ده کس دیگر بتلو محتاج شوند » .

\* \* \*

حجی گوسفند مردم میدزدید و گوشتش را صدقه می‌کرد . ازو پرسیدند که این چه معنی دارد . گفت ثواب صدقه با بزه (۱) دزدی برآور گردد و در میانه پیه و دنبه‌اش توپیں باشد .

قزوینی با سپری بزرگ بجنك ملاحده رفته بود . از قلعه سنگی بر سر شزاده بشکستند ، بنجید و گفت ای مردک ، کوری ، سپری بدین بزرگی را نمی‌بینی و سنك بر سر هن هیزنی .

\* \* \*

قزوینی را پسر در چاه افتاد . گفت جان با باجائی هرو تا من بروم رسن بیاورم و ترا بیرون کشم .

\* \* \*

هؤذنی بازک می‌گفت و میدوید . پرسیدند چرا میدوی . گفت می‌گویند آواز تو از دور خوشت میدوم تا آواز خود را از دور بشنوم .

\* \* \*

اردبیلی با طبیب گفت زحمتی دادم چه تدبیر باشد . طبیب نبض او بگرفت و گفت علاج تو آنست که هر روز قلیه پنج مرغ فربه و گوشت بره مطبلجه کرده باز عفران و عسل بخوری تا قی کنی . گفت مولانا راستی خوش عقل داری . اینکه تو می‌گوئی اگر کس دیگر خورده

---

(۱) گناه

## سید محمد علی جمال زاده

پاشد و قی کند من در حال بخورم.

\* \* \*

خلف نام حاکمی در خراسان بود . اورا گفتند که فلاں کس  
کاملا شکل ترا دارد . اورا حاضر کرد ازو پرسید که آیا مادرت دلالگی  
کردی و بخانه های بزرگان رفتی . گفت مادرم عورتی مسکین بود و  
هر گز از خانه بیرون نرفتی اما پدرم در باغهای بزرگان کار کردی و  
آبکشی داشتی .

\* \* \*

قزوینی خر گم کرده بود . گرد شهر میگشت و شکر میگفت .  
گفتند شکر چن امیکنی . گفت از بدانکه من بر خر نشسته بودم و گرنه  
من نیز امروز چهارم روز بودی که گم شده بودمی .

\* \* \*

خراسانی را پدر در چاه افتاد و بمد . او با جمعی شراب  
میخورد . یکی آنجا رفت و گفت پدرت در چاه افتاده است . گفت با کی  
نیست مردان هر جا افتند . گفتند مرده است . گفت واله شیر فرهم میمیرد .  
گفتند بیا تا بر کشیم . گفت نا کشیده پنجاه من باشد . گفتند بیا  
تا بر خاکش نهیم . گفت احتیاج بمن نیست ، اگر طلا هم باشد من بشما  
اعتماد دارم بروید در خاکش کنیله .

\* \* \*

خراسانی بـا نر دبان بـا باغ دیگری میرفت تا هیوه بـدازد .  
صاحب باغ پرسید و گفت در باغ من چه کارداری . گفت نر دبان میفروشم .  
گفت نر دبان در باغ من میفروشی . گفت نر دبان از آن منست هر کجا  
که خواهم میفروشم .

\* \* \*

قزوینی تبری داشت و هر شب در مخزن نهادی و در محکم ببستی .  
زنش پرسید چرا در مخزن میکنی . گفت تا گربه نمیرد . گفت گربه تبری  
چه میکند . گفت عجب ابله هستی . نان خشک را که بیک جونمی ارزد  
میبرد ، آیا تبری را که بده انبیار خریده ام رها خواهد کرد .

\* \* \*

## صندو قجه اسرار

قزوینی انگشتتری در خانه گم کرده بود در کوچه می‌جست که خانه تاریک است.

\* \* \*

بازرگانی زنی خوش صورت زهره نام داشت . عزم سفری کرد . از بهرا او جامه‌ای سفید ساخت و کاهه‌ای از نیل بخادم داد که هر گاه ازین زن حرکتی ناشایست در وجود آید یک انگشت نیل بر جامه اوزن . پس از مدتی خواجه بخادم نوشت :

چیزی نکند زهره که ننگی که باشد

بر جامه او زنبل رنگی باشد .

خادم باونوشت :

گر زامدن خواجه دنگی باشد

چون بازآید زهره پلنگی باشد .

\* \* \*

طلمحک (۱) را پرسیدند که آیا دیوی چه باشد . گفت این مسئله را از قاضیان باید پرسید .

\* \* \*

شخصی خانه‌ای اجاره کرده بود تیره‌ای سقف پسیار صدا می‌کرد . بخداوند خانه از بهر مرمت آن سخن بگشاد . پاسخ داد که چویهای سقف ذکر خسداوند می‌کنند . گفت نیک است اما هیترسم هنجر بشه وجود شود .

\* \* \*

واعظی به سرمنبر می‌گفت هر گاه بنده‌ای مستبهیرد و مست دفن شود مست سر از گور برآورد .

خراسانی در پای منبر بود گفت بخدا آن شرابی است که یک شیشه آن بقصد دینار ارزد .

\* \* \*

زنی که سردوش و هر خورده بود شوهر سومش در هر رض موت بود . زن گریده می‌کرد و می‌گفت ای خواجه بکجا میروی و مرابکه می‌سیاری

(۱) هستخره در باری سلطان محمود غزنوی

## سیک محمد علی جمال زاده

گفت بدیوٹ چهارمین.

\* \* \*

رساله‌ای نیز در «تعنیفات» دارد که بسیار مشهور است و از آن‌جمله است

تعنیفهای زیر:

الفکر = آنچه مردم را بیفایده بیمار کند.

الدانشمند = آن که عقل معاش ندارد.

الخسیس = مالدار.

المستهلك = مال او قاف.

الگرک = سیاهی

القاضی = آنکه همه اورانفرین کنند.

الوکیل = آنکه حق باطل گرداند.

الرشوه = کارساز بیچارگان.

الحاجی = آنکه سوگند دروغ بکعبه خورد.

الصاحب منصب = دزدباشمیں.

الحکمة = مرض اکابر.

العشق = کاربی کاران.

البازاری = آنکه از خدا نترسد.

العطار = آنکه همه را بیمار خواهد.

الطمیب = جلاد.

هادم اللذات = رمضان

ذوالقرنین = آن که دوزن دارد(۱)

العدو خانگی = فرزند.

المبدخت = جوانی که زن پیر دارد.

الدیویث = پیری که زن جوان دارد.

القوچ والشاخدار (۱) = آنکه زنش قصه «ویس و راهین»

(۱) فرنگیها آدمی را که زن نانوییب دارد با شاخ نشان میدهند

و عجب است که در کتابهای عربی‌زبانی هم با رها این گونه اشخاص را

«شاخدار» مینامند.

## صد و چهارمین اسرار

خواند.

الفرج بعده الشدة — لفظ سه طلاق  
الفوز بالاغوز — مادرزن.

## ۳۹۳ = حیات دودقیقه و نیمی

گوته شاعر و حکیم بزرگ آلمانی قطعه شعر بسیار کوتاهی دارد که خطاب بنزی است شصت ساله که گویا وقتی طرف محبت و علاوه شاعر بوده است و معنای تحتاللفظی آن ازینقرار میشود :

انسانی ، دو دقیقه و نیم هیاید

یک دقیقه برای خندهیدن

دقیقه دیگری برای نالیدن

ونیم دقیقه برای عشق

چونکه در وسط این سومهین دقیقه

میمیرد.

توای قشنگ ، شصت سالت

در حکم یک ساعت است

و اگر هزار سال بمانی

چنانست که یک روز زنده بوده ای

اکنون بیندیش که درین لحظات کوتاه

ازدست ما چه ساخته است

باید دانست که خادمی آلمانی هوسوم به امیلی فن اشپیکل در کتابچه یادداشت‌های نواده گوته نوشته بود «عن انسانی دودقیقه و نیم بیشتر نیست ، یک دقیقه پرای تبسیم و یک دقیقه برای زاری و نیم دقیقه برای عشق چون انسان در وسط دقیقه سوم میمیرد» وقتی در سال ۱۸۲۵ میلادی گوته این یادداشت را دید آن شعر را ساخت.

## ۳۹۴ = از عجایب ارقام

عددی بنویسید که سه رقمی باشد مثلاً ۶۴۲ حال باز همین عدد را بدنبال عدد بنویسید . میشود ۶۴۲۶۴۲ . حالا اگر این عدد را به ۷ یا به ۱۳ تقسیم کنید چیزی باقی نمیماند.

سید محمد علی جمال زاده

## ۳۹۴ = رمز ارقام در پاره‌ای از وقایع تاریخی

تنها در وقایع مهمی که در این دو قرن اخیر در دو کشور فرانسه و آلمان رخ داده رمزی نهفته است که در زیر ملاحظه مینمایید:

### وقایع تاریخی سال وقوع فاصله

فاصله این دو سال	۱۷۸۹	انقلاب فرانسه
	۱۹۱۸	انقلاب آلمان
« ۱۲۹	۱۷۹۹	جلوس ناپلیون
« ۱۲۹	۱۹۲۸	بروی کارآمدن هیتلر
« ۱۲۹	۱۸۰۴	امیراطوری ناپلئون
« ۱۲۹	۱۹۳۲	آغاز پیشوائی هیتلر
« ۱۲۹	۱۸۱۳	حمله ناپلیون به روسیه
« ۱۲۹	۱۹۴۱	حمله هیتلر به روسیه
« ۱۲۹	۱۸۱۵	شکست قطعی ناپلیون در واترلو
	۱۹۴۳	شکست قطعی آلمان در جنگ جهانی

## ۳۹۵ = زرتشت و امپدوكل (۱)

زرتشت پیغمبر ایرانی است که میگویند شش قرن قبل از میلاد مسیح میزیسته است. امپدوكل هم فیلسوفی است از اهالی جزیره سیسیل که در قرن پنجم قبل از میلاد زندگی میگرده است و همان رفتست که بقدرتی عالم بود که مردم اور اساحر و چار و گردی میگذاردند و داستانهای افسانه‌ای بسیار در حق او حکایت میگذارند و از آن جمله میگویند برای اینکه هموطنانش از جسد او پس از مرگش چیزی بدانست نمی‌اورند خود را در دخانه کوه آتش فشان انتباپ تاب کردد و مردم تصور کرده‌اند که با آسمان رفته است ولی کوه آتش فشان یک داده از دو کفش اورا بیرون انداخت و مردم فرمیدند که با آسمان نرفته است.

چنان‌که میدانید زرتشت فرموده است که یندان خدای روشنائی

## صدندوقچه اسرار

و خوبی است و اهریمن خدای بدی و شرارت و تاریکی و باهم در جنگندو سر انجام یزدان بر اهریمن چیره خواهد گردید. امپوکل هم معتقد بوده است که محبت و کینه هر یک بنوبت خود مظفر و فیروز هستند و همین فتح و ظفر متناوب آنها موجب وصل و قطع عناصری است که عالم از آن تشکیل یافته است.

### ۳۹۶ = کرامات شیخ ما

عجیب است که بعضی از عرف و مشایخ معروف ما در خصوص کرامات علماء و مشایخ دیگر در کتابهای خود چیزهایی نقل کرده و یاروایت کرده‌اند که براستی باور کردنی نیست. مثلاً در کتاب «آثار البلاط» تألیف دانشمند بسیار معروف زکریا بن محمد قزوینی در مورد ذکر محامد شیخ ابو بکر هعرف و به «شنان» از مشایخ قزوینی چنین آورده است:

«یکی از شاگردان او حکایت کرد روزی شیخ کاسه‌ای کادر آن نان و شیر بود بمن داد و گفت آنرا بمسجد «باب المشیک» که جسمی به بیاروی شهر است ببر و آنرا بسگی که در آنجاست تسلیم کن. من لاوک (۱) گرفتم و همینکه بمسجد شیر مهیب و در ندهای را بر در مسجد دیدم. از ترس فریاد کردم و عقب بر گشتم. آنگاه مردی از مسجد بیرون شد و بجانب من آمد و لاوک را گرفت و جلو شیر در میان دستهای آن در نده گذاشت. شیر آنرا خورد و تمام گرد. در این وقت سه مرد از مسجد بیرون آمدند. یکی از آنها پسر کی ترک وزیرها روی بود که زلفان بلندی داشت. پهلوی مسجد در کوچکی است به بیرون که صاحبان باغها و تاکستانها از آن بیرون شهر میر فته زیرا راه آنها از دروازه شهر دور است.

آنگاه هر سه تن ازین در بیرون رفتند. من بنزد شیخ باز گشتم و آنچه دیده بودم بتوی گفتم. فرمود این پسر فرزند فغفور پادشاه چیز است که خداوند از آغاز شب گذشته اسلام را بتوی روزی فرموده و همان شب ولایت باوارزانی گردیده است و چون نمیتواند

(۱) لاوک به معنی کاسه‌است.

سید محمد علی جمال زاده  
راه برود این شیر را برای سواری گرفته است تا بتدریج توانائی راه  
رفتن پیدا کند (۱)

### ۳۹۷ = انتمای تیر

از رئیس دارالمجانین پر سیدند آیا هر گز دیوانه ای ترا فریب  
داده است. گفت آری، روزی در گوشہ حیاط دارالمجانین پنهانی  
مراقب دیوانگان بودم ناگهان دیدم دیوانه ای اطراف خود را بدقت  
وارسی کرد و همینکه دیدکسی مراقب و مواظب او نیست کفشهایش را  
کند واز تیر مرق وسط تیمارستان بازحمت مشقت بسیار بالارفت و  
به رجان کنندی بود خود را بنوک تیر رسانید و آنگاه کاغذی از جیب  
در آورده بابدهان تن کرد و بنوک تیر جسبانید و بالحتیاط هر چه تمامتر  
پائین آمد و بقسمت خود رفت. من که شاهد و ناظر این امر بودم کنجکاویم  
سخت چنید و بخود گفتم به رطیقی هست باید از سن این کار خبردار  
شوم و بینم پرین کاغذ چند نوشته است. گذاشت تاشب رسید و تیمارستان  
خلوت شده از سروصدا افتاد و همینکه دیدم رفت و آمد قطع شده  
است من نیز کفشهای لباسم را در آوردم و یکتا پیراهن و یکتا شلوار  
با مشقت بسیار خود را ببالای آن تیر رساندم و وقتی کاغذ را کندم و  
با ولع هر چه تمام خواندم دود از مغز بلند شد. میدانید بروی آن  
کاغد پاره چه نوشته بود «انتهای تیر»

### ۳۹۸ = بنادان آنچنان روزی رساند

که صد دانا در آن حیران بماند.

یکی از اساتید دانشکده پس از سالها یکی از شاگردان خود  
را که بحق و بیهوده سخت مشهور بود و مخصوصاً در ریاضیات  
همیشه بدترین نمره هارا داشت دید که بسیاری روتند گردیده است تعجب  
کنیان پرسید، با آنهمه نفهمی و کودنی و حساب ندانی چنین فروت  
هنگفتی را از کجا بدست آورده ای. گفت با یک کارخانه چینی سازی

(۱) بنقل از کتاب «مینودریا باب الجنة قزوین». تألیف سید  
محمد علی گلریز، تهران، ۱۳۳۷ش. صفحه ۱۲۴.

## صندوقچه اسرار و

آشنا شده‌ام که کسی از آن خبر ندارد و یک دست ظرف را بصد تومان می‌خرم. و بسیصد تومان می‌فروشم و بهمین سه درصد قاعم. خدا کشتی آنجا که خواهد برد.

## ۳۹۹ = آرزوی عطار این بود که شاعر بحساب نیاید.

شیخ فرید الدین عطار نیشا بوری (شاعر و صوفی و عارف قرن ششم و هفتم هجری) در کتاب خود «اسرار نامه» (۱) (صفحه ۲۳) خطاب به داجنین اظهار آرزو می‌کند.

«سه حاجت خواهم از درگاه تو من که هستم سخت حاجت خواه تو من که پیش از مرگ این دلداده درویش بییند روضه پاک تو در پیش دگر کن شاعرانم نشمری تو بعزم شاعرانم ننگری تو اگر چون جانم از تن شد پر آزار تو در برگیریش یار بچنین بار»

## ۴۰۰ = فقر و فاقه بی مانند در ایران

نقل از مجله «خواندنیها» شماره ۱۱۱، سال ۱۶: دوستی که از قم آمده بود می‌گفت: در راه قم طبق معمول اتوبوس ما کنار قهوه‌خانه‌ای توقف کرد و ما همکی پیاده شدیم، هر کدام کناری نشستیم. فرزدیکم مرد زنده پوش ژولیده ای با طفل هفت هشت ساله‌ای نجوا می‌کرد، قیافه طفل فوق العاده مضطرب و هراسناک و غم‌انگیز می‌نمود، معلوم بود نمی‌خواهد زیر بار پیشنهاد مرد پهلو دستی خود برود.

بالاخره مثل اینکه باهم یک طوری کنار آمدند، هردو راه افتادند، پس از دوشه قدم طفل عقب کشید، مرد ک دست اورا گرفت و به پیش راند.

آندو بطرف خیابان خلوت برآه افتادند، این ماجرا هر ای خیالی ژرف فربرد، با آنکه ترس حرکت اتومبیل و ماندن میان راه وجود داشت، و جدا نمود می‌کرد، کسی در درونم بازکرد و مرد بسوی آنها فرستاد.

---

(۱) با هتمام سید صادق گوهرین در طهران بهاب رسیده است در سال ۱۳۳۷ ش.

## سید محمد علی جمال زاده

وقتی من از جای خود حرکت کردم، آندوبگودالی فرورفته  
واز جشم من پنهان شده بودند.

هنوز مساقتی با آنها فاصله داشتم که شیون دردناکی بکوشم  
رسید، قدمهارا تندرست و هنوز بلیه گودال نرسیده بودم که شیون  
دوم هر خاست، مثل اینکه بوی گوشت سوخته، گوشت بدن آدم، بهشام  
رسید، حالت عجیبی پیدا کرده بودم وقتیکه با آنها رسیدم، با صحنه  
دردناک و غم انگیزی روبرو شدم، منظره‌ای که شاید تاکنون بشریت  
نظیر آنرا بخود ندیده است.

معلوم شد، مردگی بی شفقت با آتش سیگار دردونوبت، دوچشم  
 طفل بدینخت را کور کرده است.

از فرط خشم و عصبانیت تکلیف خود را نمی‌فهمیدم ، بهر  
تر تیب بود آنها را بقهوه خانه آوردم.

مردم خشنمناک و عصی بر سر مردین خنده زیر مشت ولگدش گرفتند.  
بالاخره او اعتراف کرد و پرده از راز کشندگانی برداشت .

وای که چه اعتراف دردناکی ! او گفت :

این طفل بچه من است، پسر من است، کورش کرده‌ام که بتوانم  
بوسیله او جلب ترحم کرده گدائی کنم !

این اعتراف چون پتکی آهنین بسرم فرود آمد و خون در  
شقيقه‌ها یم داغ شد می‌خواستم سربیبا بان بگذارم، نعره بکشم. و در  
هر ک فضیلت و اخلاق و انسانیت که بعلت فقر ممتد دست داده نوچه  
سرائی کنم !

## ۴۰۱ = زندگانی مطبوع

خیام گفته یا (باو نسبت میدهدند) :

تا هشیارم طرب ز من پنهان است و رهست شوم در خرم نقصانست  
حالیست میان مستی و هشیاری من بندۀ آن که زندگانی آنست  
عیجب تشخیص خرد مندازه‌ایست وای کاش انسان بتواند بن  
طبق آن عمل نماید.

## ۴۰۲ = از سخنان بلند جنیل بغدادی

جنیل از صوفیان اولین بشمار میرود و سخنان دسیار بلند

## صندوقچه اسرار

دارد و سخنان زیر را برسم ذمone از «تذكرة الاولیاء» شیخ عطار درینجا میآوریم:

در تعريف خدا فرموده: « او نیست چون چیزی و نیست از چیزی و نیست در چیزی و نیست بچیزی »

عطار درباره این سخن فرموده:، اگر کسی شرح این سخن دهد مجلدی بر آید. فهم من فهم .

و باز جنید فرموده « بحقیقت آزادی نرسی تا از عبودیت بر توهیج باقی مانده بود ». .

و گفت « عبودیت ترک مشغله هاست و مشغول بسودن بدانچ اصل فراگت است ». .

و نیز فرموده « غایت توحید انکار توحید است یعنی هر توحید که بدآنی انکار کنی که این نه توحید است ». .

باید دانست که طریق جنید صحیح است بخلاف طیفوریان که اصحاب بازی ید بسطامی هستند .

## ۴۰۳ = فکر کردن بخداد معصیت است و مشاهده اش عبودیت

عمر و بن عثمان مکی از عرفای بزرگ فرموده است : « بن توباد که پرهیز کنی از تفکر کردن در چیزی از عظمت خدای یا در چیزی از صفات خدای که تفکر در خدای معصیت است ». .



## ( پایان )

### ( خطاب بخوانندگان عزیز )

توای بليل چو بخرا می درین باع  
بحر لحنی نگیری نکته بر زاغ  
بپوش از خلل یابی نشانی  
که نبود میوه ای بی استخوانی  
بدونیک مرا از هم جدا کن  
نکو بر گیر و بد بر من رها کن  
نه مقصود من آن بود اnder این راه  
که گردم شهره در هر شهر چون ماه  
و لیکن خاطرم زین سو عنان تافت  
عنان از کف خاطر چون توان یافت  
من از جانش برون دادم به پرواز  
خدایش جای در جانها نهد باز

### ( امیر خسرو دهلوی )